

فتنهای

آمو

ما و کرونا؛

صعب روزی، بوالعجب کاری،

پریشان عالمی

به کوشش عرفان ثابتی





دفترهای آسو ۶

ما و کرونا؛

صعب روزی، بوالعجب کاری،

پریشان عالمی

به کوشش عرفان ثابتی

دفترهای آسوع

ما و کرونا؛

صعب روزی، بوالعجب کاری،

پریشان عالمی

به کوشش عرفان ثابتی



نشر آسو

www.aasoo.org

عنوان فارسی:

ما و کرونا؛

صعب روزی، بوالعجب کاری،

پریشان عالمی

به کوشش عرفان ثابتی

عنوان انگلیسی:

We and the Coronavirus

طراحی جلد: کیوان مهجور

چاپ نخست، فروردین ۱۳۹۹ (مارس ۲۰۲۰)

لس آنجلس

۱۴۸ صفحه

Email: editor@aasoo.org

نمایه: کرونا، اپیدمی، شیوع، بیماری، اقتصاد جهانی، جهانی شدن، ناسیونالیسم، تغییر

تاریخ، پوپولیسم

حق چاپ و نشر الکترونیکی و کاغذی کتاب محفوظ است.

استفاده تجاری از این اثر ممنوع است.

بازنشر مقالات یا بخشی از آنها با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست

ویروس کرونا و بی‌بصیرتی اخلاقی نوع بشر | عرفان ثابتی | ۷
وقتی از بیماری‌های عالم‌گیر حرف می‌زنیم از چه سخن می‌گوییم؟ | کریستین دابلیو.
مک‌میلن | برگردان: عرفان ثابتی | ۱۵
بیماری‌های عالم‌گیر چگونه تاریخ را تغییر می‌دهند؟ | ایزاک چوتنر | برگردان: هامون
نیشابوری | ۲۳
بیماری‌های واگیردار از واقعیت‌های جوامع پرده برمی‌دارند | آن آپلبام | برگردان:
هامون نیشابوری | ۳۷
ویروس کرونا محدودیت‌های پوپولیسم را افشا می‌کند | تامس رایت | برگردان: سپیده
جدیری | ۴۵
بعد از ویروس کرونا چه اتفاقی می‌افتد؟ | یان لیانکه | برگردان: فرناز سیفی | ۵۱
از واکنش سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ به شیوع ویروس کرونا چه می‌توان
آموخت؟ | لایبی بارون | برگردان: عرفان ثابتی | ۵۹
چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟ | توبی اورد |
برگردان: پویا موحد | ۶۹
آیا ویروس کرونا اقتصاد جهان را دگرگون می‌کند؟ | فیلیپ کارلسون-سلزاک، مارتین
ریوز، و بال سوارتز | برگردان: فرهاد ثابتان | ۸۵
با ناسیونالیسم نمی‌توان بر بحران جهانی ویروس کرونا غلبه کرد | گوردون براون |
برگردان: عرفان ثابتی | ۹۷
بدون اعتماد و همبستگی جهانی بر ویروس کرونا غلبه نخواهیم کرد | یووال نوح
هراری | برگردان: عرفان ثابتی | ۱۰۳
بحران جهانی کرونا و رکود ژئوپلیتیک | ایان برمر | برگردان: عرفان ثابتی | ۱۱۳
قدرت مسری ترس؛ چرا برخی معتقدند که وحشت‌زدگی یک ویروس است | رابرت
پکم | برگردان: سپیده جدیری | ۱۱۹
آنفلوآنزای خوبی و دیگر علل وحشت | زیگمونت باومن | برگردان: عرفان ثابتی | ۱۲۵
انتشار ویروس گونه: کووید ۱۹ در زیست‌بوم اخبار ساختگی | پیتر کریکو و پاتریک
سیچرل | برگردان: هامون نیشابوری | ۱۳۱
انتشار ویروس کرونا و احتمال فروپاشی «جهانی‌شدن» | استیون ارلانگر | برگردان:
پیام یزدانجو | ۱۴۱

ویروس کرونا و بی‌بصیرتی اخلاقی نوع بشر

عرفان ثابتی

«صبح ۱۶ آوریل، دکتر برنار ریو از مطبش بیرون آمد و وسط پاگرد به موشی مُرده برخورد. آن لحظه، لاشه را با پا کنار زد بی‌آنکه به قضیه اهمیت بدهد و از پله‌ها پایین رفت. اما به خیابان که رسید، این فکر از ذهنش گذشت که حضور موش آن‌جا عادی نبود و راه رفته را برگشت تا به سرایدار هشدار بدهد. واکنش آقای میشل سال‌خورده باعث شد بهتر دریابد آن‌چه کشف کرده تا چه اندازه نامعمول است. حضور موش مُرده به نظرش فقط غریب آمده بود، حال آنکه از نظر سرایدار آبروریزی تمام‌عیار حساب می‌شد. شخصِ اخیر خیلی قرص و محکم سر حرفش ایستاده بود: آن ساختمان موش ندارد. هر قدر هم دکتر اصرار کرد که یکی‌شان همین الان بی‌جان در پاگرد طبقه‌ای اول افتاده به خرج آقای میشل نرفت و کوتاه نیامد: چون توی ساختمان موش پیدا نمی‌شود، لابد این را از جای دیگری آورده‌اند. حتماً کسی خیال مسخره‌بازی داشته...»

روز بعد، ۱۷ آوریل، سرایدار سر راه دکتر سبز شد و ادعا کرد یک مشت عوضی که از شوخی‌های خرکی خوش‌شان می‌آید سه لاشه‌ی موش وسط راهرو گذاشته‌اند. ظاهراً آن‌ها را با تله‌های بزرگ گرفته بودند

چون تمام تن‌شان خون‌آلود بود. سرایدار، که موش‌های مُرده را از پا چسبیده بود، مدتی جلو در ایستاده بود تا مگر مجرمان با نیشخند یا متلکی گزنده خودشان را لو بدهند. اما نتیجه‌ای عایدش نشده بود. آقای میشل می‌گفت "امان از مردم‌آزار! بالاخره مچ‌شون رو می‌گیرم..."

ریو، بی‌آنکه پرس‌وجویی کرده باشد، متوجه شد همه‌ی اهل محل راجع به موش‌ها حرف می‌زنند. عیادت‌ها که به پایان رسید، برگشت منزل. آقای میشل به‌اش گفت "واسه‌تون تلگرام اومده. بُرَدَمش بالا." دکتر ازش سؤال کرد آیا باز موش دیده. سرایدار گفت "نه، اصلاً! چهارچشمی مراقب‌ام و این آشغال‌کله‌ها جرئت نمی‌کنند دیگه خربازی دربیارند..." دست بر قضا، دکتر جلو ساختمان به سرایدار برخورد که به دیوار ورودی تکیه داده بود و از قیافه‌ی معمولاً سرزنده‌اش خستگی می‌بارید. میشل پیر قضیه‌ی لاشه‌ی جدید را که از زبان دکتر شنید، گفت "بله، خبر دارم. الان دیگه دوتا سه‌تا نیستند. توی ساختمان‌های دیگه هم پیدا شده‌اند." افسردگی و نگرانی در چهره‌اش موج می‌زد. بی‌آنکه حواسش باشد، گلپیش را می‌مالید. دکتر از سلامتی‌اش جويا شد. صدالبته، سرایدار خجالت می‌کشید بگوید حالش خوب نیست. همه‌اش را به حساب دل‌خوری می‌گذاشت. به نظرش می‌رسید روحیه‌اش را باخته. قضیه‌ی موش‌ها آشفته‌اش کرده بود. یقین داشت شرشان که کم شود، خودش هم حتماً به‌بود پیدا می‌کند...

۲۸ آوریل... موقعی که دکتر ریو اتوموبیلش را جلو عمارت متوقف می‌کرد ته خیابان چشمش به سرایدار افتاد که به زحمت قدم برمی‌داشت، سرش به یک سمت خم شده بود، دست‌ها و پاها را از هم گشوده بود، جوری که آدم را یاد عروسک خیمه‌شب‌بازی می‌انداخت...

روزنامه‌فروش‌های دوره‌گرد با فریاد اعلام می‌کردند که هجوم موش‌ها متوقف شده. اما وقتی [ریو] به بالین بیمارش [سرایدار] رسید، دید نصف تنش از بستر بیرون آمده، یک دستش بر شکم است و دست

ویروس کرونا و بی‌بصیرتی اخلاقی نوع بشر

دیگر بر گلو، بی‌امان و شدید عُنق می‌زند و، توی سطل آشغال زردابی متمایل به صورتی بالا می‌آورد. سرایدار به هزار زحمت و از نفس افتاده دوباره دراز کشید. دمای بدنش سی و نه درجه و پنج عُشر بود، عقده‌های گردن و دست‌ها و پاهایش متورم بودند، دو لکه‌ی تیره بر پهلویش پُخش و پهن می‌شدند. حالا از دردی داخلی می‌نالید. می‌گفت "می‌سوزونه، سگ‌مصوب بدجوری آتیشم می‌زنه." کلمات جویده‌جویده از لب‌های تب‌آلودش بیرون می‌آمدند؛ چشمان از حذقه‌درآمده‌اش را که از شدت سردرد به اشک افتاده بودند به سوی دکتر می‌چرخاند... غروب سرایدار هذیان می‌گفت و با چهل درجه تب موش‌ها را فحش می‌داد... عقده‌ها درشت‌تر شده بودند، سفتی‌گره‌دارشان با انگشت حس می‌شد، زین سرایدار حسایی به هراس افتاده بود...

فردای آن روز، ۳۰ آوریل... ریو... به سراغ سرایدار رفت. صبح همان روز تبش تا سی و هشت درجه پایین آمده بود. بیمار، نحیف و ناتوان در بستر آرمیده بود و لبخند می‌زد. زنش گفت "حالش بهتره، دکتر، مگه نه؟" "باید منتظر موند و دید." نیم‌روز اما تب ناغافل تا چهل درجه بالا رفت، بیمار یک‌بند هذیان می‌گفت و استفراغ‌ها از سر گرفته شده بودند. عقده‌های گردن اگر لمس می‌شدند به درد می‌آمدند و به نظر می‌رسید سرایدار می‌کوشد سرش را تا حد امکان از تنش دور نگه دارد. زنش کنار پایه‌های تخت نشست، دست‌هایش را زیر پتو فرو برده بود و با مهربانی پاهای بیمار را گرفته بود. چشم از ریو بر نمی‌داشت.

گفت "باید از بقیه جدا نگهش داشت، به مداوای ویژه احتیاج داره. الان به بیمارستان زنگ می‌زنم و با آمبولانس به اون‌جا منتقلش می‌کنیم." دو ساعت بعد در آمبولانس، دکتر و زین نگران بر بالین مرد بیمار خم شده بودند. از دهانش، که انگار پوشیده از گوشتی زاید بود، کلمات جویده‌جویده بیرون می‌آمدند. می‌گفت "موش‌ها!" سرایدار، که چهره‌اش به سبزی می‌زد، لب‌هایش به موم می‌مانستند، پلک‌هایش به

سنگینی سرب بودند، نفسش نامنظم و ضعیف بالا می‌آمد، اندام‌هایش بر اثر عقده‌ها از هم فاصله گرفته بودند، روی برانکار جمع شده بود پنداری بخواهد به درون خویش پناه ببرد یا چیزی برآمده از اعماق زمین بی‌امان به خود بخواندش، زیر فشار وزنه‌ای ناپیدا دستخوش خفگی بود. زنش اشک می‌ریخت. "پس دیگه امیدی نیست، دکتر." ریو گفت "مُرده."

می‌شود گفت مرگِ سرایدار پایان دوره‌ای انباشته از نشانه‌های گیج‌کننده و آغاز دوره‌ای دیگر را تعیین کرد که نسبتاً دشوار بود و طی آن، حیرت ایامِ نخست تدریجاً جایش را به دهشت سپرد. همشهریان مان اکنون درمی‌یافتند هرگز به ذهن‌شان خطور نکرده بود شاید شهر کوچک مان مکانی خاص و برگزیده باشد برای آن که موش‌ها آن‌جا در پرتو آفتاب جان بدهند و سرایدارها از امراض غریب تلف شوند. از این جنبه روی هم‌رفته در اشتباه بودند و افکارشان نیاز به تجدیدنظر داشت. اگر همه چیز این‌جا ختم می‌شد، عادت‌ها بی‌تردید زورشان می‌چربید. اما بسیاری از همشهریان مان... ناگزیر شدند به همان راهی بروند که آقای میشل بیشتر پیموده بود. از آن هنگام بود که ترس و از پی‌اش تفکر آغاز شد... گر چه مصیبت‌ها امری رایج‌اند، اما دشوار می‌توانیم باورش‌ان کنیم وقتی بر سر خودمان نازل می‌شوند. جهان همان قدر گرفتار طاعون شده که دستخوش جنگ. با وجود این، طاعون‌ها و جنگ‌ها مردم را یکسان غافل‌گیر می‌کنند... هنگام بروز جنگ، مردم معمولاً می‌گویند "طول نمی‌کشه، ابلهانه‌تر از اونه که زیاد ادامه پیدا کنه." صدالبته، جنگ قطعاً ابلهانه و عبث است اما این‌ها مانع دوامش نمی‌شوند. بلاهت همواره سرسختی نشان می‌دهد و اگر همواره خودمان را مد نظر نداشتیم آسان به این نکته پی می‌بردیم.» (آلبر کامو، طاعون، ترجمه‌ی کاوه میرعباسی، نشر چشمه ۱۳۹۷).

ویروس کرونا و بی‌بصیرتی اخلاقی نوع بشر

«سرایدار» رمان کامو یادآور بسیاری از رهبران کنونی جهان است. او لاشه‌ی موش‌ها را نادیده می‌گیرد و با کم‌اهمیت شمردن این امر از مسئولیت خود در قبال اهالی ساختمان غافل می‌شود و سلامت آنها را به خطر می‌اندازد تا این که کار از کار می‌گذرد و خود نیز قربانی چهل و غرور می‌شود.

ژائیر بولسونارو، رئیس‌جمهور برزیل، بحران ویروس کرونا را معلول حقه‌بازی رسانه‌ها دانسته و از برزیلی‌ها خواسته است که به کسب و کار عادی خود ادامه دهند؛ دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، هفته‌ها این بحران را ناچیز جلوه داد و حتی پس از شیوع گسترده‌ی این بیماری در آمریکا بارها از پیروزی قریب‌الوقوع بر آن سخن گفته است؛ «در کره‌ی جنوبی، مون جائه‌این درست پیش از سر به فلک کشیدن موارد ابتلا اعلام کرد که وخیم‌ترین دوره سپری شده است، امری که اعتراضات شدیدی را در پی داشت. در اوایل شیوع بیماری در ژاپن هم نخست وزیر کشور، شینزو آبه، از انظار مخفی بود؛» شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، با سرپوش نهادن بر این بحران به همه‌گیر شدن این بیماری در چین و عالم‌گیر شدن آن کمک کرد؛ آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، هم در ابتدا ضمن کم‌اهمیت شمردن ویروس کرونا پنهان‌کاری مسئولان کشور درباره‌ی ابعاد بحران را قاطعانه رد کرد و حتی بعد از مواجهه با آمار و ارقام سرسام‌آور مبتلایان به این ویروس و جان‌باختگان پرشمار آن با توسل به نظریه‌ی توطئه، آمریکا را به «تولید ویروس کرونا» علیه ایران متهم کرد. اگر از استثناهایی مثل تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ بگذریم، اکثر رهبران جهان، دست‌کم در اوایل پیدایش این بحران، کم‌وبیش رفتاری همچون سرایدار «طاعون» در پیش گرفتند و با بی‌اعتنایی به وظیفه‌ی خود در قبال بهروزی شهروندان به شیوع این ویروس در سراسر جهان دامن زدند.

بدتر این که بسیاری از رهبران دنیا، از جمله رؤسای جمهور چین و آمریکا، حاضر نیستند برای حل بحرانی که خود در آن نقش داشتند، با یکدیگر همکاری کنند. شگفت نیست که صاحب‌نظرانی همچون ایان برمر، نویسنده‌ی هفته‌نامه‌ی تایم، و گوردون براون، نخست وزیر اسبق بریتانیا، از پیوند میان «بحران جهانی کرونا و رکود ژئوپلیتیک» و «ناتوانی ناسیونالیسم از غلبه بر این بحران جهانی» سخن می‌گویند. براون پرسش مهمی را مطرح می‌کند: «کدام گفت‌وگوی عمیقی میان بازیگران اصلی جهان - شی جین پینگ، دونالد ترامپ و مون جائه این (رؤسای جمهور چین، آمریکا و کره‌ی جنوبی) و جوزپه کونته (نخست وزیر ایتالیا) - انجام شده تا از آموخته‌های یکدیگر دریابری محدودیت‌های مسافرتی، قرنطینه‌ها و فاصله‌گیری اجتماعی بهره‌برند؟»

اما متأسفانه این کوتاه‌بینی تنها به سیاستمداران محدود نمی‌شود و بسیاری از مردم عادی را هم دربرمی‌گیرد. جیل لپور، استاد تاریخ در دانشگاه هاروارد، در تحلیل درخشان خود از شاهکار کامو می‌نویسد: «هیچ یک از اهالی شهر چندان اهمیتی به موش‌ها نمی‌دهد تا این که سرانجام کار از کار می‌گذرد- هر چند طاعون "آینده را از میان برمی‌دارد، سفرها را لغو می‌کند و امکان تبادل نظر را از بین می‌برد"- حتی پس از آن که کار از کار می‌گذرد تنها معدودی از افراد به اندازه‌ی کافی به موش‌ها توجه می‌کنند. این حماقت آن‌هاست: "خود را آزاد می‌پنداشتند، حال آنکه تا مصیبت وجود دارد کسی آزاد نیست."»

همان طور که لپور به درستی می‌گوید، مضمون واقعی «طاعون» نه نوعی بیماری عالم‌گیر بلکه مصیبت بی‌پایان بشر است، مصیبتی ناشی از خودخواهی آدمی و بی‌اعتنایی او به درد و رنج «دیگری»: «همشهریان ما از این جنبه مانند بقیه‌ی انبای بشر بودند و خودشان را در نظر می‌گرفتند و بس... خیلی‌ها کماکان امید داشتند بیماری مسری متوقف

شود و خود و خانواده‌شان در امان بمانند. در نتیجه، هنوز خود را ناگزیر به ترک عادت‌ها نمی‌دانستند... افراد زیادی هنوز دست روی دست گذاشته‌اند و اقدامی نمی‌کنند، حال آن‌که طاعون مصیبتی است که همه درگیرش هستند و هر کس باید به وظیفه‌اش عمل کند.»

این همان معضلی است که زیگمونت باومن، نظریه‌پرداز مدرنیته‌ی سیال، آن را «بی‌حسی اخلاقی» می‌خواند: «سیاست تنها بخشی از فعالیت چندوجهی بشر نیست که به "بی‌حسی اخلاقی" مبتلا شده است. حتی می‌توان آن را جزئی از تلفات جانبی، و نه منبع و منشأ، آفتی فراگیر و همه‌چیزخوار شمرد. سیاست هنرِ امرِ ممکن است، و بنابراین هر فضای اجتماعی- فرهنگی خاصی سیاستِ منحصربه‌فرد خود را می‌آفریند، و ایجاد دیگر انواع سیاست را دشوار و کارایی آن‌ها را از این هم دشوارتر می‌کند. فضای مدرن سیال ما هم از این قاعده مستثنا نیست. وقتی مفهوم "بی‌حسی اخلاقی" را در اشاره به بی‌عاطفگی، بی‌اعتنایی، بی‌تفاوتی، یا حتی آرامش و خون‌سردی نسبت به مصائب و مشکلات دیگران به کار می‌بریم... "بی‌حسی" معنایی استعاره‌ی دارد.»

هر چند بی‌حسی موقتی برای تسکین دردهای شدید مفید است و انجام جراحی را ممکن می‌سازد اما بی‌حسی دائمی نه تنها سودمند نیست بلکه خطرناک است: «درد سلاحی مهم است که بدن از طریق آن در برابر تهدیدات بالقوه هولناک از خود دفاع می‌کند؛ درد به ما هشدار می‌دهد که، پیش از آن که خیلی دیر شود، در پی درمان برآییم. اگر درد به موقع هشدار ندهد که ایرادی وجود دارد و باید مداخله کرد، بیمار آن‌قدر درمان را به تعویق می‌اندازد که ممکن است بیماری‌اش علاج‌ناپذیر شود (هولناک‌ترین اختلالات جسمانی، که درمان‌شان بسیار دشوار است، بیماری‌هایی‌اند که در مراحل اولیه، یعنی همان وقتی که مداواشدنی و احتمالاً علاج‌پذیرند، دردناک نیستند.»

همین امر در مورد بی‌حسی اخلاقی صادق است زیرا «اگر به موقع متوجه نشویم که اتحاد بشری و دوام جامعه‌ی انسانی عیب و ایرادی پیدا کرده و در پی رفع آن برنیاییم، اوضاع بدتر خواهد شد. به عبارت دیگر، آن قدر خطر را نادیده می‌گیریم یا کم‌اهمیت می‌شماریم که تعاملات بشری سطحی، سرسری، سست، و ناپایدار می‌شود، و در نتیجه دیگر نمی‌توان این تعاملات را عامل بالقوه برای صیانت نفس همگانی دانست.»

همان طور که یووال نوح هراری، نویسنده‌ی نامدار اسرائیلی، می‌گوید «بدون اعتماد و همبستگی جهانی بر ویروس کرونا غلبه نخواهیم کرد، و احتمالاً در آینده با بیماری‌های همه‌گیر بیشتری مواجه خواهیم شد... در این لحظه‌ی بحرانی، مبارزه‌ی اصلی در بین خود بشر در جریان است. اگر این بیماری همه‌گیر عدم اتحاد و بی‌اعتمادی میان انسان‌ها را افزایش دهد، این بزرگ‌ترین پیروزی این ویروس خواهد بود. وقتی آدم‌ها بگومگو می‌کنند ویروس‌ها دو برابر می‌شوند. بر عکس، اگر این بیماری همه‌گیر همکاری جهانی را افزایش دهد، این نه تنها پیروزی بر ویروس کرونا بلکه پیروزی بر همه‌ی عوامل بیماری‌زای آینده خواهد بود.»

در ششمین دفتر آسو کوشیده‌ایم تا به بعضی از وجوه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و روان‌شناختی بحران جهانی ویروس کرونا نگاهی دقیق‌تر بیندازیم. اما ابعاد و دامنه‌ی این بحران چنان گسترده است که ناگزیر دفتر بعدی را هم به آن اختصاص خواهیم داد. بی‌تردید، ارباب فضل، آسو را از نظرات خود بی‌بهره نخواهند گذاشت. همین قدر که معایب کار چنان نباشد که محاسنش را پوشیده دارد، آسو آرزوی خود را برآورده می‌بیند.

وقتی از بیماری‌های عالم‌گیر حرف می‌زنیم از چه

سخن می‌گوییم؟

کریستین دابلیو. مک‌میلن^۱

برگردان: عرفان ثابتی

این کتاب خوانندگان را با تاریخ غنی بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر آشنا خواهد کرد و نشان خواهد داد که طرز مواجهه‌ی کنونی ما با این بیماری‌ها عمدتاً معلول گذشته است. این حرف تازه نیست اما مهم است. زیرا اغلب تاریخ از یاد می‌رود یا فقط وقتی دوباره کشف می‌شود که با بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر جدیدی روبه‌رو می‌شویم، و در نتیجه از روی ندانم‌کاری سرمشق‌های گذشته را تکرار می‌کنیم.

بیماری همه‌گیر و عالم‌گیر چیست؟ معمولاً بیماری همه‌گیر را افزایش چشمگیر غیرمنتظره‌ی وقوع بیماری در زمانی معین می‌دانند. بهترین راه تعریف بیماری عالم‌گیر این است که آن را نوعی بیماری همه‌گیر بسیار

۱. کریستین دابلیو. مک‌میلن استاد تاریخ در دانشگاه ویرجینیا در آمریکا و نویسنده‌ی کتاب «تاریخ جهانی کشف سل از سال ۱۹۰۰ تا کنون» است. آن‌چه می‌خوانید برگردان مقدمه‌ی او بر کتاب زیر است:

Christian W. McMillen (2016), *Pandemics: A Very Short Introduction*, Oxford University Press.

گسترده بدانیم. هر طور که بسنجیم، ابولا در سال ۲۰۱۴ نوعی بیماری همه‌گیر- یا شاید حتی عالم‌گیر- بود. آنفلوآنزایی که در سال ۱۹۱۸ پنجاه میلیون نفر را در گوشه و کنار دنیا از بین برد نوعی بیماری عالم‌گیر بود.

یکی از روش‌های رایج این است که بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر را نوعی رویداد بدانیم. این اتفاقات می‌آیند و می‌روند. اما اگر این طور فکر کنیم، آیا می‌توانیم اچ‌آی‌وی/ایدز را بیماری عالم‌گیر بخوانیم؟ سل را چطور؟ مالاریا را چطور؟ بیماری‌های عالم‌گیر می‌توانند موقت یا مزمین باشند. سل، مالاریا و اچ‌آی‌وی/ایدز که بر بخش‌های وسیعی از کره‌ی زمین تأثیر می‌گذارند و سالانه جان میلیون‌ها نفر را می‌گیرند، بیماری‌های عالم‌گیر مزمین‌اند.

پس از آنفلوآنزای خوبی عالم‌گیر سال ۲۰۰۹ بر سر تعریف سازمان بهداشت جهانی و دیگران از بیماری عالم‌گیر مناقشه‌ای درگرفت. در واکنش به این امر، برخی از متخصصان بیماری‌های واگیردار «مؤسسه‌ی ملی آلرژی و بیماری‌های واگیردار» در «مؤسسه‌ی ملی سلامت» چارچوب گسترده‌ای را ارائه دادند که بر اساس آن می‌توان به تعریف بیماری عالم‌گیر کمک کرد. آنها گفتند که بیماری عالم‌گیر باید با هشت معیار مطابقت داشته باشد: انتشار گسترده‌ی جغرافیایی، جابه‌جایی یا تحرک بیماری، موارد فراوان حمله و وخامت، مصونیت کمینه‌ی جمعیت، جدید بودن، مُسری بودن، واگیردار بودن و شدت. ممکن است به نظر برسد که سل، ایدز و مالاریا جدید نیستند. اما این ویروس‌ها تغییر می‌کنند و از نو تازه می‌شوند- سل در یک ناحیه بدتر و در ناحیه‌ی دیگری بهتر می‌شود؛ نوع جدید سل مقاوم به داروهای گوناگون به وجود می‌آید. هر زمینه‌ی تاریخی خاصی جدید است. در دهه‌ی ۱۹۵۰ وقتی سازمان بهداشت جهانی در پی نابودی مالاریا برآمد، این ویروس هویت جدیدی پیدا کرد؛ در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ وقتی

وقتی از بیماری‌های عالم‌گیر حرف می‌زنیم از چه سخن می‌گوییم؟

بانک جهانی به بازیگر اصلی در حیطه‌ی سلامت جهانی بدل شد، باز هم هویت مالاریا عوض شد. همین امر در مورد اچ‌آی‌وی/ایدز صادق است؛ هویت این ویروس در گذر زمان بارها تغییر کرده و این هویت‌های جدید هر یک وابسته به زمان خاصی بوده‌اند: زمانی معادل حکم مرگ بوده، زمانی بیماری‌ای مزمن و مهارشدنی بوده، زمانی بیماری همجنس‌گرایان بوده، و زمانی بیماری دگرجنس‌گرایان بوده است.

مضامین و موضوعات مشترکی در تاریخ بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر وجود دارد. هویت تمام بیماری‌ها در نتیجه‌ی انقلاب آزمایشگاهی اواخر قرن نوزدهم به شکل چشمگیری تغییر کرد- این انقلاب به پیدایش عصر پزشکی مدرن انجامید که اکنون در آن به سر می‌بریم. آنچه با لویی پاستور در فرانسه آغاز شد و با کار رابرت کخ در آلمان به اوج رسید به این معنی بود که بیماری‌هایی که زمانی به شکل‌های مختلف تعریف می‌شدند از آن پس تعریف واحدی داشتند. از اهمیت پیامدهای این تغییر هر چه بگوییم کم گفته‌ایم. وقتی فهمیدند که باکتری عامل بیماری‌هایی مثل سل است، توضیحات دیرینه درباره‌ی علت بروز این بیماری‌ها را کنار گذاشتند. برای نخستین بار، دانش پزشکی واقعاً می‌دانست که علت هر بیماری خاصی چیست. حالا می‌شد بیماری‌ها را واقعاً درمان کرد. کشف باسیل توبرکلوزیس و باکتری عامل طاعون به پزشکی اجازه داد تا به پیشگیری و درمان مؤثر عفونت‌ها بپردازد. اما انقلاب آزمایشگاهی در عین حال باعث شد که بیش از حد به قدرت زیست‌پزشکی برای ریشه‌کشی بیماری‌های واگیردار اعتماد کنیم. در نتیجه، بیش از آن که در پی مقابله با شرایط اجتماعی منتهی به بروز بیماری باشیم به مبارزه با میکروب‌ها پرداختیم.

اینجا پای دو مضمون دیگر به میان می‌آید: رابطه‌ی میان فقر و بیماری و جغرافیای بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر. همه‌ی بیماری‌هایی که در این کتاب به آنها می‌پردازم، هر چند می‌توانند (به درجات گوناگون)

توسط پزشکی مدرن مهار شوند، متأثر از شرایط اجتماعی‌اند. یعنی دلیلی وجود دارد که وبا بیش از یک قرن قبل از آمریکا رخت برپست اما هنوز در بخش زیادی از دنیای درحال توسعه وجود دارد؛ دلیلی وجود دارد که اچ‌آی‌وی/ایدز به طور نامتناسبی در جنوب صحرای آفریقا شیوع دارد؛ دلیلی وجود دارد که در همه‌گیری طاعون سال ۱۷۲۰ در ماری فقا بیش از ثروتمندان آسیب دیدند. بعضی جوامع توانسته‌اند شرایط منتهی به شیوع بیماری‌های مسری را از میان بردارند اما دیگر جوامع موفق به این کار نشده‌اند.

امروز اکثر جوامع درگیر با بیماری‌های عالم‌گیر مزمن در به اصطلاح جنوب جهان یا همان کشورهای درحال توسعه قرار دارند. بار سنگین بیماری‌های همه‌گیر از دوش بعضی کشورها برداشته شده و بر دوش بعضی دیگر افتاده است: سل، که زمانی علت اصلی مرگ‌ومیر در اروپا بود، از روی کره‌زمین محو نشده اما کانون شیوع آن تغییر کرده است. مدت‌ها پیش از دستیابی به روش‌های مؤثر پیشگیری یا درمان، شیوع سل در غرب کاهش یافت؛ علت این امر انجام اقداماتی در جهت حفظ سلامت عمومی، از جمله انزوا و جداسازی بیماران، و بهبود کلی کیفیت زندگی بود. سل، حتی پس از یکی از پیروزی‌های زیست‌پزشکی مدرن، یعنی کشف آنتی‌بیوتیک‌هایی که باکتری را از بین می‌برند و بیمار را درمان می‌کنند، به طرز چشمگیری در کشورهای درحال توسعه افزایش یافته است. علت این امر وجود شرایطی است که به رشد بیماری کمک می‌کند: دسترسی نابرابر به داروها، تراکم جمعیت، میزان زیاد سرایت، و وجود بیماری‌های دیگری مثل اچ‌آی‌وی/ایدز. سل در بخشی از دنیا بدون مداخله‌های زیست‌پزشکی کاهش یافت و در بخش دیگری از جهان به‌رغم این مداخلات افزایش یافت.

هیچ‌یک از اینها به این معنی نیست که داروها و تحقیقات پزشکی برای کنترل بیماری‌های همه‌گیر لازم نیستند. البته که لازم‌اند. داروی ضد

وقتی از بیماری‌های عالم‌گیر حرف می‌زنیم از چه سخن می‌گوییم؟

ویروس اچ‌آی‌وی، که با هر معیاری کشف خارق‌العاده‌ای است، نقش بسیار مهمی در مبارزه با ایدز داشته است. اما دسترسی مردم به این دارو یکسان نبوده است، و میزان ابتلا به این بیماری در بعضی از کشورها در حال افزایش است. از دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد درمان و با از طریق نوشاندن آب و الکترولیت‌ها شفا بخش بوده است. اما میلیون‌ها نفر از اهالی کشورهای در حال توسعه از آب آلوده به مدفوع انسان می‌نوشند. نکته‌ی بسیار ساده این است که رابطه‌ای میان بیماری و شرایط اجتماعی وجود دارد، شرایطی که همه‌جا وجود ندارد و با زیست‌پزشکی از بین نمی‌رود.

وجه مشخصه‌ی بیماری‌های همه‌گیر ترس و وحشت است. و با در قرن نوزدهم به هراس چشمگیری دامن زد؛ مبتلایان به اچ‌آی‌وی/ایدز در جاهایی مثل آمریکا تا همین اواخر مایه‌ی ترس و وحشت بوده‌اند- و حتی هنوز هم چنین است. این بیماری همچنان به شدت مایه‌ی بدنامی است. طاعون در قرن چهاردهم به آزار و اذیت یهودیان انجامید. در سال ۲۰۱۴، میزان ترس و وحشت از همه‌گیری ابولا در آمریکا هیچ تناسبی با خطر واقعی نداشت. اما آنفلوانزا، که می‌تواند جان عده‌ی زیادی را بگیرد (همه‌گیری آنفلوانزای سال ۱۹۱۸ در مدتی کمتر از یک سال ۵۰ میلیون را کشت) به ندرت به نگرانی دامن می‌زند. ترس از بعضی بیماری‌ها و عدم ترس از بعضی دیگر را اغلب به علت یا نحوه‌ی بروز بیماری نسبت می‌دهند- و با خیلی ناخوشایند است زیرا نشانگان حادی دارد و، به نظر اکثر مردم، مضمئزکننده است؛ اچ‌آی‌وی به پیچیدگی‌های سکسوالیته‌ی انسانی ربط دارد و بسیاری از مردم آن را معلول انحراف اجتماعی، از جمله تزریق مواد مخدر، می‌دانند. محل پیدایش بیماری هم می‌تواند بر ترسناک بودن یا نبودنش تأثیر بگذارد. اکنون مالاریا عمدتاً نوعی بیماری حاره‌ای در کشورهای در حال توسعه است. گاهی که

سر و کله‌ی این بیماری در کشورهای توسعه‌یافته ظاهر می‌شود با آن مثل مهاجمی ترسناک و بیگانه برخورد می‌کنند.

مسئله‌ی آسیب‌پذیری- این که چه کسی و چرا به بیماری مبتلا می‌شود- مهم است. در اوایل کشف آمریکا، مستعمره‌نشینان فکر می‌کردند که بومی‌ها مستعد ابتلا به آبله و دیگر بیماری‌های «دنیای کهن» هستند. در نخستین دهه‌های قرن بیستم، چنین تصور می‌شد که آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و دیگر اقلیت‌ها نسبت به سل آسیب‌پذیرند اما سفیدپوستان می‌توانند با آن مبارزه کنند. یکی از عوامل واردات برده به «دنیای جدید» در قرون هفدهم و هجدهم این بود که فکر می‌کردند آفریقایی‌ها در مقایسه با مستعمره‌نشین‌ها نسبت به مالاریا مقاوم‌ترند. تا پیش از انقلاب باکتری‌شناختی، صدها سال این بحث وجود داشت که آیا بیماری‌ها مسری‌اند یا بر اثر هوای آلوده و بدبوی ناشی از تجزیه‌ی جسد حیوانات و گیاهان به وجود می‌آیند. طاعون را اغلب مجازات گناه می‌دانستند. تک‌تک این توضیحات تغییر کرد.

به غیر از آبله هیچ‌یک از این بیماری‌ها هنوز ریشه‌کن نشده است. طاعون هنوز وجود دارد- در دهه‌ی ۱۹۹۰ هند شاهد همه‌گیری طاعون بود، طاعونی که مرتباً در ماداگاسکار شیوع می‌یابد- و فقط از گستردگی و شدت و حدتش کاسته شده است. احتمال دارد که بیماری‌های جدیدی در آینده ظاهر شود. بنابراین، هر چند بخش عمده‌ای از این کتاب تاریخی است اما صرفاً درباره‌ی تاریخ نیست.

بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر نمی‌تواند بدون وجود جمعیتی متراکم و متحرک پدید آید. بیماری‌های عالم‌گیر زمانی به وجود آمد که انسان‌ها به زراعت و تجارت با یکدیگر پرداختند. بقای بیماری‌های مسری محتاج انتقال از میزبانی به میزبان دیگر است؛ این میزبان باید آسیب‌پذیر باشد. آبله قرن‌ها جان بومیان آمریکا را می‌گرفت چون می‌توانست میزبانانی را بیابد که ایمنی نداشتند؛ وقتی تعداد این میزبانان

وقتی از بیماری‌های عالم‌گیر حرف می‌زنیم از چه سخن می‌گوییم؟

کاهش یافت این بیماری هم افول کرد. تا قرن چهاردهم دادوستد و سفر به خوبی گسترش یافته بود؛ طاعون از این امر به نفع خود استفاده کرد. سل فقط وقتی وخامت یافت که شرایط اجازه می‌داد: در شهرهای پرجمعیت و محل کارهای متراکم اروپای دوران صنعتی شدن در قرن هجدهم. ایدز به جابه‌جایی انسان در گوشه و کنار کره‌ی زمین متکی بوده است. در سال ۱۹۱۸ وقتی آنفلوآنزای عالم‌گیر تنها طی چند ماه در اکثر نقاط دنیا گسترش یافت تنها علتش وجود شبکه‌های تازه تأسیس حمل‌ونقل و تجارت و افزایش تحرک در پی جنگ جهانی اول بود. جابه‌جایی انسان‌ها، حیوانات و حشرات نقش بسیار مهمی در گسترش بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر دارد.

سرانجام باید گفت که انسان‌ها- شاهدان عینی، رمان‌نویسان، شاعران، زندگی‌نامه‌نویسان، بوروکرات‌های دولتی، روزنامه‌نگاران، مورخان، انسان‌شناسان، همه‌گیری‌شناسان، پادشاهان، ملکه‌ها و رؤسای جمهور- قرن‌هاست که از بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر، علل آنها، شیوه‌ی احتمالی مقابله با آنها و طرز واکنش مردم به آنها سخن گفته‌اند. حاصل کار، انبوهی از اسناد و مدارک ارزشمند است که تنها به درد مورخان نمی‌خورد. ما اسناد موفقیت‌ها و ناکامی‌هایی را جمع کرده‌ایم که اکنون می‌تواند به پژوهشگران بیماری‌های همه‌گیر و عالم‌گیر کمک کند.

ما و کرونا؛ صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

بیماری‌های عالم گیر چگونه تاریخ را تغییر می‌دهند؟ ایزاک چوتنر^۱ برگردان: هامون نیشابوری

فرانک اسنودن، استاد بازنشسته‌ی تاریخ و تاریخ پزشکی دانشگاه ییل، در کتاب جدید خود به نام «همه‌گیری‌ها و جامعه: از طاعون سیاه تا زمان حال» به بررسی شیوه‌هایی می‌پردازد که شیوع بیماری به سیاست شکل داده، انقلاب‌ها را سرکوب، و تبعیض‌های نژادی و اقتصادی را تقویت کرده است. همه‌گیری‌ها جوامعی را که در آن انتشار یافته‌اند نیز متحول ساخته‌اند، بر روابط خصوصی، آثار هنرمندان و روشنفکران، و محیط‌های طبیعی و مصنوع بشر تأثیر گذاشته‌اند. روایت اسنودن، که گستره‌ی عظیمی از قرون مختلف و قاره‌های متعدد را در بر می‌گیرد،

۱. ایزاک چوتنر از نویسندگان نشریه‌ی نیو یورکر و همکار اصلی بخش پرسش و پاسخ (Q&A) در این نشریه است. آن‌چه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Isaac Chotiner, 'How Pandemics Change History,' The New Yorker, 3 March 2020.

همچنین به دنبال توضیح شیوه‌هایی است که ساختارهای اجتماعی موجب گسترش بیماری می‌شوند. او می‌نویسد: «بیماری‌های همه‌گیر از آن دست وقایع اتفاقی نیستند که بی‌هیچ دلیلی و بدون اعلام خطر قبلی جوامع را مبتلا کنند. برعکس، هر جامعه‌ای ضعف‌ها و استعداد‌های ابتلای خاص خود را به وجود می‌آورد. برای مطالعه‌ی آن‌ها باید به بررسی ساختار جامعه، سطح معیشت، و اولویت‌های سیاسی آن پرداخت.»

جمعه‌ی پیش با اسنودن تلفنی صحبت کردم، یعنی درست زمانی که گسترش کووید ۱۹ موجب سقوط بازارهای سراسر جهان شده بود و حکومت‌ها به درجات مختلف خود را برای شرایط بدتر آماده می‌کردند. در این گفتگو درباره‌ی سیاست اعمال محدودیت برای مسافرت در دوران همه‌گیری و نحوه‌ی مواجهه‌ی هنرمندان با مرگ‌ومیر انبوه و هم‌چنین نقش واکنش‌های غیرانسانی به بیماری در سقوط حکومت‌ها صحبت کردیم.

می‌خواهم گفتگو را با پرسشی مهم آغاز کنم: به طور کلی، همه‌گیری‌ها به چه شیوه‌هایی به جهان مدرن شکل داده‌اند؟

یک راه برای پاسخ دادن به این پرسش توضیح این امر است که من چگونه به این موضوع علاقه‌مند شدم، که در واقع یافتن نوعی وقوف بود. همه‌گیری‌ها مقوله‌ای از بیماری‌ها هستند که آینه‌ای در برابر نوع بشر قرار داده و به آن‌ها نشان می‌دهند که واقعاً کیست‌اند. به عبارت دیگر، آن‌ها به رابطه‌ی ما با فناپذیری، مرگ، و زندگی مربوط می‌شوند. آن‌ها هم‌چنین بازتاب روابط ما با محیط‌اند. محیط مصنوعی که خلق می‌کنیم و محیط طبیعی که واکنش نشان می‌دهد. آن‌ها نشان‌دهنده‌ی روابط اخلاقی ما با سایر انسان‌ها هستند، امری که امروزه کاملاً مشهود است.

بیماری‌های عالم‌گیر چگونه تاریخ را تغییر می‌دهند؟

این یکی از مهم‌ترین پیام‌هایی است که سازمان بهداشت جهانی مرتباً مطرح می‌کند. بخش عمده‌ی آمادگی برای مواجهه با این وقایع این است که ما به عنوان نوع بشر باید بدانیم که همگی با هم در معرض آن‌ها قرار داریم، آن‌چه بر فردی در نقطه‌ای از جهان اثر می‌گذارد در واقع همه را در همه‌جا تحت تأثیر قرار می‌دهد. به این ترتیب، ما به شکلی اجتناب‌ناپذیر جزئی از یک گونه‌ایم و باید به همین نحو بیندیشیم نه این که نژاد و قومیت، موقعیت اقتصادی، و اموری از این دست را مد نظر قرار دهیم.

پس از برخی مطالعاتی مقدماتی با خودم گفتم این موضوعی است که موجب بروز مسائل اخلاقی، دینی، و فلسفی عمیقی می‌شود. فکر می‌کنم بخشی از دلیل این که همه‌گیری‌ها به تاریخ شکل داده‌اند این است که آن‌ها انسان‌ها را مجبور کرده‌اند به این پرسش‌های مهم فکر کنند. برای مثال، شیوع طاعون پرسش‌های بسیاری درباره‌ی رابطه‌ی انسان و خدا پدید آورد. با وجود خدایی حکیم، علیم، و عالم مطلق چگونه چنین واقعه‌ای می‌تواند رخ دهد؟ این بیماری تأثیر عظیمی بر اقتصاد نیز داشت. طاعون خیارکی (Bubonic plague) نیمی از جمعیت اروپا را کشت و در نتیجه تأثیر شگرفی در ظهور انقلاب صنعتی و برده‌داری و نظام سیرف‌داری داشت. همان‌طور که اکنون می‌بینیم، همه‌گیری‌ها بر ثبات سیاسی و اجتماعی نیز بسیار تأثیرگذار بودند. آن‌ها نتایج جنگ را تعیین کرده‌اند و گاهی از جمله عوامل آغاز جنگ‌ها بوده‌اند. بنابراین، تصور می‌کنم هیچ عرصه‌ی مهمی از زندگی بشر وجود ندارد که از تأثیر ژرف بیماری‌های همه‌گیر بر کنار بوده باشد.

آیا می‌خواستید نشان دهید که نحوه‌ی واکنش ما به این امور اغلب متأثر از دیدگاه‌های نژادی یا قومی یا دینی است و نه خصوصیت کلی

انسانی، و این که این واکنش‌ها به نحوی نمایشگر نقاط ضعف بشری است؟ یا منظورتان چیز دیگری بود؟

فکر می‌کنم دو هدف داشتم. تصور می‌کنم که زنجیره‌ی علل در هر دو جهت در کار است. بیماری‌ها به شیوه‌ای اتفاقی و نامنظم جوامع را مبتلا نمی‌کنند. آن‌ها وقایعی منظم‌اند زیرا میکروب‌ها به شکلی گزینشی انتشار و توسعه پیدا می‌کنند و در موقعیت‌های بوم‌شناختی مناسبی که به دست انسان‌ها ایجاد شده‌اند پراکنده می‌شوند. این موقعیت‌های بوم‌شناختی نشان‌دهنده‌ی کیستی ما هستند. برای مثال، نشان می‌دهند که آیا در عصر انقلاب صنعتی وضعیت آسیب‌پذیرترین اقشار و اتفاقاتی که برای کارگران و فقرا روی می‌داد واقعاً اهمیتی داشت یا خیر. در جهان امروز وبا و سل در امتداد گسلی که فقر و نابرابری ایجاد کرده در جریان است و به نظر می‌رسد که ما انسان‌ها حاضریم این مسئله را به عنوان امری که تا اندازه‌ای درست، یا دست‌کم اجتناب‌ناپذیر، است بپذیریم. اما این امر نیز درست است که نحوه‌ی واکنش ما تا اندازه‌ی زیادی به ارزش‌ها، تعهدات، و حس تعلق ما به نوع بشر و نه واحدهای کوچک‌تر، وابسته است. هنگامی که بروس ایلوارد، سرپرست هیئت‌اعزامی از طرف سازمان بهداشت جهانی به چین، در پایان مأموریتش به ژنو بازگشت و از او پرسشی مشابه با آنچه شما مطرح کردید پرسیدند، پاسخ داد اگر بخواهیم اکنون و در آینده آماده باشیم، مهم‌ترین اتفاقی که باید روی دهد این است که باید طرز تفکر خود را به شکلی کاملاً بنیادین تغییر دهیم. تفکر ما باید این باشد که به عنوان نوع بشر با یکدیگر همکاری کنیم و به شکلی سازمان بیابیم که بتوانیم مراقب یکدیگر باشیم، باید دریابیم که سلامتی آسیب‌پذیرترین مردمان عالمی تعیین‌کننده در سلامت همه‌ی ماست و اگر آماده‌ی پذیرش چنین تفکری نباشیم هرگز نخواهیم توانست برای مواجهه با این چالش‌های ویرانگری که نوع بشر با آن مواجه است آمادگی کسب کنیم.

بیماری‌های عالم‌گیر چگونه تاریخ را تغییر می‌دهند؟

خُب، این فکر دلسردکننده‌ای است زیرا تصور می‌کنم که احتمالاً این تغییر طرز تفکر رواج پیدا نخواهد کرد.

[می‌خندد] نمی‌خواهم بگویم که در این باره خیلی خوش‌بین‌ام اما من هم موافق‌ام که این اتفاق باید بیفتد. بشریت نیمه‌ی تاریکی نیز دارد و این بخشی از جذابیت ماجراست. دست به کدام انتخاب‌ها خواهیم زد؟ در مواجهه با این وضعیت چه خواهیم کرد؟ فکر نمی‌کنم که واکنش‌های ما از پیش تعیین شده باشد و نمایش اخلاقی انسانی عظیمی در برابر ما در حال اجراست.

این ایده که بین نحوه‌ی واکنش ما به این امور و شیوع آن‌ها پیوندی وجود دارد، تقریباً فکری متأثر از کتاب مقدس است.

کاملاً موافق‌ام. این امر واقعاً در همان سطح است و جزء مهمی از وظیفه‌ی اخلاقی ماست. فکر می‌کنم که بخش عمده‌ی تاریخ بیماری‌های همه‌گیر همین مسئله است.

پیش از آن که صحبت‌های ما خیلی حزن‌آور و منفی شود اجازه بدهید که پرسش مثبت‌تری مطرح کنم. بله، ببخشید که چنین علایقی دارم. دخترانم هم به من اعتراض می‌کنند.

آیا مواردی از همه‌گیری وجود داشته است که واکنش‌ها نسبت به آن نشان‌دهنده‌ی چیز دلگرم‌کننده‌ای دربارهِ بشریت باشد؟

بله قطعاً وجود دارد. هنگامی که گفتم همه‌گیری‌ها آینه‌ای در برابر ما قرار می‌دهند منظورم این نبود که تنها جنبه‌های منفی بشریت را منعکس می‌کنند بلکه جنبه‌های قهرمانانه را هم نشان می‌دهند. یک نمونه‌ی خوب «پزشکان بدون مرز» در دوران بحران ابولا است. آنان آگاهانه

زندگی و آینده‌ی خود را بدون این که هیچ‌گونه منافع یا پاداشی در کار باشد به خطر انداختند زیرا متعهد بودند از سلامت و جان ضعیف‌ترین مردمان جهان دفاع کنند. پزشکان بدون مرز در بسیاری از نقاط جهان هر روزه به این کار مشغول‌اند و حتی اکنون در چین مشغول فعالیت‌اند. تصور می‌کنم که این وقایع صفات و خصوصیات بسیار ممتازی را آشکار می‌کنند. در واقع، دربارهی این وقایع رمان هم نوشته می‌شود. آن‌ها فرهنگ و ادبیات ما را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. رمان فوق‌العاده‌ای دربارهی طاعون به نام «نامزد» وجود دارد که نویسنده‌ی آن داستان‌نویس ایتالیایی، الساندرو مانزونی، است. داستان دربارهی اسقف اعظم میلان، کاردینال بورومئو، است که به خانهدار طاعون‌زدگان می‌رفت و حاضر بود که در راه مراقبت از فقیرترین و بیمارترین اعضای کلیسایش جان خود را به خطر اندازد.

درباره‌ی رهبران و رژیم‌هایی که واکنش مثبتی نشان دادند یا تغییرات سیاسی مثبتی که به دنبال همه‌گیری روی داد چه مواردی وجود دارد؟

قطعاً وجود دارد. می‌توان به پایان یافتن برده‌داری (chattel slavery) در دنیای جدید (New World) اشاره کرد. هم‌چنین علت موفقیت شورش مردم هائیتی و توسان لوورتیور (Toussaint Louverture) بیش از هر چیزی تب زرد بود. هنگامی که ناپلئون ناوگان جنگی عظیمی را برای برقراری مجدد برده‌داری به هائیتی اعزام کرد، شورش بردگان به موفقیت دست یافت زیرا بردگان آفریقایی، بر خلاف اروپاییان ارتش ناپلئون، در برابر این بیماری ایمنی داشتند. این امر به استقلال هائیتی انجامید. هم‌چنین، اگر از منظر آمریکایی به موضوع نگاه کنیم، این امر سبب شد که ناپلئون پروژه‌ی گسترش قدرت فرانسه در دنیای جدید را

بیماری‌های عالم‌گیر چگونه تاریخ را تغییر می‌دهند؟

رها کند و در نتیجه با تامس جفرسون بر سر خرید لوئیزیانا به توافق رسید، امری که وسعت ایالات متحده را دو برابر کرد.

سوی دیگر قضیه را ببینیم، تا به حال چند بار شیوع این بیماری‌ها با سرکوب سیاسی همراه بوده یا بهانه‌ای برای سرکوب سیاسی شده است؟

فکر می‌کنم که همواره جزئی از سرکوب سیاسی بوده است. به این نتیجه رسیده‌ام که قرن نوزدهم عصر هولناک شورش و سرکوب سیاسی بوده است. برای مثال، کشتار مردم پس از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه، به‌ویژه در پاریس، یا پس از کمون پاریس. یک دلیل این که این عصر بسیار خشونت‌بار و همراه با کشتار و خونریزی بوده است این بود که کسانی که کنترل امور را در دست داشتند تصور می‌کردند طبقات کارگر نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نظر پزشکی نیز خطرناک‌اند. آنان به شکل بالقوه می‌توانستند جامعه را به مصیبت گرفتار کنند. فکر می‌کنم که این امر جزئی از این استعاره‌ی طبقات خطرناک بود و هم‌چنین تصور می‌کنم که این امر به کشتار غیرانسانی سال ۱۸۷۱، پس از سرکوب کمون پاریس، انجامید.

درباره‌ی واکنش چین به ویروس کرونا چه فکر می‌کنید؟

پرسش خیلی جالبی مطرح کردید. به نظرم این مسئله‌ای است که باید مدت‌ها به آن فکر کرد زیرا جنبه‌های مختلفی دارد که بسیار پیچیده‌اند. نخستین مسئله، توسل چین به روش‌های خشونت‌آمیز در ۲۳ ژانویه است، یعنی زمانی که حلقه‌ی محاصره‌ی بهداشتی آغاز شد که عبارت بود از قرنطینه‌ی کامل مناطق جغرافیایی و محلات به کمک سربازان و نیروهای پلیس. آن‌ها تصمیم گرفتند که در ووهان، شهری با شش

میلیون جمعیت، و سپس ایالت هوپی، با جمعیت تقریبی شصت میلیون نفر، منع کامل عبور و مرور برقرار کنند.

این کار یادآور اقدامات برای مقابله با طاعون بود، امری که بارها تکرار شده است، از جمله در دوران همه‌گیری ابولا. مشکل حلقه‌ی محاصره‌ی بهداشتی این است که ناشیانه و نسنجیده است. بسیار دیر آغاز می‌شود و به عنصر اساسی بهداشت عمومی، یعنی اطلاعات، آسیب می‌رساند. مردم هنگامی که با تهدید منع عبور و مرور مواجه شوند با مقامات مسئول همکاری نمی‌کنند. در نتیجه مقامات از جریان امور بی‌اطلاع می‌مانند و مردم می‌گریزند و این امر باعث انتشار همه‌گیری می‌شود. خیلی شگفت‌زده شدم که حکومت چین در آغاز کار چنین واکنشی نشان داد. این کار با هنجارهای بهداشت عمومی ناسازگار است. این هنجارها از دوران شیوع طاعون تحول یافته‌اند و بر یافتن موارد خاص و سپس ردیابی و جداسازی تأکید دارند.

وحشت‌زده شده بودم و انتظار وقایعی بدتر را داشتم. اما رژیم به تدریج تغییر رویه داد. می‌توان دید که چینی‌ها سخت می‌کوشند تا اطلاعات و مدارک گردآوری کنند و سعی می‌کنند که همکاری مردم را جلب کنند، به یک معنا می‌خواهند آسیب‌های روزهای نخست را جبران کنند. فکر می‌کنم که در این روایت بیش از یک واکنش وجود دارد. کلیت آن نه بد و نه خوب است.

من با این واکنش سازمان بهداشت جهانی که این حرکت را به عنوان اقدامی شگرف در راستای سلامت عمومی ستود، چندان موافق نیستم. این واکنش من را به وحشت می‌اندازد. آیا این به آن معناست که رژیم‌ها و حکومت‌های استبدادی باید مانند آنچه در دوران شیوع ابولا در آفریقا صورت گرفت. و کارآمد هم نبود. منع کامل عبور و مرور برقرار کنند؟ این فکر من را به وحشت می‌اندازد. فکر نمی‌کنم این درسی باشد که باید از این وضعیت گرفت. به نظر مواضع پیچیده‌تر است و احتمالاً

بیماری‌های عالم گیر چگونه تاریخ را تغییر می‌دهند؟

چنین اقدامات در چین مؤثر نبود و در واقع شی جین‌پینگ، در کمال تعجب و بر خلاف سازمان بهداشت جهانی، اعلام کرد که اشتباهاتی صورت گرفته است و رویه‌ها باید تغییر کنند و باید از این اشتباهات درس گرفت. فکر می‌کنم این کاری بود که چین می‌توانست انجام دهد.

خیلی جالب است زیرا شما کمی پیش‌تر می‌گفتید سازمان بهداشت جهانی، یا دست‌کم برخی از اعضای آن، از مردم می‌خواهند به نقاط مشترک بین انسان‌ها توجه کنند اما در همان حال می‌گویید که آنان واکنشی را ستودند که، دست‌کم در ابتدای کار، تا اندازه‌ای غیرانسانی بود.

بله. من به دنبال توجیه این وضعیت نیستم اما می‌توانم آن را درک کنم زیرا ناخشنود کردن بزرگ‌ترین عضو سازمان بهداشت جهانی و کشوری که در بحبوحه‌ی این بحران استثنائی قرار دارد، کار درستی نیست. به همین علت می‌توانم درک کنم که چرا چنین اتفاقی روی داد. در عین حال، تأکید فراوانی بر صداقت کامل، ارائه‌ی اسناد و شواهد، ارتباط و آگاهی‌رسانی، و اتخاذ رویکردهای علمی و مبتنی بر داده‌ها و واقعیت‌ها به سلامت عمومی وجود دارد و این امور در واکنش ابتدایی چین رعایت نشده بودند اما بعدتر به آن‌ها توجه شد.

اگر کمی در زمان به عقب برگردیم، آیا در نحوه‌ی واکنش هنرمندان به همه‌گیری‌ها می‌توان مضامینی کلی یافت؟

فکر می‌کنم یکی از چیزهایی که درباره‌ی همه‌گیری‌ها آموخته‌ام این است که هر بیماری، مانند یک فرد است. هر یک فردیت دارد و با دیگران متفاوت است. آن‌ها علل مترادفی که منجر به مرگ می‌شوند، نیستند. از نظر ماهیت و نحوه‌ی واکنش جوامع و هنرمندان به آن‌ها تفاوت وجود دارد. از نظر این که چند نفر را می‌کشند، آیا مرگی طاقت‌فرسا را

رقم می‌زنند، آیا کودکان و جوانان را می‌کشند، آیا کودکان را یتیم می‌کنند، آیا بیماری‌ای بومی هستند یا از خارج آمده‌اند متفاوت هستند. طاعون مسائلی درباره‌ی میزان تلفات و مرگ غیرمنتظره به وجود آورد. هنرمندان، به‌ویژه در اروپا، به این مسائل واکنش نشان داده‌اند. در کشورهای کاتولیک، آن را تذکری می‌دانستند که موقت و زودگذر بودن زندگی را یادآوری می‌کرد. توجه زیادی به مضمون مرگ غیرمنتظره - «رقص مرگ» - می‌شد که ناگهان همه را با خود می‌برد. از مضامین ساعت شنی، استخوان، و **پوچی** استفاده می‌شد: «**باطل اباطیل، همه چیز باطل است.**» چنین حس فوق‌العاده‌ای وجود داشت و هم‌چنین قدیسان یاری‌رسان در دوران طاعون، که تصویرپردازی‌های متعددی از آنان وجود دارد، ستایش می‌شدند. این وضع در سراسر اروپا جاری بود. موج خشکه مقدسی، مضامین مرگ غیرمنتظره، توبه، و رسیدگی به امور جسمانی و روحانی پیش از گرفتار شدن ناگهانی در چنگال طاعون. طاعون مضامین هنری اروپا را متحول کرد. حتی در قرن بیستم، در فیلم عالی اینگمار برگمان به نام «**مُهر هفتم**» می‌توان همین امر را مشاهده کرد. در این فیلم طاعون استعاره‌ای است از نگرانی برگمان در سال ۱۹۵۷، یعنی جنگ اتمی. در این فیلم تمام مواردی که درباره‌ی طاعون گفتم، از جمله رقص مرگ در پایان فیلم، وجود دارند.

بیماری‌های دیگر واکنش‌های دیگری برانگیختند. می‌توان درباره‌ی سل و تفاوت واکنش‌ها به آن در دوران رمانتیک و در قرن نوزدهم صحبت کرد. بسیار مورد عجبی است زیرا، از نظر من، ابتلا به سل یکی از هولناک‌ترین و دردناک‌ترین شیوه‌های مرگ است. در انتهای کار فرد دچار خفگی می‌شود، با این حال می‌بینید که در صحنه‌ی اپرا قهرمانان زیبارو به آن جلوه‌ای زیبا می‌بخشند. یا مثلاً «**کلبه‌ی عمو تام**» صرفاً درباره‌ی برده‌داری نیست بلکه درباره‌ی سل نیز هست.

بیماری‌های عالم گیر چگونه تاریخ را تغییر می‌دهند؟

چرا سل محبوب بود؟

می‌خواهم چیزی بگویم که امیدوارم لبخند به لبانتان بیاورد اما دوست دارم بتوانم پاسخی قطعی بدهم. انسان‌ها موجوداتی بامزه‌اند، نه؟ تمام کارهایی که صورت گرفته‌اند را نمی‌توان به راحتی فهمید اما طاعون بیماری‌ای بود که همه را مبتلا کرد. به نظرم این مسئله بسیار حیاتی است. پایان جهان، روز قیامت، آخرالزمان فرا رسیده بود. اما درباره‌ی سل تصویری بین مردم رایج بود که درست نبود. آنان فکر می‌کردند - آموزه‌های پزشکی ابتدای قرن نوزدهم این تصور را پدید آورده بود - که این بیماری به نخبگان، هنرمندان، و زیارویان و فرهیختگان اختصاص دارد و انسان‌ها را بسیار زیباتر می‌کند. در نتیجه صنعت مُد کوشید تا زنان را به موجوداتی مسلول مبدل کند. مثلاً می‌بینید که تولوز لوترک زنی شبیه به مبتلایان به بی‌اشتهایی مرضی را به تصویر می‌کشد که به صورت خود پودر برنج می‌زند تا مانند مسلولان رنگ‌پریده به نظر برسد. دوستان ویکتور هوگو به او گفته بودند که به عنوان نویسنده یک ایراد عمده دارد و آن این که مسلول نیست و در نتیجه نمی‌تواند نویسنده‌ی بزرگی باشد.

آرتور سی جیکابسون، اندیشمند و نویسنده‌ی آمریکایی که درباره‌ی فرهنگ مطلب می‌نوشت، باور داشت که آمریکا در انتهای قرن نوزدهم، یعنی زمانی که سل در حال فروکش کردن بود، در هنر، علم، و فرهنگ با بحران مواجه خواهد شد زیرا دیگر نواخ، به فراوانی دوران شیوع سل، وجود نخواهند داشت.

شگفت‌انگیز است.

من با علم ضدیت ندارم اما علوم گاهی نتایج عکس به بار می‌آورند و یکی از این موارد به نظریه‌ی میکروب‌های بیماری‌زا مربوط می‌شود. در واقع،

این نظریه باعث انگ زدن به فقرا شد. تأکید می کردند که سل بیماری طبقات زیبا نیست بلکه به طبقات زشت تعلق دارد، یعنی فقرا و افراد کثیف. به این ترتیب، تفاسیر تغییر کرد. اگر شما به «رذل»، اثر آندره ژید در ابتدای قرن بیستم، توجه کنید می بینید که او مسلول بودن خود را منفورترین و مذموم ترین چیزی می داند که می تواند برای کسی رخ دهد. این ایده که سل بیماری زیبایی است برای همیشه از میان رفت و سل دیگر زیبا نبود.

اجازه دهید که همین جا بحث را تمام کنیم: ممکن است شاهد واکنشی به یک بیماری همه گیر باشیم که ترکیبی از تراژدی و کمدی باشد، همانند چیزی که چند روز پیش دیدیم، یعنی زمانی که گروهی از مسئولان بهداشت و سلامت در کاخ سفید به ستایش ترامپ پرداختند و هم چنین درباره ی وقایع جاری صحبت کردند. آیا داستان های سرگرم کننده ای در تاریخ درباره ی پادشاهان یا فرمانروایان دیوانه ای که در برابر همه گیری واکنشی نامناسب یا تراژیک-کمدی داشتند، سراغ دارید؟

بله. نمی دانم بامزه باشد یا نه اما فکر می کنم واکنش ناپلئون به بیماری هایی که در حال نابود کردن حکومت او بودند تراژیک و مضحک. در قالب کمدی سیاه. بود. او برای جان سربازانش ارزشی قایل نبود و در نتیجه می توانست درباره ی شیوع تب زرد در هند غربی چنان صحبت کند که گویی توهینی به شخص او بود.

به نظرم ممکن است دوباره شاهد چنین اموری باشیم. شاید بتوان به آن خندید. شاید اگر پس نگرانه به تاریخ بنگریم آن را کمدی ببینیم اما فکر نمی کنم آن چه به سبب این همه گیری در سال پیش رو در ایالات متحده روی خواهد داد به هیچ وجه بامزه باشد. در کاخ سفید صاحب منصبانی وجود دارند که می گویند «این همان سرماخوردگی شایع

بیماری‌های عالم‌گیر چگونه تاریخ را تغییر می‌دهند؟

است، اوضاع تحت کنترل ماست» در حالی که تا جایی که می‌توان دید هیچ‌چیز تحت کنترل نیست و به کسانی مسئولیت داده‌اند که به علم باور ندارند.

همه‌گیری و خودمداری چیزهایی هستند که بشر نمی‌تواند بر آنها غلبه پیدا کند.
در این مورد با شما موافق‌ام.

ما و کرونا؛ صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

بیماری‌های واگیردار از واقعیت‌های جوامع پرده برمی‌دارند آن اپلبام^۱ برگردان: هامون نیشابوری

بولونیا، ایتالیا. من در وسط این شهر شمالی ایتالیا نشسته‌ام، جایی که با شهرهای قرنطینه‌شده‌ی لومباردی با خودرو دو ساعت فاصله دارد. تا این لحظه در بولونیا هیچ موردی از ابتلا به ویروس جدید کرونا مشاهده نشده است. یک یا دو نفر از افراد مبتلا به این بیماری، کووید ۱۹، از سایر مناطق به بیمارستان‌های این‌جا منتقل شده‌اند اما هیچ‌یک از اطرافیان و آشنایان من هنوز به این بیماری مبتلا نشده‌اند. با این حال، در دانشگاه آمریکایی‌ای که در آن به عنوان استاد مهمان مشغول به کارم، به ندرت درباره‌ی چیز دیگری جز این بیماری صحبت می‌کنیم.

۱. آن اپلبام از نویسندگان نشریه‌ی *آتلانتیک* و همکار مؤسسه‌ی آگورا در دانشگاه جانز هاپکینز است. آخرین کتاب او «*فحطی سرخ: جنگ استالین با اوکراین*» نام دارد. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Anne Applebaum, '[Epidemics Reveal the Truth About the Societies They Hit](#)', *The Atlantic*, 2 March 2020.

شاید دلیل آن این است که هیچ تصویری از آن نداریم: اغلب ما هیچ‌گاه با یک بیماری سریع‌الانتشار و درمان‌ناپذیر، حتی از نوع نه چندان کشنده‌ی آن، مواجه نبوده‌ایم. آن اندازه سالمند نیستیم که آنفلوآنزای اسپانیایی را به یاد داشته باشیم. تصور رایج این است که همیشه واکسن یا دارویی که قبلاً آزمایش شده باشد، وجود دارد. اکنون به ما در اعلانات قطار، در تابلوها، در ایمیل‌ها می‌گویند دست‌های‌تان را بشویید، اقدامی که به نظر نمی‌رسد کافی یا اطمینان‌بخش باشد. در این بین، دانشگاه بولونیا، قدیمی‌ترین نهاد دانشگاهی اروپا، تعطیل شده است. موزه‌ها بسته شده‌اند. مسابقات فوتبال و سمینارها لغو شده‌اند. خیابان‌های متعلق به قرون وسطا، که در گذشته شاهد بیماری‌های واگیردار بسیاری بوده‌اند. در سال ۱۳۴۸ نیمی از مردم شهر قربانی طاعون سیاه شدند. به گونه‌ای غیرعادی خالی‌اند زیرا مردم با توجه به هشدارها در خانه مانده‌اند. نیمی از همکارانم فکر می‌کنند که این اقدامات واکنش‌هایی افراطی‌اند و نیمی دیگر می‌ترسند که این اقدامات کافی نباشند.

بخشی از مشکل در این است که خطر را نمی‌توان دید: آلبر کامو در «طاعون» می‌نویسد «بلا مقیاسی انسانی ندارد، به همین دلیل مردم با خودشان می‌گویند این واقعی نیست، خواب آشفته‌ای است که پایان خواهد یافت.» بی‌شک، این امر توصیف خوبی از وضعیت کنونی است: برای بسیاری از مردم تصور این که چیزی نامرئی می‌تواند نقشه‌های آن‌ها را تغییر دهد، تحمل‌ناپذیر است. «طاعون» در سال ۱۹۴۷ منتشر شد و اغلب خوانندگان آن را اثری استعاری می‌دانند، کتابی که در واقع درباره‌ی اشغال فرانسه یا وضعیت بشر است. اما این اثر، کتاب خوبی درباره‌ی طاعون و نحوه‌ی واکنش مردم به آن است. مقوله‌ای از رفتار بشر که از یاد برده‌ایم.

ویروس کرونا محدودیت‌های بوپولیس‌م را افشا می‌کند

در این داستان، گروهی از ساکنان شهر قرنطینه‌شده «به تجارت، برنامه‌ریزی برای سفر و ابراز نظر ادامه می‌دادند. چرا باید به طاعون، چیزی که نفی‌کننده‌ی آینده، سفر و بحث بود، می‌اندیشیدند؟» همتایان مدرن آنان در شهر میلان کارزاری با هشتگی *Milanononsiferma* #. «میلان متوقف نمی‌شود». را به راه انداخته‌اند. شهرهای دیگر نیز از آنان الگو گرفته‌اند. رسانه‌های اجتماعی پر از مدیران هتل‌ها و صاحبان کسب‌وکاری است که حکومت را به خاطر اقدامات احتیاطی غیرضروری به باد انتقاد می‌گیرند. اما نامرئی بودن عدم قطعیت به بار می‌آورد و می‌توان از عدم قطعیت برای دستیابی به اهداف دیگری سواستفاده کرد. برای مثال، یکی از شخصیت‌های رمان کامو کشیشی است که از طاعون برای افزایش مریدانش استفاده می‌کند: او به افراد حاضر در کلیسا می‌گوید که خداوند با این بیماری واگیردار بی‌دینان را تنبیه می‌کند. در ایتالیا، دوران مدرن، نخستین کسی که کوشید در راستای اهداف خود از اضطراب ناشی از ویروس کرونا سود ببرد مائو سالوینی، رهبر جناح راست افراطی ایتالیا، بود که بلافاصله پس از شیوع این بیماری از حکومت خواست تا مرزهای کشور را ببندد، ملاقات‌ها و جلسات دولتی را تعطیل کند، و مردم را در خانه نگاه دارد.

اگر تقریباً بلافاصله مشخص نمی‌شد که حرف‌هایش نتیجه‌ی معکوس خواهد داشت، بی‌شک پافشاری بیشتری نشان می‌داد. این ویروس ابتدا در لومباردی و وِنِتو مشاهده شد، یعنی دو ایالتی که قوی‌ترین پایگاه حزب او، «اتحادیه‌ی شمالی»، هستند. هنگامی که سالوینی فهمید تعطیلی می‌تواند در این نواحی خسارت اقتصادی بدی به بار آورد، استدلالش را تغییر داد: از حکومت خواست تا از «ایتالیا و مردم ایتالیا» در برابر پناهجویان آفریقایی محافظت کند. هیچ شاهد و مدرکی وجود ندارد که نشان دهد پناهجویان آفریقایی حامل این ویروس‌اند اما

تصویرات تعصب‌آمیز درباره‌ی پیوند بین خارجی‌ها، ناپاکی، و بیماری قدمتی دیرینه دارد. مارین لو پن، رهبر راست‌گرای افراطی فرانسه، از حکومت فرانسه خواست تا مرزهایش را با ایتالیا ببندد اما حتی این حرف نیز منطقی به نظر نمی‌رسد زیرا نخستین موارد بیماری در فرانسه ظاهراً اغلب از جایی دیگر آمده‌اند.

قرار است که چند روز دیگر به لندن بروم و با دقت رسانه‌های جنجالی راست‌گرای بریتانیایی را زیر نظر گرفته‌ام تا میزان هیجان‌زدگی آنان را بسنجم. تا به حال، به نسبت هیجان‌زدگی اندکی بروز داده‌اند. آنان سرگرم نامزدی بوریس جانسون با دوست‌دختر باردارش هستند. و این یعنی این که پروازها ادامه خواهند داشت. مطمئن‌ام هنگامی که توجه‌شان به ویروس جلب شود افرادی خواهان قطع هرگونه ارتباط با ایتالیا خواهند شد و شک ندارم که حکومت بریتانیا، که تحت تأثیر این رسانه‌های جنجالی است، به حرف آنان گوش خواهد داد.

اما همگان رفتارشان بد نخواهد بود. داستان کامو قهرمانانی هم دارد، هر چند آنان از سنخ قهرمانان سایر رمان‌ها نیستند. قهرمانان این داستان پزشکان‌اند و همچنین داوطلبانی که به آن‌ها کمک می‌کنند و حتی یکی از کارمندان دولت، به نام موسیو گراند، که می‌خواهد از طریق ثبت و اندازه‌گیری طاعون و با ردگیری اتفاقات با طاعون مقابله کند: «این قهرمان کم‌اهمیت و متواضع که راهنمایش مهربانی و آرمانی ظاهراً مضحک است، به حقیقت اعتبار درخورش را خواهد داد و به مجموع دو و دو، حاصل جمع چهار را.» گراند، دکتر ریو و تعدادی دیگر می‌کوشند با کمک علم، شفافیت، و دقت این بیماری را کنترل و مهار کنند و بی‌آنکه تسلیم هیجان‌زدگی یا ناامیدی شوند تا جایی که می‌توانند انسان‌ها را نجات دهند. «شاید ایده‌ی مضحکی به نظر برسد اما تنها راه مبارزه با طاعون، شرافت است.»

ویروس کرونا محدودیت‌های بوبولیسیم را افشای کند

قهرمانان عصر ما نیز چنین افرادی خواهند بود. دانشمندان و پژوهشگران بهداشت عمومی که بلافاصله اطلاعاتی درباره‌ی تعداد و موارد بیماری منتشر کردند؛ تیم‌های پژوهشی‌ای که به سرعت کار بر روی ساخت واکسن را آغاز کردند؛ پزشکان و پرستارانی که بی‌درنگ تصمیم گرفتند در داخل مناطق قرنطینه‌شده بمانند. بسیاری در ایتالیا و وهان چین چنین کردند. قضاوت آنان همواره درست نیست و همیشه با یکدیگر توافق ندارند: با توجه به تأثیرات اقتصادی از یک سو و تمایل به کاستن از سرعت گسترش بیماری واگیردار از سوی دیگر، هیچ راه دقیقی برای تعیین این که کدام قرنطینه‌ها و تعطیلی‌ها به مصلحت و کدام یک غیرمنطقی هستند وجود ندارد. در ایتالیا بین ویروس‌شناسانی که تخمین‌های متفاوتی از میزان وخامت بیماری در آینده دارند بگومگوهای علنی درگرفته است. اما دست‌کم آنان قلباً منافع عمومی را در نظر دارند. در هفته‌های آتی این قاعده‌ی کلی را در نظر داشته باشید: سیاستمداران را بر اساس میزان و نحوه‌ی تمکین آنان از کسانی که به مجموع دو و دو، حاصل جمع چهار را می‌دهند، قضاوت کنید. آنچه به آن نیاز داریم اطلاعات دقیق است و نه اطلاعات سیاست‌زده. هر چه دقیق‌تر، بهتر. پس از چهار سال شنیدن این که، به قول یکی از سیاستمداران بریتانیایی، «از دست متخصصان خسته شده‌ایم» اینک لحظه‌ای است که ارزش تخصص کاملاً آشکار می‌شود. ناگهان، فکت‌ها اهمیت پیدا می‌کنند.

بیماری‌های واگیردار، مانند بلایا، از واقعیت‌های اساسی جوامع پرده برمی‌دارند. چینی‌ها به خاطر پنهان‌کاری نظام‌شان و فرهنگ دیوان‌سالار سلسله‌مراتبی خود بهای سنگینی پرداخته‌اند. در مقابل، یکی از دلایلی که ایتالیایی‌ها وحشت و هراس زیادی ندارند این است که آنان به رغم دعاوی سالوبینی و کارزارهای اخبار ساختگی او به نظام بهداشت عمومی، و در معنایی گسترده‌تر به خود نظام، اطمینان دارند. هزاران نفر

در ایتالیا از نظر ابتلا به این ویروس بررسی شده‌اند. تست ویروس کرونا رایگان است. و این یکی از دلایلی است که تعداد مبتلایان در ایتالیا از سایر نقاط بیشتر است. مردم این را می‌دانند و برای یکدیگر نیز بازگو می‌کنند و گاهی درباره‌اش شوخی می‌کنند («ما ایتالیایی‌ها بیش از اندازه صداقت داریم») اما این امر مایه‌ی مباهات است. تا کنون تنها در تعداد بسیار اندکی از کشورهای اروپایی آزمایش‌کرونا به این گستردگی انجام شده است. و البته در آمریکا خبری از این امور نیست.

متأسفانه احتمالاً در آمریکا خواهیم دید که نظام بهداشت عمومی و «نظام» در معنای گسترده‌تر آن نتوانسته‌اند احساس اعتماد ایجاد کنند. هر چند ما از نظر فناوری پیشرفته‌ترین نظام بهداشتی-درمانی جهان را داریم، هر چند بهترین جراحان و تجهیزات را داریم اما نتوانسته‌ایم فرهنگ بهداشت عمومی‌ای ایجاد کنیم که اطمینان‌بخش باشد. نظام بیمارستانی در نازل‌ترین سطح خود قرار دارد؛ هیچ ظرفیت اضافه‌ی دیگری وجود ندارد و همه این را می‌دانند. اگر قرار باشد که مردم برای انجام آزمایش پول بدهند، احتمالاً بسیاری از انجام آن منصرف خواهند شد. اگر لازم باشد که مردم قرنطینه شوند، ممکن است فرار کنند.

بدتر این که حکومت ما به جای آن که به دنبال متوقف ساختن نظریه‌های توطئه باشد احتمالاً خودش آن‌ها را ایجاد خواهد کرد. رئیس‌جمهور ویروس کرونا را یک «حقه» خواند و به انواع افکار جادویی دامن زد. ترامپ در یکی از نطق‌های خود درباره‌ی ویروس کرونا اعلام کرد که «نابود خواهد شد. یک روز. مثل یک معجزه. نابود خواهد شد»؛ «ممکن است وضع بدتر و بعد بهتر شود»؛ «ببینیم چه پیش می‌آید، هیچ‌کس نمی‌داند چگونه خواهد شد.» اگر مردم به حرف‌های او توجه کنند خواهیم توانست بهای بی‌صداقتی و تفکر جادویی را محاسبه کنیم و آن را بنا بر تعداد کشته‌شدگان، گسترش

ویروس کرونا محدودیت‌های بوبولیسیم را افشا می‌کند

بیماری، تعداد کسانی که قرنطینه و اقدامات احتیاطی را نادیده می‌گیرند، بسنجیم.

هرچند وضعیت کنونی بدترین نوع ممکن بیماری واگیردار نیست اما خوب است که اکنون به این مسائل پی بریم زیرا ممکن است معلوم شود که این ویروس کرونا‌ی جدید صرفاً تمرینی مقدماتی بوده است. آتش‌سوزی جنگل‌ها اکنون مهلک‌تر به نظر می‌رسند زیرا افراد بیشتری در نواحی نزدیک به جنگل‌هایی که مدام آتش می‌گیرند زندگی می‌کنند؛ بسیاری از بیماری‌های جدید هم پیامد گسترده شدن انسان‌ها در سراسر کره‌ی زمین‌اند. کووید ۱۹، مانند سارس و ابولا، بیماری دیگری است که ظاهراً از قلمرو حیوانات به عالم انسان‌ها راه یافته و سپس به کمک قطارها، خودروها، و تجمعات انسانی به سرعت انتقال یافته است.

همان‌طور که دیوید کوامن در «**سرریزی: عفونت‌های حیوانی و همه‌گیری جهانی بعدی**» می‌نویسد این بیماری‌ها یادآور «واقعیت داروینی قدیمی (غم‌انگیزترین واقعیت مورد نظر او، واقعیتی مشهور که مدام فراموش‌اش می‌کنیم) است مبنی بر این که انسان نوعی حیوان است و پیوندی ناگسستنی با دیگر حیوانات دارد: در منشأ و تبار، در بیماری و سلامتی.» حتی اگر این نوع ویروس‌ها فروکش کنند یا ناپدید شوند، ضرورتاً از بین نخواهند رفت. ممکن است جهش بیابند، در دیگر حیوانات به حیات خود ادامه دهند و دوباره ظاهر شوند.

دکتر ریو، شخصیت رمان کامو، این امر را هم پیش‌بینی کرده بود. او می‌دانست که «باسیل طاعون هیچ‌گاه برای همیشه نابود و ناپدید نمی‌شود، می‌تواند برای سال‌ها در اسباب‌خانه و گنج‌های ملافه‌ها و حوله‌ها پنهان بماند؛ در اتاق‌های خواب، سرداب‌ها، صندوق‌ها، و قفسه‌های کتابخانه منتظر فرصت بماند؛ شاید روزی برسد که طاعون برای بدبختی و تعلیم انسان‌ها، موش‌ها را برانگیزاند و بفرستد تا در شهری خوشبخت بمیرند.» ممکن است این دفعه بخت با ما یار باشد

ما و کرونا؛ صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

اما باید از این فرصت استفاده کنیم تا خود را، از نظر ذهنی و پزشکی، برای بیماری واگیردار بعدی - و موارد بعد از آن - آماده کنیم.

ویروس کرونا

محدودیت‌های پوپولیسم را افشا می‌کند

تامس رایت^۱
برگردان: سپیده جدیری

در هنگام بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ بازار سهام، تجارت جهانی و رشد اقتصادی همگی در مقایسه با دوره‌ی رکود بزرگ سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۳، طی بازه‌ی زمانی مشابه شدیدتر سقوط کردند. اما این

۱. تامس رایت نویسنده‌ی نشریه‌ی «آتلانتیک» و از کارکنان ارشد مؤسسه‌ی بروکینگز است. او همچنین نویسنده‌ی کتاب «همه چیز از کمبود جنگ حکایت دارد: چالشی برای قرن بیست‌ویکم و آینده‌ی قدرت آمریکا» است. آن‌چه می‌خوانید، برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Thomas Wright, '[The Coronavirus Is Exposing the Limits of Populism](#)', *The Atlantic*, 4 March 2020.

بار بر خلاف دهه‌ی ۱۹۳۰ دولت‌ها اختلافات کم‌اهمیت‌تر را به کناری نهادند تا با هماهنگ کردن سیاست‌های داخلی خود اقتصاد جهانی را نجات دهند. پس از یک سالِ دشوار، اقتصاد به ثبات دست یافت و از وقوع دومین رکود بزرگ جلوگیری شد. این چگونگی واکنش است که بیشترین اهمیت را دارد، و نه ابعاد آن شوک اولیه. همان‌طور که دانیل درزنر (Daniel Drezner)، استاد سیاست بین‌المللی دانشگاه تافتس، می‌گوید سیستم موفق بود.

ویروس کرونا که به بیماری کووید-۱۹ می‌انجامد، شاید یکی دیگر از رخدادهایی باشد که هر قرن یک بار پیش می‌آید. اگر بعضی پیش‌بینی‌های غم‌انگیز درباره‌ی کووید-۱۹ تحقق یابد، جهان با بدترین بحران زمانه‌ی صلح در دوران مدرن مواجه خواهد شد. متأسفانه این بحران در روزگاری رخ داده که اوضاع سیاسی تیره و تار است، شبیه آنچه در اوایل دهه‌ی ۳۰ رخ داد، زمانی که همکاری‌های بین‌المللی بسیار محدود بود و بسیاری از دولت‌ها به دنبال سیاست‌های ناسیونالیستی «همسایه‌ات را فقیر کن» بودند، سیاست‌هایی مثل قانون تعرفه‌ی اسموت-هاولی (Smoot-Hawley Tariff) که این دو سناتور آمریکایی آن را ارائه کرده بودند. جهان در دهه‌ای که گذشت شاهد رشد بیشتر اقتدارگرایی، ناسیونالیسم، بیگانه‌هراسی، یک جانبه‌گرایی، ضدیت با ساختار حاکم و ضدیت با تخصص‌گرایی بوده است. وضعیت کنونی سیاسی و ژئوپولیتیک این بحران را وخیم‌تر کرده است، نه آن که بهبود ببخشد.

اهمال مقامات ووهان در اعلام به موقع ابعاد این مسئله و سرکوب کادر درمانی به معنای از دست رفتن زمان ارزشمندی بود که می‌شد این ویروس را مهار کرد. زمانی جامعه‌ی جهانی گسترش نفوذ چین در نهادهای چندجانبه را رخدادی مثبت تلقی می‌کرد اما اکنون حضور آن‌ها پیامدی بغرنج برای سازمان بهداشت جهانی دارد، چنان که در انتظار

ویروس کرونا محدودیت‌های پوپولیسم را افشا می‌کند

عمومی پکن مدیریت این سازمان را به شدت تکریم می‌کند و همین موضع می‌تواند اعتماد عمومی به این سازمان را خدشه‌دار سازد. چین تنها کشوری نیست که گام‌های اولیه را اشتباه برداشت. دونالد ترامپ، کسی که خود تأیید کرده دچار میکروب‌هراسی است، به شیوع این بیماری از منظر بازار سهام و انتخاب دوباره‌ی خود به ریاست جمهوری می‌نگرد. او بودجه‌ی شورای امنیت ملی را کاهش داده و پیشتر نیز دفتری را که شورای امنیت ملی به مبارزه با بیماری‌های فراگیر اختصاص داده بود، منحل کرده است. به نظر می‌رسد که او به مقامات دولت خود فشار می‌آورد تا خطر این ویروس را کم‌اهمیت جلوه دهند. ترامپ و برخی از مقامات دولت او در واقع گفته‌اند که این ویروس می‌تواند «فرجامی بسیار خوب برای ما داشته باشد» یا به «افزایش مشاغل» در اقتصاد آمریکا بینجامد. ترامپ در کارولینای جنوبی گفت که این ویروس تحت کنترل است و هر اعتقادی به‌جز این «حقه‌ی جدید» دمکرات‌هاست که از دست او خلاص شوند. اما از واقعیت‌گریزی نیست. با انتشار ویروس و مرگ‌ومیرهای بیشتر، ترامپ ممکن است به گرایش‌های اقتدارگرایانه‌ی خود بازگردد، همان‌طور که قبل از دوران ریاست جمهوری هنگام شیوع ابولا در سال ۲۰۱۵ به طور علنی خواستار وضع قوانین بسیار سفت و سخت شده بود. در این میان دیگر دولت‌ها هم درگیر ماجرا هستند. ژاپن در برابر شیوع سریع این ویروس در کشتی تفریحی دایاموند پرنسس شکست خورد. کامبوج به یک کشتی دیگر، وستردام، اجازه داد که پهلو بگیرد و مسافران‌ش پیاده شوند و به سفر خود ادامه دهند در حالی که دست‌کم یک نفر از مسافران مبتلا شده بود. دست‌کم هفت مقام ارشد ایرانی به این ویروس مبتلا شده‌اند که برخی از آن‌ها مرده‌اند. ویروس اکنون در حال انتشار در سراسر خلیج فارس است که پیامدهای ژئوپولیتیک ویرانگر بالقوه‌ای دارد. کره‌ی جنوبی در مواجهه با انتشار این ویروس در

بین اعضای یک فرقه‌ی مرموز ابتدا مردد ظاهر شد و سپس دست به اقداماتی جدی برای جدا کردن اعضای این فرقه و ممانعت از گسترش ویروس زد.

یک بیماری همه‌گیر تمام‌عیار می‌تواند به رکود اقتصادی شدیدی مثل سال ۲۰۰۸ بینجامد. برخی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان مستعد رکود هستند. مردم سفرهای خود را محدود می‌کنند. مدرسه‌ها تعطیل و کنفرانس‌ها لغو می‌شوند. شاخص داو جونز هفته‌ی گذشته بیش از ۱۳ درصد سقوط کرد و همچنان نیز بی‌ثبات است. زنجیره‌ی توزیع و عرضه از هم گسیخته است و به سختی می‌توان آن را احیا کرد. این بحران تقریباً به طور حتم تمایلات جدایی‌خواهانه و ضدجهانی‌سازی را تقویت می‌کند و تعمیق می‌بخشد. اگر شیوع این بیماری تا پاییز به طول بینجامد، حتی اگر در تابستان نیز فروکش کرده باشد، باز این مخاطره‌ی اقتصادی وجود دارد که برخی از شرکت‌ها ورشکسته و کشورهای آسیب‌پذیر مقروض‌تر شوند.

گذشته از این‌ها اطلاعات درست و نادرستی که در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شود به رفتارهای گله‌وار و روی آوردن مردم به خرید از سر ترس دامن می‌زند. اقدام اشخاص در انبار کردن ماسک‌های صورت و ایجاد اختلال در زنجیره‌ی توزیع دارو می‌تواند به کمبود تجهیزات پزشکی و فراورده‌های دارویی در بسیاری از کشورها بینجامد. اختلال در حمل و نقل ممکن است شرایط را برای ارسال تجهیزات و مواد حیاتی به آسیب‌پذیرترین مناطق پیچیده کند.

آنچه اکنون ضرورت دارد نوعی واکنش بین‌المللی همیارانه است. دولت‌ها در سال ۲۰۰۸ عموماً به کارشناسان اعتماد کردند. برای مثال، بن برنانکی (Ben Bernanke)، رئیس وقت بانک مرکزی ایالات متحده که مبنای تحقیقاتش هم سقوط بازار در سال ۱۹۲۹ است، رشته‌ی امور را در آمریکا در دست گرفت با این که پیشنهاداتش از نظر سیاسی

ویروس کرونا محدودیت‌های یوبولیس‌م را افشا می‌کند

محبوبیتی نداشت. اما مجموعه‌ی این اقدامات قاطعانه و هماهنگ شده بود. متأسفانه در ماه‌های اخیر شاهد چنین واکنشی نبوده‌ایم. اجلاس اخیر وزرای گروه ۲۰ در عربستان سعودی گام کوچکی بود.

دولت ترامپ هیچ علاقه‌ای به هدایت اقدامات بین‌المللی نشان نداده است بلکه حتی بر خطر آن هم تأکید نمی‌کند در حالی که ایالات متحده باید همین الان دست به اقدام دیپلماتیک قدرتمندی بزند. دولت باید بپذیرد که اکنون با یک بحران جهانی مواجه است که پیامدهای اقتصادی و امنیتی و همچنین خطراتی برای صحت و سلامت انسان‌ها دارد. سازمان‌های ملی خدمات بهداشتی و درمانی همکاری نزدیکی با یکدیگر دارند اما ایالات متحده باید با رهبران جهان تشکیل جلسه دهد، خواه به صورت انفرادی یا در قالب کنفرانس، تا راهکاری بین‌المللی پیدا کنند.

رهبران جهان و خبره‌ترین مشاوران آن‌ها باید با هم گفت‌وگو کنند و بر سر مؤثرترین اقدامات برای ممانعت از گسترش این ویروس، آن هم نه تنها در داخل مرزهای خود بلکه در سراسر جهان به توافق برسند، از جمله درباره‌ی اعمال محدودیت سفر و حد و حدود آن زیرا اگر این ممنوعیت‌ها بیش از اندازه باشد می‌تواند تأثیرات اقتصادی بزرگی بر جای بگذارد. همچنین باید تعهد دهند که تلاش گسترده‌ای برای پیدا کردن واکسن انجام خواهند داد و نیز اطمینان دهند که این واکسن به طور گسترده‌ای توزیع خواهد شد و نه فقط میان عده‌ی اندکی از ثروتمندترین افراد.

رهبران باید همان‌طور که انتظار می‌رود به شهروندان خود درباره‌ی اقتصاد اطمینان خاطر دهند، حتی اگر خود را برای بدترین شرایط آماده کرده باشند. از این رو، سخنرانی مکرر درباره‌ی اقتصاد برای اقناع آن‌ها بسیار ضروری است. آن‌ها در عین حال برای محدود کردن شدت رکود

توأم با این بیماری همه گیر باید دست به نوآوری اقتصادی بزنند، مثلاً سرمایه گذاری دولتی یکی از عوامل محرک است تا اقتصاد جهانی پایدار بماند. بی تردید، وال استریت منتظر چنین واکنشی است. اقدام بانک مرکزی ایالات متحده در کاهش نرخ بهره نقطه‌ی آغاز است.

کشورهای قدرتمندتر باید به کشورهایی که بنیه‌ی ضعیف تری برای مقابله با بحران ناشی از این وضعیت اضطراری دارند، یاری برسانند حتی اگر کشورهای متخاصم باشند. در نهایت، ایالات متحده و دیگر کشورها می‌توانند به لغو موقت برخی تحریم‌هایی که بر کشورهای آسیب پذیر مانند ایران و کره شمالی وضع کرده‌اند فکر کنند زیرا این امر برای مقابله با این ویروس حیاتی است. برای برقراری مجدد تحریم‌ها بعد از پشت سر گذاشتن شرایط اضطراری فرصت بسیار است.

کووید-۱۹ در حال تبدیل شدن به سومین بحران بزرگ پس از جنگ سرد در پی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و سقوط مالی ۲۰۰۸ است. این بحران می‌تواند خسارات بزرگ تری را به نسبت آن دو بحران دیگر تحمیل کند و تا این جا نیز محدودیت‌های پوپولیسم به عنوان نوعی شیوه‌ی حکمرانی را نشان داده است. این جا تخصص اهمیت دارد. اصول اهمیت دارد. جامعه‌ی جهانی یعنی این. این بحران پاسخی روشنگرانه می‌طلبد، حتی اگر مورد پسند مردم نباشد. باید کاری کرد که سیستم دوباره جواب دهد.

بعد از ویروس کرونا چه اتفاقی می افتد؟

یان لیانکه^۱

برگردان: فرناز سیفی

دانشجویان عزیز من،

امروز اولین جلسه‌ی آنلاین کلاس ما است. قبل از این که درس را شروع کنیم، اجازه دهید که گریزی از بحث بزنم. بچه که بودم، وقتی که یک اشتباه را دو سه بار تکرار می کردم، والدین ام من را وادار می کردند که روبروی آن‌ها بایستم، به پیشانی ام اشاره می کردند و می پرسیدند: «چرا این قدر فراموشکاری؟»

۱. یان لیانکه نویسنده‌ی چند رمان و مجموعه داستان است. او پیش از این نامزد دریافت جایزه‌ی ادبی معتبر «من بوکر» و همین‌طور جایزه‌ی بین‌المللی «انجمن قلم» و برنده‌ی جایزه‌ی «فرانتس کافکا» شده است. او همچنین نامزد دریافت جوایز ادبی مهم دیگری از جمله «ایندیپندنت فارن فیکشن» و جایزه‌ی ادبی «من ایژین» شده است. تاکنون هر دو جایزه‌ی ادبی معتبر چین - جایزه‌ی «Lu Xun» و جایزه‌ی «Lao She». به وی اهدا شده است. آن چه می‌خوانید برگردان این سخنرانی او با عنوان اصلی زیر است:

Yan Lianke, [‘What Happens After Coronavirus?’](#), *Literary Hub*, 11 March 2020.

در کلاس‌های زبان چینی، وقتی نمی‌توانستم یک متن ادبی را بعد از بارها خواندن از بر کنم، معلم‌ام دستور می‌داد که از جایم بلند شوم و جلوی همه‌ی کلاس از من می‌پرسید: «چرا این قدر فراموشکاری؟» توانایی به یاد سپردن، خاکی است که خاطره‌ها در آن می‌رویند و خاطره‌ها، میوه‌ی این خاک‌اند. حافظه و توانایی به خاطر سپردن، تفاوت بنیادین انسان است با حیوانات و گیاهان؛ اولین لازمه‌ی رشد و بلوغ ماست. بارها احساس کردم که این توانایی ما حتی از توانایی خوردن، لباس پوشیدن و نفس کشیدن مهم‌تر است. وقتی حافظه‌مان را از دست می‌دهیم، از یاد می‌بریم که چطور غذا بخوریم یا مزارع را شخم بزنیم. صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شویم، از یاد برده‌ایم که لباس‌های‌مان را کجا گذاشتیم. بدون حافظه، باور می‌کنیم که امپراتور وقتی لخت است، سر و شکل بهتری دارد تا وقتی که لباس بر تن دارد. چرا امروز دربار‌ی این چیزها حرف می‌زنم؟ به خاطر این که «کووید ۱۹». فاجعه‌ی ملی و جهانی. به درستی مدیریت نشده است؛ هنوز خانواده‌ها به دلیل عواقب این بیماری پاره‌پاره‌اند و فریادهای دل‌خراش از هوپی، ووهان و نقاط دیگر بلند است. با وجود این، همین حالا سرود «پیروزی» از هر طرف سر داده می‌شود. همه‌اش به این خاطر که فقط به آمار ارجاع می‌دهند.

هنوز جنازه‌ها سرد نشده و مردم هنوز عزادارند. با این حال، سرودهای قهرمانی آماده‌ی سر دادن‌اند و مردم آماده که جار بزنند: «اوه، چه هوشمندانه و عالی!»

از روزی که بیماری کووید ۱۹ وارد زندگی ما شد تا همین حالا، نمی‌دانیم دقیقاً چند نفر جان خود را به دلیل این بیماری از دست دادند؛ چند نفر در بیمارستان‌ها جان سپردند و چند نفر بیرون از بیمارستان. هیچ فرصتی نداشتیم تا تحقیق کنیم و سؤال‌های خود را پرسیم. بدتر از همه این که این پرسش‌ها و تحقیق‌ها مشمول گذشت زمان می‌شوند و

بعد از ویروس کرونا چه اتفاقی می افتد؟

تا ابد راز سر به مهر باقی می ماند. ما برای نسل های آینده ملغمه ی مغشوشی از زندگی و مرگ را به ارث می گذاریم که هیچ کس خاطره ای از آن ندارد.

بعد از این که شیوع بیماری بالاخره آرام گیرد، نباید مثل «خاله شیانگلین» باشیم (شخصیت مشهور رمان **لوشون** که زنی بود کشاورز و فقیر، از نظر ذهنی دچار مشکل بود و یک داستان را بارها و بارها یک سره تکرار می کرد). نباید مثل او دائم تکرار کنیم: «من فقط می دانم که جانوران وحشی در زمستان که در کوه چیزی برای خوردن پیدا نخواهند کرد، در روستا پرسه خواهند زد. نمی دانم که در بهار هم همین کار را خواهند کرد.» با وجود این، مثل «آکیو» هم نباید باشیم (آکیو هم شخصیت داستانی معروف دیگری در رمان لوشون است که درگیر این توهم بود که بسیار موفق و از همه بهتر و برتر است)، مدام تکرار کنیم که ما پیروز شدیم، حتی با این که زمین خوردیم، تحقیر شدیم و در آستانه ی مرگ قرار گرفتیم.

حافظه ی ما ممکن است که نتواند به ما قدرت تغییر واقعیت را بدهد اما دست کم می تواند هنگام مواجهه با دروغ به دل مان پرسشی بیندازد. در گذشته و امروز ما، چرا تراژدی ها و مصیبت ها یکی بعد از دیگری همیشه بر سر فرد، خانواده، جامعه، زمانه و کشور آوار شده است؟ و چرا هزینه ی فجایع تاریخ همیشه جان ده ها هزار نفر از مردمان عادی است؟ در میان بی شمار عواملی که نمی دانیم، نمی پرسیم، یا دستور این است که نپرسیم (و مطیعانه نمی پرسیم)، یک دلیل مشخص است: آدم ها، همه ی ما به شکل جمعی و به عنوان یک گونه ی جانوری، موجوداتی فراموش کاریم.

خاطره های ما تنظیم، جایگزین و پاک شده است. ما چیزهایی را به یاد می آوریم که دیگران به ما گفتند این ها را به یاد آوریم، و هر آن چه را که به ما گفتند فراموش کنیم، فراموش می کنیم. وقتی از ما می خواهند

ساکت باشیم، سکوت می‌کنیم و وقتی به ما دستور می‌دهند سرود سر دهیم، سرود می‌خوانیم. خاطره‌ها، ابزار زمانه‌ی ما می‌شوند، ابزاری که یادهای جمعی و ملی ما را جعل می‌کند، به ما دیکته می‌کند که چه چیز را از یاد ببریم و چه چیز را به خاطر بسپاریم.

بیا بیا این را تصور کنیم: دربارهی جلد غبارآلود کتاب‌های کهنه که چیزی متعلق به گذشته‌ی دورند حرف نزنیم؛ بیا بیا فقط همین وقایع ۲۰ سال گذشته را مرور کنیم؛ وقایعی که آدم‌هایی مثل شما، بچه‌هایی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی متولد شدند، تجربه کرده و به یاد می‌آورند: فجایع ملی مثل اپیدمی ایدز، سارس و کووید-۱۹. آیا این‌ها فجایعی‌اند که به دست انسان رقم خورد یا بلایای طبیعی‌اند از جنس زلزله که انسان در برابر آن قدرتی ندارد؟ پس چرا نقش عوامل انسانی در فجایع ملی پیش از این هم تقریباً همیشه یکسان بوده؟ به‌خصوص اپیدمی سارس که ۱۷ سال پیش رخ داد و حالا اوج گرفتن کووید-۱۹ آن قدر شبیه هم‌اند که انگار یک کارگردان تئاتر هر دو این‌ها را کارگردانی کرده است؟ یک تراژدی یکسان بار دیگر جلوی چشمان ما رخ داد. به عنوان انسان که آخرالمرگ گل کوزه‌گران‌ایم، این توانایی را نداریم که بفهمیم کارگردان این تراژدی چه کسی است. این توانایی را هم نداریم که آن‌چه را که در ذهن کارگردان می‌گذرد، ایده‌ها و خلاقیت او را بازسازی کرده و کنار هم بچینیم. اما، حالا که یک بار دیگر شاهد اجرای این «نمایش مرگ‌ایم»، نباید لاقلاً از خودمان پرسیم خاطره‌ی ما از دفعه‌ی قبل که همین نمایش اجرا شد و ما هم در میانه‌ی آن بودیم چیست؟ چه کسی خاطره‌های ما را پاک کرد و زدود؟

آدم‌های فراموشکار، در اصل، بسان گل‌اند در مزارع و جاده‌ها. گلی که شیارهای کف کفش می‌توانند هرچور که دل‌شان بخواهد، پا روی آن بگذارند. آدم‌های فراموشکار، در اصل، تکه چوبی‌اند که از درختی که

بعد از ویروس کرونا چه اتفاقی می افتد؟

مایه‌ی حیات‌شان بود، بریده شدند. اره و تبر اختیار کامل دارند تا تصمیم بگیرند این تکه چوب در آینده چه سر و شکلی داشته باشد. نوشتن چه معنایی دارد اگر ما هم خاطرات خود از خون‌ریزی و زندگی را رها کنیم؟ ما آدم‌هایی که با عشق به نوشتن به زندگی معنای تازه می‌بخشیم، آن‌ها که با الهام گرفتن از این شخصیت‌های داستانی زندگی می‌کنند، شما دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه که الان آنلاین در این کلاس حضور دارید و صد البته نویسندگانی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدند یا در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه «رنمین» چین درس نویسندگی خلاق می‌خوانند. ارزش ادبیات کجاست؟ چرا جامعه به نویسندگان احتیاج دارد؟ نوشتن بی‌وقفه، تلاش و آن همه کتابی که شما نوشتید چه فرقی با یک عروسک خیمه‌شب‌بازی دارد که به دست دیگران کنترل می‌شود؟ اگر گزارش‌گران چیزی را که شاهدش بودند گزارش نکنند و نویسندگان درباره‌ی خاطرات و احساس‌شان ننویسند، اگر آدم‌هایی که می‌توانند حرف بزنند و بلدند حرف بزنند مدام همان حرف‌های غالب از سر «نزاکت سیاسی» را بازگو کنند، بخوانند و جار بزنند، چه کسی می‌تواند به ما بگوید زیستن بر روی این زمین با گوشت و خون چه معنایی دارد؟

بیا بیا این سناریو را تصور کنیم: فرض کنید **فنگ فنگ** (نویسنده‌ی چینی) امروز در ووهان نبود. واقعیت‌های امروز ووهان را ثبت نمی‌کرد و خاطرات شخصی و احساس خود از این روزها را نمی‌نوشت. یا هزاران انسان دیگر مثل فنگ فنگ که با تلفن‌های همراه خود، فریاد کمک خود را بلند کردند. بدون این‌ها ما چه می‌شنیدیم؟ چی می‌دیدیم؟

در میانه‌ی سیل‌های خروشان زمانه، خاطرات آدمی مثل حباب‌های ریز زاید می‌شوند. جزر و مدی می‌شود که روزگار کامل می‌زداید یا با بی‌احتیاطی به گوشه‌ای پرت می‌کند. سیل خروشان، چنان این خاطرات را خفه می‌کند که انگار هیچ‌وقت وجود نداشتند. افسوس که با گذشت هر دوره، همه‌چیز به فراموشی سپرده می‌شود. گوشت و خون، بدن و

روح همه از بین می‌رود. همه چیز عادی می‌شود و بارقه‌های حیاتی حقیقت که می‌تواند جهان را تغییر دهد، از بین می‌رود. این طوری است که تاریخ مجموعه‌ای از روایت فاتحان می‌شود و قصه‌های تخیلی و بی‌نشان که بی‌پایه و اساس‌اند. از این منظر است که بی‌نهایت مهم است که بتوانیم به یاد آوریم و خاطرات خودمان را به یاد بسپاریم، خاطراتی که دستکاری و حذف نشده است. هربار که کمی از واقعیت را بر زبان بیاوریم، جرعه‌ای از اطمینان و شواهد را در اختیار دیگران می‌گذاریم. این نکته به خصوص برای شما دانشجویان کلاس درس نویسندگی خلاق مهم است. اکثر ما در این کلاس در این مسیر حرکت می‌کنیم که زندگی خویش را وقف نوشتن کنیم، به جست‌وجوی حقیقت برویم و بر بستر خاطرات مان زندگی کنیم. اگر روزی سر برسد که حتی آدم‌هایی مثل ما هم صحت و اعتبار و خاطره را از دست بدهند، آیا هیچ سندیت شخصی و تاریخی در این جهان باقی خواهد ماند؟

حتی اگر توانایی به یاد سپردن و خاطرات ما نتوانند هیچ کاری برای تغییر جهان یا واقعیت انجام دهند، دست کم می‌تواند به خودمان کمک کند که وقتی با «حقایق» دیکته‌شده و کنترل‌شده روبرو می‌شویم، بدانیم که این روایت غلط است و دروغین. آن ندای خفیف درون به ما خواهد گفت: «این نادرست است!» لااقل تا قبل از این که نقطه‌ی اوج شیوع بیماری از راه برسد، در میانه‌ی سرود پیروزی و جشن، این توانایی را خواهیم داشت که سوگواری و زاری افراد، خانواده‌ها و به حاشیه‌رانندگان را بشنویم و به خاطر بسپاریم. خاطره‌ها نمی‌توانند دنیا را تغییر دهند، اما به ما قلبی را ارزانی می‌دارند که حقیقی است و نه باسمه‌ای.

امیدوارم که همه‌ی شما، همه‌ی مایی که فاجعه‌ی کووید-۱۹ را تجربه کرده‌ایم، آدم‌هایی بشویم که به یاد می‌آورند؛ آدم‌هایی که از حافظه‌شان خاطره تراوش می‌کند.

بعد از ویروس کرونا چه اتفاقی می افتد؟

شاید خاطره‌ها نتوانند به ما توان تغییر واقعیت را دهند، اما دست کم می‌توانند وقتی می‌خواهند دروغی را به ما بقبولانند، بارقه‌ی سؤالی در وجودمان شوند. اگر باز روزی سنگلاخ عظیم دیگری جلوی مان سبز شود و مردم دست به دامن شیوه‌های گذشته شوند، خاطره‌ها دست کم می‌توانند ما را متقاعد کنند که ماسه به آهن تبدیل نمی‌شود و یک «مو» (یکی از واحدهای شمارش چین، هر مو معادل ۶۶۷ متر مربع است) صد هزار «کتی» وزن ندارد. (کتی هم از واحدهای اندازه‌گیری در چین است. هر کتی معادل کمی بیش از ۶۰۰ گرم است.) دست کم می‌دانیم که این بدیهی‌ترین لازمه‌ی **شعور متعارف** است، نه یک معجزه که از هوا، غذا تولید می‌کند. وقتی به یاد سپرده باشیم، اگر باز «انقلاب فرهنگی» دیگری رخ دهد، دست کم این بار والدین مان را لو نمی‌دهیم تا به زندان بیفتند یا زیر گیوتین جان دهند.

دانشجویان عزیز، ما همه شاگرد هنر هستیم و احتمالاً همه‌ی عمر را از طریق زیان صرف سروکله زدن با واقعیت و خاطره خواهیم کرد. بیایید درباره‌ی خاطره‌های جمعی، خاطره‌های ملی و خاطرات قومی خود حرفی نزنیم، درباره‌ی یاد و خاطره‌ی خودمان حرف بزنیم. زیرا در گستره‌ی تاریخ، خاطرات ملی و جمعی همیشه دستکاری می‌شود و آن‌چه را که خودمان به یاد می‌آوریم، تغییر می‌دهد. امروز، در این لحظه که هنوز خیلی مانده تا «کووید-۱۹» به خاطره تبدیل شود، از هر طرف که بنگریم سرود پیروزی می‌شنویم. به همین خاطر امیدوارم تک‌تک شما و هر کس که فاجعه‌ی کووید-۱۹ را تجربه کرد، انسان‌هایی باشید که به یاد خواهید آورد؛ افرادی که خاطره را از حافظه بیرون می‌کشند.

در آینده‌ی قابل پیش‌بینی نزدیک، وقتی ملت پیروزی خود بر ویروس کرونا را با ساز و دهل جشن می‌گیرد، امیدوارم ما تبدیل به نویسندگانی پوچ و توخالی نشویم که هم‌نوای این ساز می‌شوند، بلکه انسانی باشیم که با آن خاطره‌ی واقعی که به یاد می‌آوریم، زندگی خواهیم کرد.

امیدوارم وقتی نمایش عظیم پیروزی سر رسید، ما یکی از بازیگران و راویان روی صحنه نباشیم؛ یا یکی از آن‌ها که ذوق‌زده‌اند که گوشه‌ای از این نمایش‌اند. امیدوارم ما یکی از آدم‌های ساکت و محزونی باشیم که در دورترین گوشه‌ی این صحنه‌ی نمایش ایستاده‌اند و در سکوت، با چشمانی که اشک در آن حلقه زده، این بساط خیمه‌شب‌بازی را نگاه می‌کنند. اگر آن‌قدر استعداد، شجاعت و قدرت ذهنی نداریم که نویسنده‌ای مثل فنگ فنگ شویم، دست‌کم یکی از آن‌هایی نباشیم که فنگ فنگ را مسخره کرده و به او با دیده‌ی تردید می‌نگرند. بعد از این که بالاخره اوضاع آرام شد و از هر طرف سرود پیروزی ما را احاطه کرد، اگر نمی‌توانیم به صدای بلند و رسا پی‌رسیم منشأ و علت گسترش ویروس کرونا چه بود، دست‌کم به آرامی زیر لب نجوا و غرولند کنیم، همین هم نشانه‌ای از وجدان و شجاعت است. شعر سرودن بعد از اردوگاه مرگ آشویتس واقعاً بربریت بود، اما کار به مراتب وحشیانه‌تر این بود که به سادگی آشویتس را در کلمات، در مکالمات، در یادهای مان به فراموشی بسپاریم؛ به مراتب وحشیانه‌تر و هولناک‌تر.

اگر نمی‌توانیم مثل دکتر لی ون‌لیانگ افشاگر باشیم، دست‌کم آدمی باشیم که برای افشاگری‌ها گوش شنوا دارد. اگر نمی‌توانیم به صدای بلند حرف بزنیم، دست‌کم نجوا کنیم. اگر نمی‌توانیم نجوا کنیم، انسانی باشیم که در سکوت به یاد می‌آورد. حالا که پیدایش و یورش و گسترش کووید-۱۹ را تجربه کرده‌ایم، بگذارید آن افرادی باشیم که وقتی جماعت متحد نغمه‌ی پیروزی سر داده، به آرامی کناره می‌گیریم؛ آدم‌هایی که قلب‌شان گورستانی است که خاطرات بر آن حک شده است؛ آدم‌هایی که به یاد می‌آورند و روزی این یادها را به نسل بعدی منتقل خواهند کرد.

از واکنش سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ به شیوع ویروس کرونا چه می‌توان آموخت؟

لاینی بارون^۱
برگردان: عرفان ثابتی

از وقتی ایمی هو از شیوع ویروس کرونا مطلع شد روال زندگی روزمره‌اش اندکی پیچیده‌تر شده است. حالا وقتی به خانه برمی‌گردد کفش‌هایش را ضدعفونی می‌کند، دست‌هایش را با آب و صابون می‌شوید، ماسک طبی‌اش را برمی‌دارد و لباس‌هایش را درمی‌آورد.

این شهروند هنگ‌کنگی تنها در صورت لزوم از خانه بیرون می‌رود. او پیاده سرکار می‌رود و برمی‌گردد. هفته‌ای یک بار به خواربارفروشی می‌رود. همین‌دختر نوجوانش از آخر ژانویه تا کنون فقط دو بار از آپارتمان‌شان بیرون رفته است. او می‌گوید «قطعاً این وضعیت ناراحت‌کننده است اما سلامتی از هر چیزی مهم‌تر است.» قرار بود که تعطیلات عید پاک را در بریتانیا و ایتالیا بگذرانند اما به علت شیوع ویروس، سفر را لغو کردند.

۱. لاینی بارون نویسنده‌ی نشریه‌ی «تایم» است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Laignee Barron, '[What We Can Learn From Singapore, Taiwan and Hong Kong About Handling Coronavirus](#)', *Time*, 13 March 2020.

شاید به نظر برسد که ایمی بیش از حد احتیاط می‌کند اما در شهری که از نخستین جاهایی بود که با بحران جهانی ویروس کرونا مواجه شد، بسیاری از مردم مثل او رفتار می‌کنند. این که هنگ کنگ، دست کم فعلاً، به علت توانایی‌اش در مبارزه با این بیماری به سرمشق دیگر کشورها تبدیل شده تصادفی نیست: هنگ کنگ بی‌تابانه می‌خواهد که از تکرار فاجعه‌ی همه‌گیری سال ۲۰۰۳ جلوگیری کند. در آن سال، سارس، یا نشانگان تنفسی حاد، بیش از ۸۰۰۰ نفر را در دنیا مبتلا کرد و جان ۷۷۴ نفر، از جمله ۲۹۹ هنگ‌کنگی، را گرفت.

هر چند سارس به بسیاری از کلان‌شهرهای آسیای به شدت آسیب رساند اما بعضی از این شهرها آمادگی خود برای بحران بعدی را افزایش دادند. جرمی لیم، از مدیران «مؤسسه‌ی رهبری برای دگرگونی سلامت جهانی» در دانشگاه ملی سنگاپور، می‌گوید: «از قضا می‌توان سارس را نوعی تمرین دانست. تجربه‌ی تازه و بسیار بسیار متأثرکننده‌ای بود. بعد از آن، نظام‌های بهتری ایجاد شد.» سنگاپور، هنگ کنگ و تایوان را به علت عبرت گرفتن از تجربه‌ی تلخ سارس و به کار بستن آن درس‌ها در مقابله با ویروس کرونای جدید، کووید ۱۹. که هم‌خانواده‌ی سارس است، ستوده‌اند.

هنوز هیچ کشوری نمی‌تواند مدعی پیروزی شود. اما با وجود همه‌ی مشکلات و به رغم ارتباطات خود با چین، این سه جزیره توانسته‌اند تعداد مبتلایان به ویروس را پایین نگه دارند. شاید دولت‌ها در اروپا و آمریکای شمالی، که بار اصلی این بیماری عالم‌گیر بر دوش آن‌ها قرار دارد، بتوانند از بهترین روش‌های این سه شهر تقلید کنند و ورق را برگردانند تا از شیوع هر چه بیشتر این عفونت در بین مردم جهان جلوگیری کنند.

اقدام سریع

سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ می‌توانستند به آسانی دچار فاجعه شوند. ویروس کرونای جدید درست پیش از سال نو قمری ظاهر شد، یعنی همان

از واکنش سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ
به شیوع ویروس کرونا چه می‌توان آموخت؟

وقتی که میلیون‌ها نفر در سراسر این منطقه سفر می‌کنند و بزرگ‌ترین جابه‌جایی سالانه‌ی دنیا را رقم می‌زنند. هر سه سرزمین به شدت با چین مرتبط‌اند، و پروازهای مستقیمی به ووهان، کانون شیوع این بیماری، دارند. اما در حالی که شیوع بی‌امان این ویروس ادامه دارد تعداد موارد بهبود در تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ در حال تجاوز، یا برابری، با موارد ابتلا است. رمز اصلی موفقیت این سه کشور تصمیم به واکنش شدید از همان ابتدا بوده است.

در تایوان، جزیره‌ای ۲۳ میلیون نفری، حتی پیش از تأیید انتقال این ویروس از انسان به انسان در ۲۰ ژانویه، ورودی‌ها از ووهان را معاینه می‌کردند. تا اول فوریه، تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور فعالانه محدودیت‌هایی را درباره‌ی مسافران بازگشتی از چین وضع کرده بودند، و در واقع تأکید سازمان بهداشت جهانی بر ضروری نبودن ممنوعیت‌های مسافرتی را نادیده گرفتند. این اقدامات احتیاطی هزینه‌ی اقتصادی چشمگیری برای این مراکز بین‌المللی در پی داشت زیرا چین بزرگ‌ترین شریک تجاری و منبع درآمد گردشگری آن‌ها است.

علاوه بر این، این سه مقصد به خوبی آماده بودند و در نتیجه توانستند به سرعت واکنش نشان دهند.

در پی شیوع سارس در سال ۲۰۰۳، تایوان «مرکز کنترل بیماری‌های همه‌گیر» را تأسیس کرد. تا ۲۰ ژانویه این مرکز هماهنگ‌سازی واکنش دولت به ویروس کرونا را بر عهده گرفته بود. بر اساس مقاله‌ی مندرج در «نشریه‌ی انجمن پزشکی آمریکا»، این مرکز به سرعت فهرست ۱۲۴ «اقدام لازم»، از جمله کنترل مرزها، تعیین سیاست‌های مدرسه و محل کار، برنامه‌های ارتباطات عمومی و ارزیابی منابع بیمارستان‌ها، را تهیه کرد. جیسون وانگ، مدیر «مرکز سیاست، پیامدها و پیشگیری» در دانشگاه استنفورد و یکی از نویسندگان این مقاله، می‌گوید: «اگر فرض کنیم که مهار

یک بیماری همه گیر شبیه به دو ۱۰۰ متر باشد، برتری تایوان ناشی از آمادگی اش بود.»

به نظر او، انتظار می رفت که تایوان، که تنها ۸۱ مایل از چین فاصله دارد، یکی از بیشترین موارد عفونت وارداتی را داشته باشد. اما تعداد این موارد فقط ۵۰ فقره بوده است. کمتر از اسلونی.

امانوتل کاپوبیانکو، مدیر سلامت و مراقبت در «اتحادیه ی بین المللی انجمن های صلیب سرخ و هلال احمر»، به تایم می گوید: «آمادگی برای مقابله با بیماری های همه گیر سال ها پیش از شیوع بیماری آغاز می شود. برای مثال، اگر به مرور زمان تعداد پزشکان و تخت ها کاهش یافته باشد،

جبران این امر در مدتی کوتاه بسیار دشوار خواهد بود.»

او می افزاید: «امیدواریم که کشورهای دارای نظام درمانی مستحکم سرانجام بتوانند، با عبرت گرفتن از کشورهای آسیایی، شیوع این بیماری همه گیر را نیز مهار کنند.»

بسیج سریع تایوان با ژاپن و کره ی جنوبی تضادی آشکار دارد؛ این دو کشور نیز در همسایگی چین به سر می برند و نظام های درمانی پیشرفته ای دارند. اما از این دو کشور انتقاد شده است زیرا واکنش اولیه ی آن ها کند بود و در نتیجه شاهد افزایش چشمگیر موارد ابتلا بودیم.

تشخیص دقیق و قرنطینه ی سفت و سخت

وقتی در ژانویه این ویروس از مرزهای چین فراتر رفت، به نظر می رسید که به طور گسترده ای در سنگاپور انتشار یابد. این دولت شهر کوچک سومین کشوری بود که موارد ابتلا به کووید ۱۹ را گزارش داد، و تا اواسط فوریه ۸۰ مورد ابتلا به این ویروس را ثبت کرده بود که آن را بعد از چین در رتبه ی دوم قرار می داد.

اما این رقم بیشتر حاکی از انجام آزمایش های دقیق در این جزیره ی ۵/۷ میلیون نفری بود. بر اساس تخمین تحقیق «مرکز پویایی شناسی

از واکنش سنگاپور، تابوان و هنگ کنگ
به شیوع ویروس کرونا چه می‌توان آموخت؟

بیماری‌های مُسریِ « دانشگاه هاروارد، نظارت دقیق بر بیماری و ردیابی سخت‌گیرانه‌ی تماس سبب شده است تا میزان تشخیص موارد ابتلا به ویروس کرونا در سنگاپور تقریباً سه برابر میانگین جهانی باشد. مسئولان امور بهداشتی و درمانی سنگاپور برای شناسایی مواردی از ابتلا به کووید ۱۹ که در غیر این صورت ممکن بود ناشناخته بماند، از همان ابتدا تصمیم گرفتند که همه‌ی موارد شبیه به آنفلوآنزا و ذات‌الریه را آزمایش کنند. علاوه بر این، از هیچ کوششی برای ردیابی تماس‌های احتمالی افراد مبتلا دریغ نکرده‌اند. بعضی از اجزای این روند ۲۴ ساعته عبارت‌اند از مصاحبه با بیماران، مشورت با پلیس، بازبینی فهرست مسافران پروازها و آزمایش پادتن‌هایی که حتی پس از بهبود بیماری در بدن باقی می‌مانند. تا ۱۳ مارس، ۱۷۸ نفر در سنگاپور به این ویروس مبتلا شده بودند اما هیچ‌کسی جانش را از دست نداده بود.

به قول تدروس ادهانوم، دبیر کل سازمان بهداشت جهانی، سنگاپور «هر چه در توان داشته به کار بسته است.» آگهی‌های دولتی در صفحه‌ی اول بزرگ‌ترین روزنامه‌ی سنگاپور از خوانندگان می‌خواهد که حتی در صورت وجود علائم خفیف هم به پزشک مراجعه کنند و به مدرسه یا محل کار نروند. لازم نیست که هیچ سنگاپوری‌ای از هزینه‌ی درمان بترسد. آزمایش رایگان است، و دولت صورت‌حساب بیمارستان مبتلایان قطعی و شهروندان مشکوک به ابتلا را می‌پردازد. برای کاستن از سنگینی بار قرنطینه، دولت روزانه ۷۳ دلار به خویش‌فرمایان می‌پردازد، و کارفرمایان هم حق ندارند که روزهای قرنطینه را از مرخصی سالانه‌ی کارمندان بکاهند.

اما شاید دیگر کشورها نتوانند مو به مو از سنگاپور تقلید کنند. این کشور از زمان استقلال در سال ۱۹۶۵، به دست حزب واحد اقتدارگرایی اداره شده است که به ندرت در معرض انتقاد عمومی قرار می‌گیرد. در بحبوحه‌ی شیوع ویروس کرونا، قرنطینه و جداسازی به شکلی سفت و سخت اجرا می‌شود. روادید یکی از اتباع خارجی که حق اقامت دائمی داشت و قرنطینه

را نقض کرد، باطل شد و زوجی که درباره‌ی تاریخچه‌ی سفر خود دروغ گفته بودند به دادگاه کشانده شدند.

لیم، از دانشگاه ملی سنگاپور، می‌گوید: «آنچه تا حالا به ما کمک کرده آمیزه‌ای از تنبیه و تشویق بوده است.»

او می‌افزاید: آمریکا «باید از واکنش سنگاپور درس بگیرد و اقدامات مفید را با جرح و تعدیل لازم انجام دهد.»

بعضی می‌گویند واکنش مؤثر سنگاپور به ویروس کرونا بیش از آن که ناشی از اقتدارگرایی دولت باشد، متأثر از شفافیت، آزمایش جامع، و قرنطینه و جداسازی سریع موارد مشکوک است.

مت کاوانا، مدیر «طرح سیاست و مدیریت سلامت جهانی» دانشگاه جورج تاون، می‌گوید: «بسیاری واکنش‌های اقتدارگرایانه‌ی مبتنی بر کنترل و اجبار را ستوده‌اند اما به نظر من آنچه می‌بینیم این است که نظام مستحکم سلامت عمومی مجهز به ابزارهای مدرن مهم‌تر است.»

فاصله‌گیری اجتماعی و ممنوعیت تجمعات بزرگ

هنگ کنگ که درست آن سوی مرز چین قرار دارد، فاصله‌گیری اجتماعی را به سرعت اجرا کرد. مدارس تا پایان عید پاک تعطیل شده‌اند. خیابان‌های معمولاً شلوغ، که در بعضی از متراکم‌ترین محله‌های دنیا قرار دارند، عمدتاً خالی از رهگذرند زیرا مردم ترجیح می‌دهند که در خانه بمانند. بسیاری از کسب‌وکارها یا تعطیل شده‌اند یا از کارمندان خواسته‌اند که دورکاری کنند. سینماها، کلیساها و زمین‌های بسکتبال سوت و کورند. تجمعات بزرگ لغو شده‌اند.

ظاهراً این اقدامات مؤثر بوده است. استان گوانگدونگ چین، که در همسایگی هنگ کنگ قرار دارد، با ثبت ۱۳۵۶ مورد ابتلا به ویروس کرونا بعد از استان هوپئی رتبه‌ی دوم را در چین به خود اختصاص داده است. اما در هنگ کنگ، که مرکز نیمه‌خودمختار ترانزیت کالا است، تنها ۱۳۱

از واکنش سنگاپور، تابوان و هنگ کنگ
به شیوع ویروس کرونا چه می‌توان آموخت؟

نفر به این ویروس مبتلا شده‌اند. در هنگ کنگ، که از شیوع سارس به شدت آسیب دید و هنوز گوشه و کنارش پر از دست‌شویی است، واکنش‌های آشنایی مثل شستن دست دوباره فراگیر شده است. دیوید هوپی، مدیر «مرکز استنلی هو برای بیماری‌های مسری نوظهور» در دانشگاه چینی هنگ کنگ، می‌گوید: «حالا وقتی مردم با شیوع هر نوع بیماری‌ای مواجه می‌شوند بسیار محتاط رفتار می‌کنند.» او می‌گوید که اقدامات احتیاطی آن‌قدر مؤثر بوده است که دوره‌ی شیوع سرماخوردگی سالانه در این شهر به میزان چشمگیری کوتاه شده است. این موفقیت‌ها به‌رغم بی‌اعتمادی به دولت حاصل شده، بی‌اعتمادی‌ای که پس از ۹ ماه تظاهرات خیابانی خشونت‌آمیز تشدید شده است. اما اعتماد به نظام بهداشت و درمان عمومی - یکی از بهترین نظام‌های درمانی دنیا - کاهش نیافته است. هوپی می‌گوید مردم نمی‌خواهند مریض شوند «بنابراین هر چند از دولت خوش‌شان نمی‌آید اما به توصیه‌های مربوط به سلامت عمومی عمل می‌کنند.»

ارتباط مؤثر

متخصصان می‌گویند دولت باید با مردم ارتباط داشته باشد تا اطمینان یابد که هشیار و گوش‌به‌زنگ می‌مانند اما دچار هول و هراس نمی‌شوند. به نظر می‌رسد که در این زمینه هیچ کس به پای لی هسین لونگ، نخست‌وزیر سنگاپور، نمی‌رسد.

پس از این که دولت در ۷ فوریه سطح خطر شیوع بیماری را به نارنجی، یعنی یک پله پایین‌تر از قرمز، ارتقاء داد سنگاپوری‌ها قفسه‌های فروشگاه‌ها را خالی کردند. لی برای کاستن از اضطراب مردم به سه زبان از چهار زبان رسمی سنگاپور سخنرانی کرد. او گفت: «می‌خواهم بی‌واسطه با شما صحبت کنم تا بگویم چه شده و چه خواهد شد.» ظاهراً این سخنرانی مؤثر بود زیرا صف‌های سوپرمارکت‌ها به سرعت کوتاه شد. کله‌هوک،

استادیار دانشگاه سیدنی که در ارتباطات مربوط به سلامت تخصص دارد، می‌گوید: «این یکی از زیباترین سخنرانی‌هایی بود که درباره‌ی خطر دیده‌ام.» اما سخنرانی‌های تعدادی از سیاستمداران درباره‌ی ویروس کرونا پر از اشتباه بود. دونالد ترامپ نظر دانشمندان دولتی را رد کرد تا خطر را کم‌اهمیت جلوه دهد، از کشف قریب‌الوقوع واکسن حرف زد، و در سخنرانی روز چهارشنبه‌ی خود در دفتر ریاست جمهوری از سیاست‌های نادرستی سخن گفت. در کره‌ی جنوبی، مون جائه‌این درست پیش از سر به فلک کشیدن موارد ابتلا اعلام کرد که وخیم‌ترین دوره سپری شده است، امری که اعتراضات شدیدی را در پی داشت. در اوایل شیوع بیماری در ژاپن هم نخست وزیر کشور، شینزو آبه، از انظار مخفی بود. هوکر می‌گوید: «برای جلب اعتماد مردم باید صادق و بی‌پرده و شفاف حرف بزنید. باید لیاقت و شایستگی خود را اثبات کنید، و باید به مردم نشان دهید که مسئله واقعاً برایتان مهم است.»

نگرانی‌ها درباره‌ی آمریکا

آمریکا نمی‌تواند از تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ مو به مو تقلید کند. از نظر اندازه‌ی جغرافیایی، این کشورها بیشتر شبیه شهرها یا ایالت‌های آمریکا هستند تا کل آمریکا. جمعیت ۲۳ میلیون نفری تایوان که از دو جزیره‌ی دیگر بزرگ‌تر است، در زمینی به مساحت مریلند زندگی می‌کنند. بنابراین، کنترل بیماری آسان‌تر است. اما آمریکا می‌تواند از تجربه‌ی این سه کشور درس‌های ارزشمندی بیاموزد. تأثیر اقدامات دولتی در همان گوشه‌ای از دنیا که ویروس از آن‌جا برخاست، کم‌کم دارد آشکار می‌شود اما واکنش آهسته و ناشیانه‌ی آمریکا به نگرانی دامن زده است.

لیم، در سنگاپور، می‌گوید: «به عنوان متخصص سلامت عمومی، بی‌تعارف باید بگویم که عمیقاً نگران آمریکا هستم. این مسئله رنگ و بوی سیاسی

از واکنش سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ
به شیوع ویروس کرونا چه می‌توان آموخت؟

به خود گرفته است و بنابراین یک شهروند عادی به سختی می‌تواند بفهمد که به چه کسی باید اعتماد کند و چه حرفی را باور کند.»

کمبود کیت‌های تشخیصی در سراسر آمریکا و تأخیر در آزمایش و غربالگری سبب شده است تا متخصصان نسبت به این امر ابراز نگرانی کنند که حتی نمی‌دانند اکنون در آمریکا کانون‌های بحران در کجا است.

وانگ، استاد دانشگاه استنفورد، می‌گوید: «آمریکا ظرفیت عظیمی دارد.» اما خاطرنشان می‌کند که این کشور «باید مثل تایوان به اقدامی هماهنگ دست بزند زیرا این بیماری بر بسیاری از وجوه جامعه تأثیر می‌گذارد و زندگی مردم را واقعاً متأثر می‌سازد.»

دیوید هوپی، در هنگ کنگ، می‌گوید آمریکا باید محدود کردن تماس‌های اجتماعی را شروع کند تا از شیوع گسترده‌ی بیماری که می‌تواند نظام درمانی کشور را از پا درآورد، جلوگیری کند. مدرسه‌ها باید تعطیل و تجمعات بزرگ باید لغو شوند. چیزی که تازه الان شروع شده است.

او می‌افزاید: «معلوم است که جایی که مردم محتاط‌ترند، مثل سنگاپور، تایوان، ماکائو و هنگ کنگ، تعداد موارد ابتلا نسبتاً کمتر است.»

«واقعیت‌ها به اندازه‌ی کافی گویا است.»

ما و کرونا؛ صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟

توبی اورد^۱
برگردان: پویا موحد

جهان احتمالاً در مراحل اولیه‌ی مرگ‌بارترین بیماری عالم‌گیر در صد سال گذشته است. در چین تاکنون هزاران نفر جان باخته‌اند، گروه‌های بزرگی در کره‌ی جنوبی، ایران و ایتالیا به این بیماری مبتلا شده‌اند؛ و بقیه‌ی جهان در انتظار آسیب‌هایش به سر می‌برند. هنوز نمی‌دانیم که میزان مرگ‌ومیر نهایی در ابعاد هزاران نفر خواهد بود یا صدها هزار نفر. به‌رغم همه‌ی پیشرفت‌های پزشکی، نوع بشر هنوز در برابر بیماری‌های عالم‌گیر بسیار آسیب‌پذیرتر از آن است که می‌پنداریم.

برای فهم این آسیب‌پذیری و تعیین اقدامات لازم برای رفع آن، خوب است که به بدترین سناریوهای ممکن بیندیشیم. یک بیماری عالم‌گیر

۱. توبی اورد فیلسوف و پژوهشگر «مؤسسه‌ی آینده بشر» است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Toby Ord, '[Why we need worst-case thinking to prevent pandemics](#)', *The Guardian*, 6 March 2020.

چقدر می‌تواند مخرب باشد؟ در داستان‌های علمی‌تخیلی گاهی با این ایده مواجه می‌شویم که یک بیماری عالم‌گیر چنان شدید بوده که توانسته به تمدن یا حتی نوع بشر پایان دهد. چنین تهدیدی علیه تمامیت آینده‌ی نوع بشر را خطر وجودشناختی می‌نامند. با اطمینان می‌توان گفت که ویروس جدید کرونا، کووید-۱۹، چنین خطری در بر ندارد. اما آیا بیماری عالم‌گیر بعدی ممکن است چنین باشد؟ برای فهم این موضوع، و برای قرار دادن بیماری کنونی در بستری بزرگ‌تر، اجازه دهید ابتدا به گذشته توجه کنیم.

در سال ۱۳۴۷ میلادی، مرگ به سراغ اروپا آمد. محل ورود آن شهر کافا در شبه‌جزیره‌ی کریمه بود و لشکر تحت محاصره‌ی مغول آن را با خود آوردند. تاجران فراری بی آن‌که بدانند آن را با خود به ایتالیا بازگرداندند. از آن‌جا به فرانسه، اسپانیا و انگلستان انتشار یافت. سپس در شمال تا نروژ و در بقیه‌ی سرزمین‌های اروپا پراکنده شد و تا مسکو نیز رسید. در مدت شش سال، «مرگ سیاه» تمامی قاره را درنوردید. ده‌ها میلیون نفر به شدت بیمار شدند و تن آن‌ها به شیوه‌های مختلف تسلیم بیماری شد. گردن، زیر بغل و کشاله‌ی ران برخی دمل زد؛ پوست برخی به علت خون‌ریزی زیرپوستی سیاه شد؛ برخی در اثر مرگ سلول‌ها در نتیجه‌ی التهاب گلو و ریه خون بالا آوردند. همه‌ی شکل‌های بیماری شامل تب، بدن‌درد و بوی تحمل‌ناپذیری بود که از مواد دفع شده از بدن متصاعد می‌شد.

تعداد مرده‌ها آن‌قدر زیاد بود که به ناچار گورهای بزرگ دسته‌جمعی کنده شد و حتی با این حال گورستان‌ها برای اجساد جا نداشتند. مرگ سیاه اروپا را ویران کرد. در این شش سال بین یک چهارم تا نیمی از اروپاییان مردند. خاورمیانه هم در هم کوفته شد و طاعون یک سوم مصری‌ها و سوری‌ها را کشت. دامنه‌ی آسیب‌ها ممکن است تا

چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟

بخش‌هایی از آسیای مرکزی، هند و چین هم رسیده باشد. به علت فقدان سوابق کافی درباره‌ی قرن چهاردهم، هرگز نمی‌توانیم بفهمیم که میزان مرگ‌ومیر واقعاً چقدر بود، اما بنا به بهترین تخمین‌های ما چیزی بین ۵ تا ۱۴ درصد از تمام مردم جهان کشته شدند. این احتمالاً بزرگ‌ترین فاجعه‌ای بوده که بشر تا کنون با آن مواجه شده است. مرگ سیاه تنها نوعی مصیبت زیست‌شناختی نبود که بر تاریخ بشریت زخم به جا گذارد. این واقعه حتی تنها طاعون دملی بزرگ نبود. در سال ۵۴۱ بعد از میلاد، طاعون یوستینیان، امپراتور روم شرقی، را مبتلا کرد. در طول سه سال، این بیماری تقریباً جان سه درصد از مردم جهان را گرفت.

وقتی اروپایی‌ها در سال ۱۴۹۲ به قاره‌ی آمریکا رسیدند، دو جمعیت، یکدیگر را در معرض بیماری‌های کاملاً جدیدی قرار دادند. در طول هزاران سال، هر جمعیت نسبت به مجموعه بیماری‌های خود مقاومت کسب کرده بود اما نسبت به بیماری‌های جمعیت دیگر بسیار آسیب‌پذیر بود. مردم آمریکا شاهد بدترین تبادل بیماری تا به حال بوده‌اند که بیماری‌هایی مانند سرخک، آنفلوانزا و آبله را شامل شده است.

طی صد سال بعد، ترکیبی از تهاجم و بیماری به مرگ‌ومیر عده‌ی زیادی [در میان بومیان آمریکا.م.] انجامید و ابعاد آن شاید هرگز مشخص نشود زیرا دقیقاً نمی‌دانیم که جمعیتی که پیش از آن در این قاره وجود داشت چقدر بود. نمی‌توان این فرض را رد کرد که بیش از ۹۰ درصد از جمعیت آمریکا در این قرن کشته شدند، هر چند این رقم ممکن است بسیار کمتر هم بوده باشد. و بسیار مشکل است که مشخص کنیم چقدر از این مرگ‌ومیر در اثر جنگ و تسخیر اتفاق افتاده و نه بر اثر

بیماری. بر اساس تخمینی تقریبی احتمالاً حدود ۱۰ درصد از مردم جهان در این دوران کشته شدند.

قرن‌ها بعد جهان چنان درهم‌تنیده شده بود که وقوع بیماری واقعاً عالم‌گیر امکان‌پذیر بود. در اواخر جنگ جهانی اول، شکل ویران‌گری از آنفلوآنزا، معروف به آنفلوآنزای ۱۹۱۸ یا آنفلوآنزای اسپانیایی، در شش قاره و حتی جزایر دور اقیانوس آرام شیوع یافت. حدود یک سوم از جمعیت جهان به این بیماری مبتلا شدند و حدود ۳ تا ۶ درصد مردند. این تعداد مرگ‌ومیر از کشته‌های جنگ جهانی اول بیشتر بود.

با این حال، وقایعی مانند این‌ها کوچک‌تر از آن‌اند که خطری برای امکانات بالقوه‌ی نوع بشر در بلندمدت باشند. دیده‌ایم که در طاعون‌های دم‌لی بزرگ حرکت تمدن در مناطق متأثر از بیماری کند شده اما بعد توان خود را باز یافته است. نرخ مرگ‌ومیر ۲۵ تا ۵۰ درصدی منطقه‌ای، عاملی کافی برای فروپاشی قاره‌ها نبوده است. این وقایع سرنوشت نسبی امپراتوری‌ها را تغییر داده‌اند و حتی شاید روند تاریخ را به شکلی چشمگیر تغییر داده باشند، اما اگر بتوان از آن‌ها نتیجه‌ای گرفت، در ما این اعتقاد را تقویت می‌کنند که تمدن بشر ممکن است از وقایع مشابه در آینده با همین نرخ مرگ‌ومیر جان به در برد، حتی اگر این وقایع مقیاسی جهانی داشته باشند.

بیماری عالم‌گیر آنفلوآنزای اسپانیایی از این نظر مهم بود که به‌رغم شیوع جهانی، تأثیر ظاهری بسیار کمی بر رشد جهان داشت. چنین به نظر می‌رسد که تأثیرات آن بعد از جنگ جهانی اول ناپدید شد، جنگی که به‌رغم کشته‌های کمتر، تأثیر بسیار شدیدتری بر روند تاریخ گذاشته است.

کل تاریخ نوع بشر دست‌کم حدود ۲۰۰ هزار سال به طول انجامیده است. هر چند درباره‌ی بخش بزرگی از این دو هزار قرن شواهد و مدارک

چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟

اندرکی در دست داریم، اما خود طولانی بودن گذشته‌ی ما می‌تواند درس مهمی برای ما داشته باشد. امکان انقراض بشر بر اثر حوادث طبیعی در بیشتر این مدت باید بسیار کم بوده باشد، وگرنه تا حالا جان به در نبرده بودیم. اما آیا ممکن است که این خطرات تغییر کرده باشند؟ ممکن است آسوده‌خاطری ناشی از گذشته نادرست باشد؟

جمعیت ما اکنون هزاران بار بیش از آن چیزی است که در بیشتر تاریخ بشر بوده است. بنابراین، بیماری‌های جدید بشری برای یافتن آغازگاهی برای خود، امکانات بسیار وسیع‌تری دارند. و شیوه‌های دام‌داری ما تعداد بسیار زیادی از حیواناتی را به وجود آورده که در شرایط بسیار ناسالم در نزدیکی انسان‌ها زندگی می‌کنند. این موضوع خطر را افزایش می‌دهد زیرا بسیاری از بیماری‌های اصلی پیش از آنکه به انسان‌ها منتقل شوند در حیوانات آغاز شده‌اند. مثال‌هایی از این بیماری‌ها اچ‌آی‌وی (شامپانزه‌ها)، ابولا (خفاش‌ها)، سارس (احتمالاً سیویت [نوعی گربه‌سان.م.]) یا خفاش) و آنفلوانزا (معمولاً خوک‌ها و پرندگان) هستند. هنوز نمی‌دانیم که کووید-۱۹ از کجا آمده است، هر چند این ویروس شباهت زیادی به ویروس‌های کرونایی دارد که در خفاش‌ها و پنگولین‌ها یافته می‌شود. شواهد حاکی از آن است که بیماری‌ها با سرعت فزاینده‌ای از حیوانات به انسان‌ها منتقل می‌شوند.

ممکن است که تمدن‌های مدرن انتشار بیماری‌های عالم‌گیر را آسان کنند. تراکم بالای جمعیتی که در شهرها در نزدیکی یکدیگر زندگی می‌کنند، تعداد کسانی را که هر یک از ما ممکن است مبتلا کنیم افزایش می‌دهد. حمل و نقل سریع و راه‌دور فواصلی را که عوامل بیماری‌زا می‌توانند گسترش یابند شدیداً افزایش می‌دهد و میزان جدایی میان هر دو نفر را کاهش می‌دهد. به علاوه، ما دیگر مثل بیشتر ده هزار سال گذشته، جمعیت‌هایی جدا از هم نیستیم.

این عوامل در مجموع حاکی از آن است که احتمالاً باید انتظار داشته باشیم بیماری‌های عالم‌گیر جدید بیش از پیش ایجاد شوند، سریع‌تر شیوع یابند و درصد بیشتری از مردم جهان را مبتلا کنند.

اما ما جهان را به شیوه‌هایی نیز تغییر داده‌ایم که امکان حفاظت بیشتری به وجود آورده است. ما جمعیت سالم‌تری داریم؛ محیط تمیزتر و بهداشت شخصی بهتری داریم؛ داروهای پیش‌گیرانه و درمان‌گر داریم؛ و فهمی علمی از بیماری‌ها داریم. شاید از همه مهم‌تر، سازمان‌های سلامت عمومی داریم که تبادل اطلاعات و هماهنگی در مقابل شیوع بیماری‌های جدید در سطح جهانی را تسهیل می‌کنند. فایده‌ی این نظام حفاظتی در کاهش شدید بیماری‌های عفونی را در طول قرن گشته دیده‌ایم (هر چند نمی‌توانیم مطمئن باشیم که بیماری‌های عالم‌گیر نیز از همین روند پیروی خواهند کرد). سرانجام این که ما در گستره‌ای از مکان‌ها و محیط‌ها منتشر شده‌ایم که گسترش هیچ گونه‌ی پستانداری در گذشته به پای آن نمی‌رسد. این موضوع نوعی سپر حفاظتی ویژه در برابر عوامل انقراض ایجاد می‌کند زیرا عامل بیماری باید بتواند در گستره‌ی بسیار وسیعی از محیط‌ها گسترش یابد و به جمعیت‌هایی شدیداً منزوی مثل قبایل دور از دسترس، محققان قطب جنوب و کارکنان زیردریایی‌های اتمی برسد.

مشکل می‌توان فهمید که آیا ترکیب این عوامل، خطر وجودی بیماری‌های عالم‌گیر را کاهش داده است یا افزایش. این عدم اطمینان نهایتاً خبر بدی است: ما قبلاً به استدلالی محکم تکیه داشتیم که نشان می‌داد خطر بسیار کم است؛ و اکنون چنین نیست.

ما شاهد راه‌های غیر مستقیمی بوده‌ایم که اعمال‌مان به آغاز و انتشار بیماری‌های عالم‌گیر کمک کرده است. اما درباره‌ی مواردی که در این فرایند دخالت بسیار مستقیم‌تری داشته‌ایم چه می‌توان گفت، مواردی

چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟

که در آن عمده‌اً عوامل بیماری را استفاده کرده، پرورش داده یا به وجود آورده‌ایم؟

درک و کنترل بیماری‌های عالم‌گیر مربوط به دوران اخیر است. دویست سال پیش حتی علت اولیه‌ی بیماری‌های عالم‌گیر را درک نمی‌کردیم. یکی از نظریه‌های رایج در غرب این بود که نوعی ماده‌ی گازی بیماری‌ها را به وجود می‌آورد. تنها دو قرن است که کشف کرده‌ایم که عامل بیماری طیف وسیعی از موجودات میکروسکوپی است و فهمیده‌ایم که چطور آن‌ها را در آزمایشگاه پرورش دهیم، برای آن‌که ویژگی‌های خاصی داشته باشند اصلاح کنیم، توالی ژنتیکی آن‌ها را استخراج کنیم، ژن‌های جدیدی را در آن‌ها بگنجانیم و با استفاده از کدهای نوشته شده ویروس‌های کاملاً کارا به وجود آوریم.

این پیشرفت‌ها به سرعت ادامه دارد. در ده سال گذشته شاهد موارد عمده‌ای از گام‌های تازه‌ی کیفی بوده‌ایم، از جمله کاربرد ابزار ویرایش ژن‌ها به نام **کریسپر** که اجازه می‌دهد عملاً توالی‌های جدید ژنتیکی را در ژنوم درج کنیم، یا استفاده از درایوهای ژنی [gene drives. م.] که عملاً اجازه می‌دهد جمعیت‌هایی از موجودات زنده‌ی طبیعی را با نسخه‌هایی از آن‌ها که اصلاح ژنتیکی شده‌اند جایگزین کنیم.

پیشرفت‌ها در فناوری زیست‌شناختی ظاهراً به این زودی‌ها متوقف نمی‌شود: هیچ چالشی در پیش نیست که از پس آن نتوان بر آمد؛ هیچ قانون بنیادینی وجود ندارد که پیشرفت بیشتر را سد کرده باشد. اما خوش‌بینانه خواهد بود اگر فرض کنیم که این عرصه‌ی ناشناخته‌ی جدید فقط خطراتی آشنا در بر خواهد داشت.

برای شروع، اجازه دهید خطر نیت‌های پلید را نادیده بگیریم و تنها خطرات پژوهش‌هایی را که با نیت خیر انجام شده در نظر بگیریم. بیشتر پژوهش‌های علمی و دارویی خطرات بسیار اندکی خواهند داشت. اما

بخش کوچکی از این پژوهش‌ها انواع عوامل زنده‌ی بیماری‌زایی را که از خطرات جهانی آن‌ها آگاه هستیم، به کار می‌گیرند. این شامل عوامل بیماری‌زایی مثل آنفلوآنزای اسپانیایی، آبله، سارس و اچ-۵-ان-۱، و آنفلوآنزای مرغی است. و بخش کوچکی از این پژوهش‌ها شامل ایجاد شکل‌هایی از این عوامل بیماری‌زا هستند که حتی از شکل‌های طبیعی آن‌ها هم خطرناک‌ترند، قابلیت شیوع بیشتری دارند، و کشنده‌تر یا نسبت به واکسن یا درمان مقاوم‌تر هستند.

در سال ۲۰۱۲، ران فوشیه، ویروس‌شناس هلندی، جزئیات یک آزمایش بر نسخه‌ی اخیر اچ-۵-ان-۱ آنفلوآنزای مرغی را منتشر کرد. این نسخه بسیار کشنده بود و حدود ۶۰ درصد از انسان‌های مبتلا را می‌کشت، یعنی بسیار کشنده‌تر از آنفلوآنزای اسپانیایی بود. با این حال، ناتوانی آن از انتقال از انسانی به انسان دیگر جلوی شیوع جهانی آن را گرفته بود. فوشیه می‌خواست بداند که آیا (و چگونه) اچ-۵-ان-۱ توانسته است به طور طبیعی این توانایی را پیدا کند. او بیماری را از بدن مجموعه‌ای از ده موش خرما عبور داد، حیوانی که معمولاً به عنوان الگوی برای تأثیر آنفلوآنزا بر انسان‌ها به کار می‌رود. زمانی که ویروس به موش خرما می‌آید، نسخه‌ی اچ-۵-ان-۱ او توانایی انتقال مستقیم میان پستانداران را پیدا کرده بود.

این پژوهش مناقشه‌ی شدیدی برانگیخت. بخش عمده‌ای از این مناقشه بر اطلاعاتی تمرکز داشت که در اثر او مندرج شده بود. هیئت ملی توصیه‌های علمی آمریکا در زمینه‌ی امنیت زیست‌شناختی دستور داد که برخی جزئیات تکنیکی این پژوهش پیش از انتشار حذف شود تا آدم‌های شرور نتوانند از آن برای شیوع نوعی بیماری عالم‌گیر سوءاستفاده کنند. دولت هلند ادعا کرد که این پژوهش قوانین اتحادیه‌ی اروپا درباره‌ی صدور اطلاعات لازم برای ساخت سلاح‌های

چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟

میکروبی را نقض کرده است. اما چیزی که مرا نگران می‌کند امکان سوءاستفاده نیست. پژوهش فوشیه نمونه‌ای روشن از کار یک دانشمند دارای حسن‌نیت است که توانایی‌های مخرب یک عامل بیماری‌زا را به شکلی تقویت کرده که می‌تواند به فاجعه‌ای جهانی بینجامد.

شکی نیست که چنین آزمایش‌هایی در آزمایشگاه‌های امن انجام می‌شوند و شدیدترین معیارهای امنیتی در آن‌ها رعایت می‌شود. احتمال این که چنین عوامل بیماری‌زای اصلاح‌شده‌ای بتوانند به فضای بیرون رخنه کنند، بسیار کم است. اما این احتمال دقیقاً چقدر کم است؟ متأسفانه ما اطلاعات کافی نداریم زیرا در مورد نخ حوادث و رخنه‌های این‌چنینی شفافیتی وجود ندارد. این موضوع سبب می‌شود که جامعه نتواند درباره‌ی سنجش خطرات و فواید چنین پژوهشی تصمیمات آگاهانه‌ای بگیرد و همچنین باعث می‌شود که آزمایشگاه‌ها نتوانند در مورد اتفاقات رخ داده از یکدیگر عبرت بگیرند.

حفظ امنیت عوامل بیماری‌زای بسیار خطرناک تا کنون عمیقاً ناکارآمد بوده و همچنان ناکافی است. در سال ۲۰۰۱، بریتانیا از شیوع ویران‌گر نوعی بیماری پا-و-دهان در دام‌ها آسیب دید. شش میلیون حیوان در کوشش برای جلوگیری از گسترش این بیماری کشته شدند و ضرر اقتصادی مجموعاً به ۸ میلیارد پوند رسید. در سال ۲۰۰۷ بیماری دیگری شایع شد که رد آن به آزمایشگاهی می‌رسید که بر روی آن کار می‌کرد. عامل بیماری پا-و-دهان از خطرناک‌ترین عوامل بیماری‌زا محسوب می‌شد و نیازمند بالاترین درجه‌ی امنیت زیست‌شناختی بود. با این حال، این ویروس از یک لوله که درست نگهداری نشده بود، رخنه کرد و به فاضلاب این لابراتوار وارد شد. بعد از انجام تحقیقات،

جواز این آزمایشگاه دوباره تمدید شد، و در نتیجه کمتر از دو هفته‌ی بعد رخنه‌ی دیگری اتفاق افتاد.

به نظر من، سوابق این رخنه‌ها نشان می‌دهد که برای کار روی عوامل بیماری که خطر یک بیماری عالم‌گیر را در ابعاد آنفلوآنزای اسپانیایی یا بدتر از آن به دنبال دارند، حتی بالاترین درجه‌ی امنیت زیست‌شناختی نیز کافی نیست. اینکه آخرین رخنه‌ی تأییدشده‌ی رسمی از یک ساختمان مجهز به بالاترین درجه‌ی امنیت زیست‌شناختی سیزده سال پیش اتفاق افتاده است، به اندازه‌ی کافی دلگرم‌کننده نیست. مهم نیست که علت این موضوع کافی نبودن معیارها، بازرسی، عملکرد یا جریمه‌ها بوده است. آنچه مهم است فقدان سوابق کافی در این مورد است و عواملی چون عدم شفافیت و مسئولیت‌ناپذیری، وضع را خراب‌تر می‌کند. با وجود آزمایشگاه‌های مجهز به بالاترین درجه‌ی امنیت زیست‌شناختی کنونی، رخنه‌ی عامل بیماری عالم‌گیر به بیرون در طول زمان قطعی خواهد بود.

یکی از هیجان‌انگیزترین روندهای فناوری زیست‌شناختی دموکراتیک شدن سریع آن است، یعنی سرعت استفاده‌ی دانشجویان و غیر متخصصان از تکنیک‌های بسیار پیشرفته. وقتی گام جدیدی در این زمینه برداشته می‌شود، ذخیره‌ی افرادی که استعداد، آموزش، منابع و حوصله‌ی بازآفرینی آن را دارند به سرعت افزایش می‌یابد: از چند نفر از زیست‌شناسان بزرگ جهان، به افرادی که در این رشته دکترا دارند، به میلیون‌ها نفر با مدرک کارشناسی زیست‌شناسی.

پرورشی ژنوم انسان بزرگ‌ترین همکاری علمی در زیست‌شناسی تا زمان خود بود. سیزده سال وقت و ۵۰۰ میلیون دلار هزینه صرف این پروژه شد تا توالی کامل دی‌ان‌ای در ژنوم انسان تدوین شود. حال که تنها پانزده سال از آن زمان گذشته، توالی یک ژنوم می‌تواند با هزینه‌ی کمتر

چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟

از هزار دلار ثبت شود و این کار در یک ساعت قابل انجام است. فرایند معکوس آن نیز بسیار آسان‌تر شده است: با استفاده از خدمات آنلاین ترکیب دی‌ان‌ای، هر کسی می‌تواند توالی دی‌ان‌ای منتخب خود را بفرستد و سپس این شرکت‌ها آن را می‌سازند و برای او به آدرسش می‌فرستند. هر چند ترکیب دی‌ان‌ای هنوز گران است، قیمت آن در دو دهه‌ی گذشته هزار برابر کاهش یافته است و همچنان در حال کاهش است. نخستین استفاده از کریسپر و درایوهای ژنتیکی بزرگ‌ترین موفقیت‌های فناوری زیست‌شناختی در یک دهه بودند. اما تنها در طول دو سال، دانشجویان پیشرو که در رقابت‌های علمی شرکت می‌کردند، هر دوی این فناوری‌ها را به شکل موفقیت‌آمیزی به کار بردند. دموکراتیک‌سازی به این شکل نویدبخش سرمایه‌گذاری‌های فراوان در فناوری زیست‌شناختی است. اما با توجه به این که فناوری زیست‌شناختی می‌تواند به عنوان سلاحی کشنده مورد استفاده قرار گیرد، دموکراتیک‌سازی به معنای تکثیر وسیع آن نیز هست. با رشد ذخیره‌ی افرادی که می‌توانند به فناوری دسترسی داشته باشند، امکان وجود فردی در میان آن‌ها که نیت پلیدی داشته باشد افزایش می‌یابد. خوشبختانه تعداد افرادی که انگیزه‌ی تخریب جهان را دارند اندک است اما به هر حال چنین اشخاصی وجود دارند. شاید بهترین مثال فرقه‌ی آئوم شینریکیو در ژاپن باشد که بین سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۵ فعال و خواهان نابودی نوع بشر بود. این فرقه چند هزار نفر را به خود جذب کرد، از جمله کسانی که توانایی‌های پیشرفته‌ای در شیمی و زیست‌شناسی داشتند. این فرقه نشان داد که صرفاً نوعی ایده‌پردازی ضدانسانی نیست و حملات مهلک زیادی را به انجام رساند و در آن‌ها از گاز VX و سارین استفاده کرد. بیش از بیست نفر در این حملات کشته و هزاران نفر زخمی شدند. آن‌ها سعی کردند که سیاه‌زخم را به

نوعی سلاح تبدیل کنند اما موفق نشدند. وقتی دایره‌ی افرادی که بتوانند یک بیماری عالم‌گیر ایجاد کنند چنان گسترش یابد که شامل اعضای این قبیل گروه‌ها نیز باشد، چه خواهد شد؟ یا اعضای یک سازمان تروریستی یا حکومتی یاغی که می‌تواند برای باج‌گیری یا بازدارندگی نوعی سلاح انقراض جمعی تولید کند؟

بنابراین، اصلی‌ترین موارد بالقوه که خطر زیست‌شناختی وجودی برای ما به همراه دارند در دهه‌های آینده نتیجه‌ی فناوری خواهند بود، به ویژه خطر سوءاستفاده‌ی دولت‌ها و گروه‌های کوچک. اما این موضوعی نیست که جهان خوش‌خیالانه از خطرات آن ناآگاه مانده باشد. برتراند راسل در سال ۱۹۵۵ در مورد خطر انقراض ناشی از سلاح‌های زیست‌شناختی به انیشتین نامه نوشت. و در سال ۱۹۶۹ جاشوا لیدبرگ، برنده‌ی آمریکایی جایزه‌ی نوبل پزشکی این امکان را مطرح کرد: «من به عنوان یک دانشمند عمیقاً نگران ادامه‌ی مشارکت ایالات متحده‌ی آمریکا و دیگر ملت‌ها در ساخت سلاح‌های زیست‌شناختی هستم. این فرایند تمام آینده‌ی زندگی بشر در زمین را در خطر جدی قرار می‌دهد».

در واکنش به چنین هشدارهایی، هم اینک نیز کوشش‌هایی را در سطح ملی و بین‌المللی برای حفاظت از نوع بشر آغاز کرده‌ایم. اقداماتی از طریق سازمان‌های سلامت عمومی و معاهدات بین‌المللی در حال انجام است و شرکت‌های فناوری زیست‌شناختی و جامعه‌ی علمی نیز قوانینی خودخواسته تدوین کرده‌اند. اما آیا این‌ها کافی است؟

کار ملی و بین‌المللی در زمینه‌ی سلامت عمومی تا حدی ما را از بیماری‌های عالم‌گیر ساخته‌ی بشر حفظ می‌کند و زیرساخت‌های کنونی آن می‌تواند برای رسیدگی بهتر به این بیماری‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟

با این حال، این حفاظت حتی برای خطرات کنونی نامتوازن و ناکافی است.

به‌رغم اهمیت سلامت عمومی، بودجه‌ی اختصاص داده شده به این زمینه در جهان کم است و کشورهای فقیرتر همچنان در معرض آن قرار دارند که در برابر شیوع ناگهانی بیماری‌ها درمانده شوند. شرکت‌های فناوری زیست‌شناختی می‌کوشند که سویه‌ی تاریک دموکراتیک‌سازی این زمینه را محدود کنند. برای مثال، امکان ترکیب دی‌ان‌ای در فقدان هر نوع محدودیت ممکن است سبب شود که افراد مغرض از مانعی بزرگ در راه ایجاد عوامل بیماری‌زای مرگ‌بار به آسانی عبور کنند. این امکان شاید به آن‌ها اجازه دهد که به دی‌ان‌ای عوامل بیماری‌زای بیماری‌هایی همچون آبله که دسترسی به آن‌ها محدود است (و ژنوم آن‌ها به صورت آنلاین در دسترس است)، دست یابند و دی‌ان‌ای اصلاح شده‌ی را به وجود آورند که این عامل بیماری‌زا را خطرناک‌تر می‌کند. بنابراین، بسیاری از شرکت‌های ترکیب دی‌ان‌ای داوطلبانه می‌کوشند تا این خطر را کاهش دهند، و بر سفارش‌های خود نظارت می‌کنند تا شامل توالی‌های خطرناک نباشد. اما روش‌های نظارت کامل نیستند و تنها حدود ۸۰ درصد از سفارش‌ها را پوشش می‌دهند. این فرایند بسیار جای بهبود دارد و استدلال کافی برای اجباری کردن فرایند نظارت هم اکنون وجود دارد.

برای مدیریت دقیق خطرات زیست‌شناختی، می‌توانیم به جامعه‌ی علمی نیز نگاهی بیندازیم. بسیاری از پیشرفت‌های خطرناک که حکومت‌ها و گروه‌های کوچک می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند، نتیجه‌ی علم متن‌باز بوده است. و ما دیده‌ایم که علم می‌تواند خطر حوادث مهمی را در بر داشته باشد. جامعه‌ی علمی کوشش کرده که پژوهش‌های خطرناک خود را سازمان‌دهی کند اما در این کار موفقیت

زیادی به دست نیامده است. دلایل بسیاری وجود دارد که چرا این کار این قدر سخت است، از جمله این که دشوار می‌توان فهمید خط قرمز را کجا باید کشید، نهادهای مرجع مرکزی کافی برای این سازمان‌دهی واحد وجود ندارد، فرهنگ غالب، باز و آزاد بودن برای پیگیری هر نوع علاقه است و سرعت بالای علم معمولاً از توان حکومت‌ها پیشی می‌گیرد. شاید جامعه‌ی علمی بتواند بر این چالش‌ها غلبه کند و مدیریتی قوی برای خطرات جهانی ایجاد کند اما این کار نیازمند عزم کافی برای قبول تغییرات جدی در فرهنگ و شیوه‌ی حکمرانی در میان آن خواهد بود. مثلاً با موضوع امنیت در زمینه‌ی فناوری زیست‌شناختی باید طوری برخورد کرد که بیشتر شبیه رفتار ما در زمینه‌ی نیروی اتمی است. جامعه‌ی علمی باید پیش از آن که مصیبت به بار آید، این عزم را در خود به وجود آورد.

تهدید نوع بشر و چگونگی مواجهه با آن معرف دوران ماست. آفرینش سلاح‌های اتمی خطر واقعی انقراض نوع بشر را در قرن بیستم به وجود آورد. دلایل قوی وجود دارد که این خطر در این قرن بیشتر خواهد بود و با گذر هر قرن و پیشرفت فناوری افزایش خواهد یافت. از آن‌جا که خطر عوامل ضدانسانی از مجموع همه‌ی خطرات طبیعی بیشتر است، اکنون نوع بشر برای بازگشت از این مهلکه زمان محدودی دارد.

من ادعا نمی‌کنم که انقراض نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر پیشرفت علمی است، یا حتی نتیجه‌ی محتمل آن است. آن‌چه من ادعا می‌کنم این است که روندی مستحکم وجود دارد که قدرت بشر را افزایش می‌دهد و این قدرت به نقطه‌ای رسیده است که می‌تواند خطری جدی برای موجودیت خود ما نیز باشد. این که نسبت به این خطر چگونه واکنش نشان دهیم بر عهده‌ی خود ماست. من با فناوری هم مخالف نیستم.

چرا برای جلوگیری از بیماری‌های عالم‌گیر باید بدبینی پیشه کرد؟

فناوری نشان داده که برای بهبود وضعیت زندگی نوع بشر بسیار ارزشمند است.

مشکل بیش از آن‌که فناوری بیش از حد باشد فقدان فرزاندگی است. کارل ساگان این موضوع را چنین بیان کرده است: «بسیاری از خطراتی که با آن مواجه‌ایم در واقع از علم و فناوری سرچشمه می‌گیرند، اما اگر بنیادی‌تر نگاه کنیم، علت این موضوع آن است که قوی‌تر شده‌ایم اما فرزاندگی ما به همان نسبت رشد نکرده است. توانایی تغییر جهان که فناوری آن را به ما سپرده اکنون نیازمند میزانی از دقت و آینده‌بینی است که هرگز قبلاً از ما خواسته نشده بود.»

از آنجا که نمی‌توانیم بعد از انقراض دوباره به وضعیت قبل بازگردیم، نمی‌توانیم صبر کنیم تا چنین خطراتی به ما آسیب برسانند؛ ما باید پیش‌گیرانه عمل کنیم. و از آن‌جا که کسب فرزاندگی زمان می‌برد، باید هم اینک شروع کنیم.

فکر می‌کنم که احتمالاً از این دوران گذر خواهیم کرد. نه به این دلیل که چالش‌های ما ناچیزند بلکه به این دلیل که با آن‌ها مقابله خواهیم کرد. همین واقعیت که این خطرات از عملکرد بشر ریشه می‌گیرد به ما نشان می‌دهد که عملکرد بشر می‌تواند آن‌ها را رفع کند. تصور شکست‌خوردگی نه واقعی و نه سازنده است بلکه تنها نوعی پیش‌بینی خود متحقق‌کننده خواهد بود. برعکس، باید با این چالش‌ها با تفکر روشن و جدی مواجه شویم، و اجازه دهیم که تصویری از آینده‌ی مثبت بلندمدت ما که سعی در حفظ آن داریم، راهنمایمان باشد.

ما و کرونا؛ صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

آیا ویروس کرونا اقتصاد جهان را دگرگون می‌کند؟

فیلیپ کارلسون-سلزاک، مارتین ریوز، و پال سوارتز^۱
برگردان: فرهاد ثابتان

بازارهای مالی جهانی، که شیوع ویروس کووید-۱۹ در چین را تا حد زیادی نادیده گرفته بودند، به شیوع این بیماری در اروپا و خاور میانه شدیداً عکس‌العمل نشان دادند و به هراس از همه‌گیری این بیماری در سطح جهان انجامیدند. از آن زمان تا کنون تأثیر خطر این بیماری بر قیمت‌گذاری رده‌های گوناگونی از دارایی‌های مالی (اوراق قرضه، سهام، طلا، ارز، نفت، ...) آنچنان سخت رقم خورده که جای شکی برای بیم از رکود فراگیر اقتصادی در جهان به جا نگذاشته است.

در این میان، رهبران تجاری این پرسش‌ها را مطرح می‌کنند که آیا فروکش بازار نشانی از رکود آینده است، و در این صورت این رکود

۱. فیلیپ کارلسون سلزاک، مارتین ریوز و پال سوارتز اقتصاددانان ارشد شرکت مشاوره‌ی مدیریتی بوستون هستند. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی آنها با عنوان اصلی زیر است:

Philipp Carlsson-Szlezak, Martin Reeves and Paul Swartz, '[What Coronavirus Could Mean for the Global Economy](#)', *Harvard Business Review*, 3 March 2020.

کروناپی چقدر عمیق خواهد بود، چه سناریوهایی برای رشد و بهبود وجود خواهد داشت، و آیا بحران پیش رو تغییر ساختاری بلندمدتی را در بر خواهد داشت؟

واقعیت این است که پیش‌بینی‌ها و شاخص‌ها پاسخگوی این پرسش‌ها نیستند. در شرایطی که مسیر رشد این ویروس غیرقابل پیش‌بینی است، تخمین تولید ناخالص ملی، که حتی در آرام‌ترین شرایط به ندرت قابل اعتماد است، به همان اندازه با شک و تردید همراه خواهد بود که عکس‌العمل مصرف‌کنندگان و شرکت‌ها و یا گمانه‌زنی در باره تأثیرپذیری مهار بیماری. حتی یک شاخص هم وجود ندارد که به تنهایی بتواند پیامدهای اقتصادی کووید-۱۹ را به نحوی معتبر پیش‌بینی کند. راه دیگر اما این است که، با توجه به گستره و تنوع دارایی‌های گوناگون، علامت‌ها و اشاره‌های بازار به رکود و راهکارهای برون‌رفت از آن، و همچنین تاریخ بیماری‌های همه‌گیر و شوک‌های اقتصادی را به دقت دریابیم و از آن بینش لازم را برای آینده کسب کنیم.

بازارها به ما چه می‌گویند؟

فروکش بی‌رحمانه‌ی بازارهای مالی جهانی در هفته‌ی گذشته گویای این واقعیت است که اقتصاد جهان به سوی رکود پیش می‌رود. قیمت دارایی‌های امن به شدت افزایش یافته به طوری که نرخ اضافی سپرده (term premium) برای اوراق قرضه‌ی ملی دراز مدت در آمریکا به منفی ۱۱۶ کاهش یافته - که نشان می‌دهد سرمایه‌گذاران تا چه حد حاضرند مأمنی مانند اوراق قرضه‌ی ملی دولت آمریکا را برای دارایی‌های

آیا ویروس کرونا اقتصاد جهان را دگرگون می‌کند؟

خود هزینه کنند.^۱ در نتیجه الگوهای ریاضی‌ای که ریسک رکود اقتصادی را پیش‌بینی می‌کنند به وقوع آن احتمال بیشتری می‌دهند.

رکود ناشی از کرونا به چه شکل خواهد بود؟

هرچند پیش‌بینی رکود اقتصادی نمی‌تواند قطعی باشد، به‌ویژه اگر مبتنی بر احساسات سرمایه‌گذاران در بازار باشد، احتمال یا ریسکِ نوعی رکود واقعی است. ضعف اقتصادهای بزرگ، از جمله اقتصاد آمریکا، با کاهش سرعت رشد اقتصادی، افزایش یافته و کشورهایی که رشد اقتصادی‌شان گسترش داشته، اکنون قادر به مقابله با شوک‌های اقتصادی نیستند. در واقع، یک شوک برون‌زاد به اقتصاد آمریکا، در موقعیت ضعفی که در آن قرار دارد، بیشترین احتمال وقوع سناریوی رکود را رقم می‌زند.

رکودهای اقتصادی معمولاً به سه دسته تقسیم‌بندی می‌شوند:

- **رکودهای واقعی:** در اقتصاد کلاسیک این همان مرحله‌ی سیر نزولی چرخه‌ی اقتصادی بعد از سیر صعودی ناشی از افزایش سرمایه‌گذاری‌های تولیدی (در مقابل سرمایه‌گذاری‌های مالی) است. البته شوک‌های برون‌زاد شدید در عرضه و تقاضا - مانند جنگ، بلایای طبیعی، یا دیگر آشفتگی‌ها - هم می‌تواند رشد اقتصاد واقعی را انقباضی کند. به همین دلیل، کووید-۱۹ می‌تواند بزرگ‌ترین ضربه را به میزبان [اقتصادی خود] وارد کند.
- **رکود سیاسی:** هنگامی که سیاست بانک مرکزی نرخ بهره را نسبت به نرخ «متعادل» اقتصاد بسیار بالا نگه می‌دارد، بازارهای مالی و دادوستدهای اعتباری در مضیقه خواهند بود، و این سیاست با

۱. این شاخص معمولاً مثبت است که نشان می‌دهد بازده سرمایه‌گذاری در اوراق قرضه‌ی درازمدت بیشتر از بازده آن در اوراق قرضه‌ی کوتاه‌مدت است و این تفاوت به علت ریسکی است که با سرمایه‌گذاری‌های دراز مدت همراه است (مترجم).

اندک تأخیری به خفقان رشد اقتصادی منجر خواهد شد. البته این ریسک در موقعیت کنونی ناچیز است - خارج از آمریکا، نرخ بهره مدتی است که به پایین‌ترین حد خود رسیده و حتی منفی بوده، و این در حالی است که بانک مرکزی آمریکا با تعجب نرخ را نیم درصد کاهش داده است. با این واکنش سیاست مالی بانک مرکزی، وزاری مالی کشورهای عضو گروه ۷ نیز به حمایت مالی دولت از اقتصاد متعهد شده‌اند.

- **بحران مالی:** ناهماهنگی‌های مالی معمولاً به آرامی و در مدتی طولانی انباشته می‌شوند، و سپس به سرعت گسیخته شده و اول مؤسسات واسطه‌گر مالی را، و بعد از آن کل اقتصاد واقعی را مختل می‌کنند. این اختلال در سطح جهان متفاوت است اما مشکل است که بتوانیم خطر بحران‌های مالی در اقتصاد مهم آمریکا را درست شناسایی کنیم. بعضی مفسران اقتصادی به وجود حباب در بازار اعتبار بازرگانی (برای شرکت‌های بزرگ) اشاره می‌کنند که به میزانی چشمگیر، ولی با تفاوت بسیار ناچیز بین نرخ خرید و فروش وام، افزایش یافته است. اما مقایسه‌ی این تفسیر با نرخ زیر بهره‌ی ممتاز (subprime)^۱ در رکود اقتصادی سال ۲۰۰۷ بسیار دشوار است زیرا اعتبار بازرگانی شرکت‌های بزرگ نه هزینه‌ی رشد اقتصادی را تأمین می‌کند (چنانکه نرخ زیر بهره‌ی ممتاز در رکود قبل برای ساختمان‌سازی ایجاد کرد)، و نه قرضه‌ی ای است که در ترانزنامه‌ی بانک‌ها ثبت شود. هر دو عامل، هرچند

۱. این نرخ بهره‌ی است که بانک‌ها به مشتری‌های ممتاز خود (معمولاً شرکت‌های بسیار بزرگ) می‌دهند و از نرخ بهره در بازار کمتر است. در سال‌های قبل از رکود اقتصادی سال ۲۰۰۷، نرخ بهره در بازار به حدی پایین آمد که حتی زیر نرخ بهره‌ی ممتاز ارائه می‌شد و این نرخ بسیار پایین باعث رونق خرید و فروش املاک شد و قیمت خانه‌های مسکونی رو به افزایش گذاشت و حالت حبابی پیدا کرد. با در هم شکستن بازار اعتبار، قیمت املاک به شدت افت کرد و باعث بازپس‌گیری خانه‌های مسکونی گردید. (مترجم)

آیا ویروس کرونا اقتصاد جهان را دگرگون می‌کند؟

ریسک سیستماتیک لرزش در بازار اعتبار را محدود می‌کند ولی آن را از بین نمی‌برد. مشکل است که بتوان کووید-۱۹ را عاملی در ناهماهنگی مالی به‌شمار آورد اما فشار می‌تواند از طریق محدودیت در گردش نقدی، به‌ویژه در شرکت‌های کوچک و متوسط (SMEs)^۱ به وجود آید.

با توجه به این طبقه‌بندی، و به تاریخ، خبر خوب در باره «اقتصاد واقعی» این است که، رکودهای واقعی، هر چند منحصر به فرد، اما معمولاً خوش‌خیم‌تر از رکودهای سیاسی یا بحران‌های مالی هستند زیرا می‌توانند بالقوه شدید ولی اصولاً از شوک‌های گذرای تقاضا (یا عرضه) ناشی شوند. اما، در مقابل، رکودهای سیاسی می‌توانند بسیار شدید باشند. در واقع، رکود بزرگ اقتصادی (سال‌های ۱۹۳۰) احتمالاً به علت بزرگ‌ترین اشتباه سیاسی به وجود آمد. و بحران‌های مالی مهلک‌ترین نوع رکود را در بر دارند زیرا مشکلاتی ساختاری در اقتصاد ایجاد می‌کنند که تصحیح و ترمیم آن مدت مدیدی به طول می‌انجامد.

بهبود اقتصادی چطور ایجاد می‌شود؟

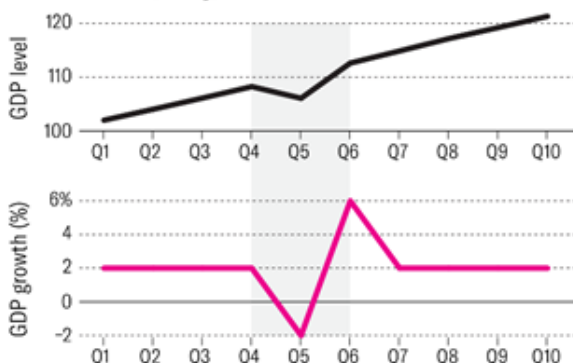
بازگشت به رشد اقتصادی بعد از کووید-۱۹ به چند عامل بستگی دارد، از جمله این که تا چه اندازه تقاضا به تعویق خواهد افتاد یا از بین خواهد رفت، یا این که آیا شوک وارده فقط نوسانی گذرا آنی است یا تغییری بلندمدت، یا این که خسارت‌های ساختاری در چه حدی هستند، و البته عوامل دیگر. بد نیست سه سناریوی کلی به شکل‌های V-U-L ترسیم کنیم.

1. Small and Medium Enterprises

Economic Shock: 3 Scenarios

A V-shaped scenario depicts a classic economic shock, where growth eventually rebounds. In a U-shaped scenario, there is some permanent loss of output after the initial shock. An L-shaped scenario signals real structural damage, with a significant impact on growth.

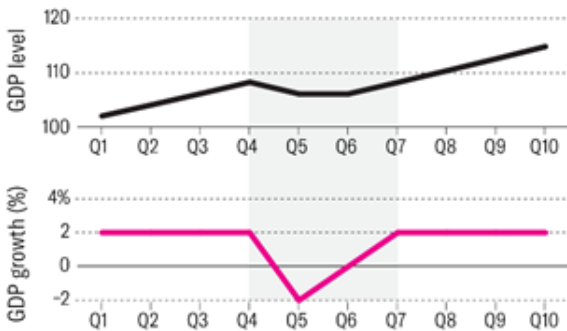
“V” scenario (likely)



- شکل V: این سناریو شوک «کلاسیک» اقتصاد واقعی را نشان می دهد، یعنی جابه جایی (موقت) تولید و بازگشت نهایی به رشد. در این سناریو، میزان (قوت) رشد سالیانه در نهایت شوک وارده را کاملاً در خود حل می کند. هرچند که این سناریو، در بحبوحه ی تیرگی اوضاع کنونی، کمی خوش بینانه به نظر می رسد ولی فکر می کنیم این امکان پذیر است.

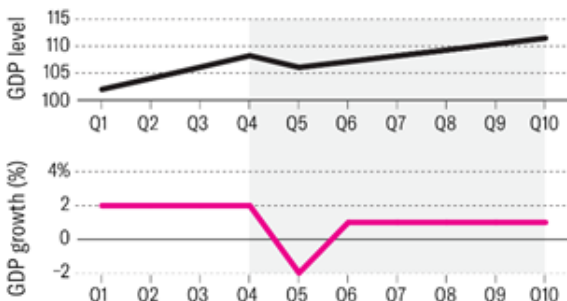
آیا ویروس کرونا اقتصاد جهان را دگرگون می‌کند؟

“U” scenario (plausible)



- شکل U: این سناریو عضو زشت‌روی خانواده‌ی V است - یعنی شوک پابرجا خواهد ماند، و در حالی که رشد قبل از رکود بالاخره ادامه خواهد یافت، ولی زیان‌های جبران‌ناپذیری به اقتصاد وارد خواهد آمد. آیا این سناریو با وجود کووید-۱۹ امکان‌پذیر است؟ صددردصد، ولی باید قبل از آن شواهدی دال بر زیان‌های واقعی در اقتصاد ببینیم و این را به عنوان معیاری اولیه برای مقایسه‌های بعد به‌شمار آوریم.

“L” scenario (unlikely)

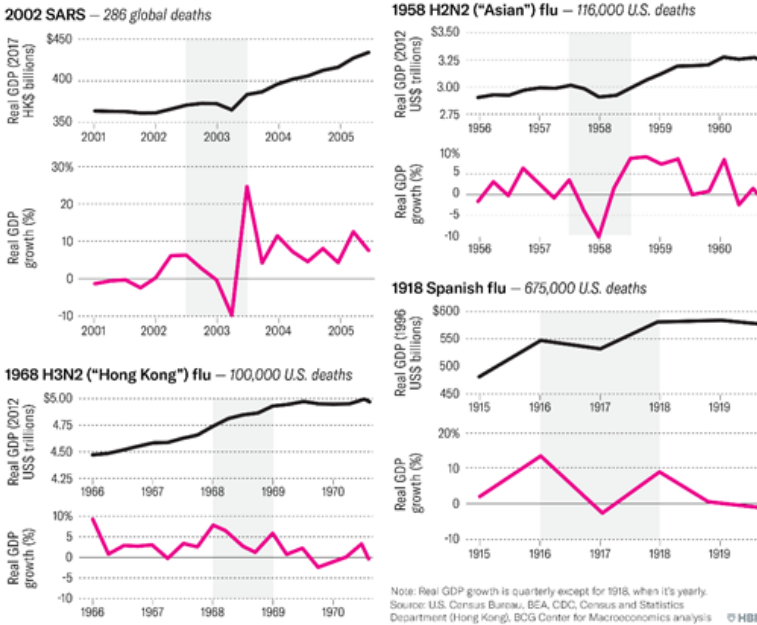


Source: BCG Center for Macroeconomics analysis



- شکل L: این سناریو فامیل خیلی زشت و فرومایه‌ی خانواده‌ی V و U است. برای تحقق این سناریو، باید باور کنیم که کووید-۱۹ قدرت این را دارد که زیان‌های ساختاری مهمی به اقتصاد وارد آورد، مانند از بین بردن چیزی در زنجیره‌ی عرضه در اقتصاد – از جمله بازار کار، ایجاد سرمایه، یا آنچه که به کارآیی اقتصاد مربوط باشد. تصور چنین سناریویی، حتی با پیش‌فرض‌های بدبینانه، مشکل است.

Prior Epidemics Were All V-Shaped



مجدداً بد نیست به تاریخ بنگریم و تأثیر بالقوه‌ی کووید-۱۹ را به‌طور تجربی ارزیابی کنیم. در واقع، رکودهای شکل V دامنه‌ی تجربی شوک‌های قبل را در انحصار دارد، از جمله اپیدمی‌هایی مانند سارس (SARS)

آیا ویروس کرونا اقتصاد جهان را دگرگون می‌کند؟

آنفلوآنزای هنگ‌کنگی (H3N2) در سال ۱۹۶۸، آنفلوآنزای آسیایی (H2N2) در سال ۱۹۵۸، و آنفلوآنزای اسپانیایی در سال ۱۹۱۸.

آیا کووید-۱۹ پیامدهای ماندگاری در اقتصاد به‌جا خواهد گذاشت؟
برای درک این مطلب باید سازوکار انتقال این بحران بهداشتی به اقتصاد را بررسی کنیم.

اگر طبقه‌بندی رکودهای اقتصادی به ما می‌گویند که ویروس به کدام بخش اقتصاد حمله می‌کند، بررسی مجاری انتقال به ما نشان می‌دهد که این ویروس چطور کنترل اقتصاد را به‌دست می‌گیرد. این بسیار حائز اهمیت است زیرا این بررسی پیامدها و راه‌حل‌های متفاوتی تجویز می‌کند. سه مجرای احتمالی انتقال (ویروس به اقتصاد) وجود دارد:

- **ضربه‌ی غیرمستقیم به اطمینان اقتصادی (اثر ثروت):** در اقتصاد کلاسیک نحوه‌ی انتقال شوک‌های برون‌زاد به اقتصاد واقعی از طریق بازارهای مالی (با به‌طور کلی‌تر شرایط مالی) است - یعنی این بازارها خود بخشی از مشکل می‌شوند. با درهم‌ریختن بازار و انقباض ثروت خانوارها، میزان پس‌انداز خانوارها بالا، و میزان مصرف پایین می‌رود. این تأثیر می‌تواند بسیار پر قدرت باشد، به‌ویژه در اقتصادهای پیشرفته (مانند آمریکا) که امکان مواجهه‌شدن با خطر از دست‌دادن دارایی‌های خالص زیاد است. تأثیر این نوع شوک هم با شیب زیاد و هم با شیب پی‌وقفه همراه است (یعنی بازاری خرس‌مشرب و رو به افول، و نه بازاری که حبابی را بشکند و سپس اصلاح شود).
- **ضربه‌ی مستقیم به اطمینان مصرف‌کننده:** هر چند ساز و کار بازارهای مالی و شاخص اطمینان مصرف‌کننده با هم هماهنگی نزدیک دارند، داده‌های بلندمدت نشان می‌دهد که این شاخص می‌تواند حتی در شرایطی که بازار روند صعودی دارد کاهش یابد. به نظر می‌رسد که

کووید-۱۹ ضربه‌ی بسیار شدیدی به میزان اطمینان مصرف‌کننده وارد کند، آنها را در خانه نگه دارد، از مصارف احتیاطی باز دارد، و آنها را نسبت به آینده بدبین کند.

- **شوک عرضه:** دو مجرای بالا شوک‌های وارد بر تقاضا است ولی خطر انتقال دیگری در راستای اختلال در عرضه وجود دارد. با توقف تولید و از کارافتادگی اجزایی از زنجیره‌ی عرضه، وقفه در تولید به معضل تبدیل می‌شود، تولید باز می‌ایستد، و مرخصی‌ها و اخراج‌ها آغاز می‌شود. هرچند تفاوت‌های فاحشی در بخش‌های تولیدی اقتصاد و صنایع به وجود می‌آید. اما، به گمان ما، در اقتصادی مانند آمریکا، فقط بحرانی بسیار طولانی می‌تواند به گونه‌ی مؤثری بر این روند تأثیر بگذارد. نسبت به شوک وارده به تقاضا، به نظر ما شوک عرضه ثانویه و کم‌اهمیت خواهد بود.

رکودهای اقتصادی عمدتاً ادواری هستند تا ساختاری. اما مرز بین این دو آنقدر روشن و شفاف نیست. توضیح آنکه، بحران مالی جهانی (بحران سال‌های ۲۰۰۷) رویداد ادواری بسیار بدی در آمریکا به وجود آورد اما با جلوه‌های ساختاری همراه بود. اقتصاد به بهبود بازگشت ولی بی‌ثباتی و اتکای مالی در واحد خانوار اقتصادی به پدیده‌ای بلندمدت تبدیل شد - یعنی توانایی و تمایل خانوارها به وام‌گیری به گونه‌ای ساختاری ضربه خورد؛ و عوارض جانبی این تغییر ساختاری این است که اکنون برای بانک مرکزی بسیار دشوارتر است که با کاهش نرخ بهره‌ی کوتاه‌مدت از شدت رکود بکاهد.

آیا کووید-۱۹ میراثی ساختاری به جا خواهد گذاشت؟ به روایت تاریخ، اقتصاد جهانی، بعد از بحران بزرگی مانند کووید ۱۹، به احتمال زیاد و از جهاتی مهم، دنیای دیگری خواهد بود.

آیا ویروس کرونا اقتصاد جهان را دگرگون می‌کند؟

- **میراث اقتصاد خُرد:** بحران‌هایی مانند بیماری‌های همه‌گیر می‌توانند فناوری‌ها و روش‌های تجاری بدیعی را شکوفا کنند. اغلب شیوع بیماری سارز در سال ۲۰۰۳ را عامل موفقیت تجارت آنلاین در چین و سرعت ترقی شرکت علی‌بابا می‌دانند. با تعطیلی مدارس در ژاپن و احتمالاً در آمریکا و بازارهای دیگر، آیا امکان دارد که تدریس از راه دور به نوآوری بی‌سابقه‌ای تبدیل شود؟ افزون بر این، آیا روش‌هایی که برای پیش‌گیری از بحران کرونا از طریق تلفن‌های هوشمند در وهان اتخاذ شده عملاً نشان نداده‌اند که ابزار توانا و پر قدرتی برای بهداشت عمومی هستند؟

- **میراث اقتصاد کلان:** تا کنون به نظر می‌رسد که این ویروس پیشرفت به‌سوی یک نظام غیرمتمرکز ارزش افزوده‌ی زنجیره‌ای در جهان را تسریع می‌کند - اصولاً این ویروس یک بُعد زیست‌شناختی را به نیروهای سیاسی و تشکیلاتی‌ای که قبل از سال ۲۰۱۶ الگوهای ارزش زنجیره‌ای را به سوی نظامی ازهم‌پاشیده سوق می‌دادند، اضافه می‌کند.
- **میراث سیاسی:** در حالی که این ویروس توانایی نظام‌های گوناگون سیاسی برای محافظت از جمعیت کشورشان را محک می‌زند، پیامدهای سیاسی این بحران را نباید از دیدگاهی جهانی نادیده گرفت. این بحران می‌تواند نهادهای شکننده را برملا کند و به جابجایی سیاسی دامن بزند. کووید-۱۹، بسته به مدت زمان شیوع و شدت‌اش، می‌تواند انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را نیز تحت تأثیر قرار دهد. در سطح روابط چندجانبه، شاید بتوان این بحران را فراخوانی برای همکاری بیشتر، یا بالعکس نیروی برای گسست هر چه بیشتر دو قدرت ژئوپولیتیک از یکدیگر انگاشت.

رهبران، در رابطه با ریسک اقتصادی چه باید بکنند؟

می‌توان به شکل‌های زیر از بازارهای مالی و تاریخ شوک‌های اقتصادی توأم با این بحران درس گرفت:

- به پیش‌بینی‌ها وابسته نباشیم. سرمایه‌گذاری در بازارهای مالی اکنون با بی‌اطمینانی و شک و تردید بسیاری روبروست. سناریوهای موجود طیف گستره‌ای دارند و هر شرکتی باید آنها را بررسی کند.
- به بازارهای مالی اجازه ندهید که قضاوت شما را در باره‌ی کاری که می‌کنید خدشه‌دار کند.
- به علائم اطمینان مصرف‌کننده توجه کنید، به آنچه که درون شما حکم می‌کند اعتماد کنید، و بیاموزید که چگونه از داده‌های شرکت خود به عنوان اهرمی برای سنجش بینش خود استفاده کنید. پیامدهای این بحران برای همه‌ی شرکت‌ها یکسان نیست، و تصمیمات شما مختص صنعتی است که در آن کار می‌کنید.
- برای بهترین سناریو برنامه‌ریزی کنید و برای گذر این بحران از بدترین مسیر آماده باشید. فراموش نکنید که بهبود به شکل V، هم از لحاظ نظری و هم از نظر تجربی، سناریوی شدنی است اما اجازه ندهید که این دیدگاه شما را نسبت به این اوضاع بی‌تفاوت کند.
- بی‌درنگ به دوران بعد از بحران بیندیشید. ببینید که میراث اقتصاد کلان و اقتصاد خرد کووید-۱۹ چه خواهد بود؟ چه فرصت‌ها و چالش‌هایی به‌وجود خواهد آمد؟
- در نظر داشته باشید که چگونه با دنیای پس‌ابحران مواجه می‌شوید. آیا می‌توانید جزو گروهی باشید که به سرعت به فناوری جدید و فرایندهای بدیع روی می‌آورد؟ آیا در نهایت می‌توانید در مصیبتی که به‌وجود آمده فایده و تفوقی برای شرکت خود، مشتری خود، و جامعه‌ی خود بیابید؟

با ناسیونالیسم نمی‌توان بر بحران جهانی ویروس کرونا غلبه کرد

گوردون براون^۱
برگردان: عرفان ثابتی

می‌شد که این طور نشود اما یکی از فجیع‌ترین هفته‌ها در تاریخ پزشکی دنیا و اقتصاد جهان در حالی پایان یافته که کشورها یکی پس از دیگری به دامن ناسیونالیسم پناه برده‌اند. آن‌ها دارند تک‌تک و هر یک به شیوه‌ی خود با ویروس کرونا مبارزه می‌کند.

بی‌تردید، هر کشوری بر نظام درمانی خاص خود متکی است، به‌درستی خبرگان پزشکی خود را ارج می‌نهد و در مرحله‌ی متفاوتی با این بیماری دست در گریبان است. اما چرا هنوز از هیچ پروژه‌ی پزشکی جهانی هماهنگی - شبیه به پروژه‌ی منتهن در زمان جنگ جهانی دوم - خبری

۱. گوردون براون فارغ‌التحصیل دوره‌ی دکترای تاریخ از دانشگاه ادینبورو و نخست وزیر پیشین بریتانیا (۲۰۱۰-۲۰۰۷) است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Gordon Brown, '[In the coronavirus crisis, our leaders are failing us](#)', *The Guardian*, 13 March 2020.

نیست، پروژه‌ای که همه‌ی منابع جهانی موجود را برای کشف واکسن ویروس کرونا و تسریع درمان بسیج کند؟ چرا در حالی که این بیماری بیش از ۱۰۰ کشور را در کام خود فروبرده، هیچ رهیافت جهانی منسجم و یکپارچه‌ای نه تنها در زمینه‌ی ردیابی، آزمایش و سفر بلکه درباره‌ی یادگیریِ علنی از یکدیگر در مورد مزایای نسبی قرنطینه و فاصله‌گیری اجتماعی وجود نداشته است؟ چرا به‌رغم خطر حی و حاضر رکود جهانی، دولت‌ها و بانک‌های مرکزی در پی ارائه‌ی نوعی پاسخ اقتصادی جهانی برنیامده‌اند؟

در عوض، دنیا متشتت و متفرق و بی‌رهبر است و همه از میل به تکروری رنج می‌بریم: دولت چین ابتدا در ووهان به پنهان‌کاری متوسل شد و جامعه‌ی جهانی را با تأخیر مطلع کرد؛ سازمان بهداشت جهانی با فرمانبرداری [از چین] اعلام کرد که این بحران «جزئی» است؛ و حتی وقتی در ۳۰ ژانویه عذرخواهی کرد و از «وضعیت اضطراری بین‌المللی» سخن گفت، باز هم توصیه‌های درهم‌برهم و گیج‌کننده‌ی درباره‌ی سفر به کشورهای مختلف ارائه کرد.

قبلاً می‌گفتند که خاندان بوریون هرگز از اشتباهات خود عبرت نمی‌گیرند. چند صد سال بعد از آن‌ها، هنوز به نظر می‌رسد که رهبران کشورها از بحران‌ها، از شیوع سارس و ابولا گرفته تا سقوط بازارهای مالی، درس نمی‌گیرند و نمی‌فهمند که مشکلات جهانی به پاسخ‌های جهانی، و نه صرفاً محلی و ملی، احتیاج دارد.

در نخستین روزهای نخست وزیری‌ام در سال ۲۰۰۷، دولت کارگر مجبور شد به سرعت یکی پس از دیگری با مشکلاتی نظیر یک حمله‌ی تروریستی بین‌المللی، سیل، شیوع تب برفکی، آنفلوآنزای مرغی و نخستین ورشکستگی بانکی بحران مالی جهانی دست و پنجه نرم کند. لنین می‌گوید «دهه‌هایی هست که هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد، و هفته‌هایی

با ناسیونالیسم نمی‌توان بر بحران جهانی ویروس کرونا غلبه کرد

هست که به اندازه‌ی چند دهه پرحادثه‌اند.» این مشکلات متوالی به من آموخت که زمام امور به سرعت از دست دولت‌ها خارج می‌شود مگر این که بی‌درنگ همه‌ی موانع را از میان بردارند و به علت اصلی مشکل پی‌برند، و بعد قاطعانه و با عزم جزم اقدام کنند.

در اکتبر ۲۰۰۸، چند روز پس از ورشکستگی بانک لیمن برادرز، بانک‌های ورشکسته، که بدون سرمایه نظام سرمایه‌داری را چرخانده بودند، ملی شدند و سرمایه‌ی آن‌ها دوباره تأمین شد. معلوم است که چه درسی باید گرفت: می‌توان نرخ‌های بهره و مالیات حقوق‌ها را کاهش داد و نیروی خود را صرف پرداختن به عواقب بحران کرد. اما موفقیت تنها در صورتی به دست می‌آید که بتوان این اعتماد را ایجاد کرد که پاسخ پزشکی مشخصی برای این وضعیت اضطراری جهانی داریم.

اما بحران مالی جهانی در عین حال به من آموخت که علاوه بر تحلیل‌ها و توصیه‌های سازمان‌های خبره‌ای مثل صندوق بین‌المللی پول و سازمان بهداشت جهانی، در هر قاره به رهبران سیاسی‌ای نیاز داریم که نه تنها شجاعت رهبری بلکه شهامت همکاری با یکدیگر داشته باشند. و بهترین راه برای انجام این کار نوعی گردهمایی جهانی است که در آن بتوان بر سر تصمیم‌ها توافق کرد. در سال ۲۰۰۸، این اتفاق در اجلاس رهبران کشورهای عضو گروه ۲۰ رخ داد. در این صورت، این تصمیمات نفوذ و مشروعیت خواهد داشت.

اما این بار کدام گفت‌وگوی عمیقی میان بازیگران اصلی جهان. شی جین پینگ، دونالد ترامپ و مون جائه این (رؤسای جمهور چین، آمریکا و کره‌ی جنوبی) و جوزپه کونته (نخست وزیر ایتالیا). انجام شده تا از آموخته‌های یکدیگر درباره‌ی محدودیت‌های مسافرتی، قرنطینه‌ها و فاصله‌گیری اجتماعی بهره‌برند؟ آزمایش ابتلا به ویروس کرونا را در نظر بگیرید: هر چند بریتانیا در این زمینه از آمریکا بسیار جلوتر است

اما تا ۱۰ مارس تعداد آزمایش‌ها در بریتانیا کمتر از نصف ایتالیا و کمی بیش از یک‌دهم کره‌ی جنوبی بود. ما در مورد آزمایش‌های بیماران که به چین، ایتالیا و کره‌جنوبی سفر نکرده بودند، گند عمل کردیم اما آیا نمی‌توانستیم از تصمیم چین مبنی بر آزمایش حتی کم‌اهمیت‌ترین موارد درس بگیریم؟ تأخیر در انجام آزمایش نشان می‌دهد که چرا به طور فزاینده نسبت به ایمنی خود نگران‌ایم: به‌رغم مهارت پزشکان بریتانیایی، به نظر می‌رسد که دولت از ویروس کرونا عقب مانده است.

البته ایده‌ی همکاری جهانی و برگزاری اجلاس «مجازی» کشورهای عضو گروه ۲۰. با ملی‌گرایی پوپولیستی مبتنی بر شعارهای «اول آمریکا»، «اول چین»، «اول هند» و «اول روسیه» که دنیای ما را دچار تفرقه کرده است، جور در نمی‌آید. از زمان اوج همکاری بین‌المللی در سال ۲۰۰۹، ناسیونالیست‌ها روزبه‌روز قوی‌تر شده‌اند. دیوار ساخته‌اند، مرزها را بسته‌اند، مهاجران را سرکوب کرده‌اند و تعرفه وضع کرده‌اند. آنچه ابتدا ناسیونالیسم طرفدار حمایت از محصولات داخلی بود به نوعی یک‌جانبه‌گرایی ستیزه‌جویانه‌ی «ما علیه آن‌ها» تبدیل شده است. تمایل ما به همکاری دارد نسبت معکوسی با نیازمان به همکاری پیدا می‌کند. این انزواجویی کوتاه‌بینانه سبب شده تا سازمان‌های بین‌المللی از منابع کافی برای مبارزه با بیماری عالم‌گیر کنونی محروم باشند. این امر به‌ویژه در مورد سازمان بهداشت جهانی صادق است که مسئولیت‌هایش بیش از پیش افزایش یافته بی آن‌که از امکانات مالی برای انجام این مسئولیت‌ها بهره‌مند باشد. در واقع، به‌رغم برخی نوآوری‌های ستودنی پس از ابولا. از جمله ایجاد صندوق جدیدی برای تهیه‌ی واکسن. در حوزه‌ی تحقیق و توسعه‌ی پزشکی و برنامه‌ریزی برای حوادث احتمالی با کسری بودجه‌ای ۹ میلیارد دلاری مواجه‌ایم.

با ناسیونالیسم نمی‌توان بر بحران جهانی ویروس کرونا غلبه کرد

متأسفانه رهبران یا مثل الان هول می‌کنند یا تا پیش از وقوع فاجعه بی‌توجهی و غفلت می‌کنند.

افزون بر این، این ناسیونالیسم «ما علیه آن‌ها» به مسئولیت‌گریزی دامن زده است و دولت‌های تحت فشار اشتباهات خود را به گردن دیگران می‌اندازند و مسئولیت نمی‌پذیرند. اما ایدئولوژی «هر کسی باید به فکر خود باشد» عملی نیست زیرا سلامتی هر یک از ما ناچار به سلامتی همه‌ی ما بستگی دارد.

در بحران مالی، دولت‌ها با کاهش هماهنگ نرخ بهره در دنیا، مشوق‌های مالی، مبادلات ارزی، و رفع محدودیت‌های تجاری دست به دست هم دادند. یک دهه‌ی بعد، ناسیونالیسم فزاینده احتمالاً از همکاری بانک‌های مرکزی و رفع محدودیت‌های تجاری جلوگیری خواهد کرد. علاوه بر این، اکنون نرخ بهره آن قدر پایین است که جای زیادی برای اتخاذ سیاست‌های پولی باقی نمانده است. حالا دارد بیش از پیش معلوم می‌شود که بانک‌های مرکزی جهان که در ۱۰ سال گذشته تقریباً مهم‌ترین بازیگران دنیا بوده‌اند، هم‌چون پادشاهی برهنه‌اند.

به عقیده‌ی من دولت‌های جهان هنوز می‌توانند پاسخی جهانی بدهند. تک‌تک کشورها باید نسبت به رفع موانع موجود در زنجیره‌ی عرضه‌ی کالا متعهد شوند؛ آماده باشند که تعرفه‌ها را کاهش دهند (نه این که بر آن‌ها بیفزایند، همان چیزی که تعجیل در برگزیت شاید به آن بینجامد)، اعتبارات را تمدید کنند و اجازه‌ی دیرکرد در پرداخت مالیات‌ها را صادر کنند، همان کاری که دولت بریتانیا به درستی انجامش را به صاحبان کسب‌وکارها وعده داده است؛ و پرداخت پیش از موعد کمک‌های مالی به کارگرانی را که خانه‌نشین می‌شوند یا ساعت‌های کاری‌شان کاهش می‌یابد تضمین کنند. و در مواردی که بعضی از کشورها

استطاعت انجام چنین کارهایی را نداشته باشند باید، مثل سال ۲۰۰۹، از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول خواست تا به آن‌ها کمک کنند. اما شوک اقتصادی کنونی. گسست در زنجیره‌ی بین‌المللی عرضه‌ی کالا و، به زودی، دورکاری اجباری میلیون‌ها نفر. تفکر نوآورانه‌ای را می‌طلبد که با زمانه‌ی دیجیتال ما سازگارتر است. سیاستی صنعتی، به پشتوانه‌ی قدرت مالی، می‌تواند انقلاب فعلی محیط کار را تسریع کند: از اتخاذ تصمیم‌های تجاری از طریق کنفرانس تلفنی گرفته تا تمهید و تأمین آموزش، بهداشت و دیگر خدمات آنلاین. به این ترتیب، می‌توان به میلیون‌ها نفر اجازه داد که به کار، تحصیل، اداره‌ی زندگی و امرار معاش از خانه ادامه دهند.

اما هیچ نوآوری فردی‌ای جایگزین اعلانی جمعی نخواهد شد، اعلانی مبنی بر این که دولت‌های دنیا با همکاری یکدیگر از هیچ کوششی دریغ نخواهند کرد. ویروس کرونا نه آخرین بیماری عالم‌گیر خواهد بود و نه بدترین آن‌ها. اما اگر در دهه‌ی ۱۹۴۰ پروژه‌ی منهن تن توانست گروهی از مردم را برای تولید مرگبارترین سلاح در تاریخ بشر دور هم جمع کند، بی‌تردید در قرن بیست و یکم می‌توانیم برای نجات زندگی و امرار معاش میلیون‌ها نفر با یکدیگر متحد شویم. در دوران «طرح تازه»ی روزولت می‌گفتند چیزی برای ترسیدن جز خودِ ترس وجود ندارد؛ شاید امروز نتوان این حرف را تکرار کرد اما بازبایی اعتماد به آینده تنها با اقدامات بین‌المللی شجاعانه‌ای ممکن است که امروز اعتماد بیافریند.

بدون اعتماد و همبستگی جهانی بر ویروس کرونا غلبه نخواهیم کرد

یووال نوح هراری^۱
برگردان: عرفان ثابتی

بسیاری از مردم شیوع ویروس کرونا را به گردن جهانی شدن می‌اندازند، و می‌گویند که تنها راه جلوگیری از تکرار چنین اتفاقاتی جهانی زدایی از دنیا است. دیوار بسازید، مسافرت را محدود کنید، تجارت را کاهش دهید. با وجود این، هر چند قرنطینه‌ی کوتاه‌مدت برای جلوگیری از این بیماری همه‌گیر لازم است، انزوای بلندمدت به فروپاشی اقتصادی خواهد انجامید و در عمل ما را از بیماری‌های مُسری محافظت نخواهد کرد. نتیجه کاملاً برعکس خواهد شد. پادزهر واقعی بیماری‌های واگیردار نه جدایی بلکه همکاری است.

۱. یووال نوح هراری استاد تاریخ در دانشگاه عبری اورشلیم در اسرائیل و نویسنده‌ی کتاب‌های پر فروش انسان خردمند، انسان خداگونه و ۲۱ درس برای قرن بیست و یکم است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Yuval Noah Harari, '[In the Battle Against Coronavirus, Humanity Lacks Leadership](#)', *Time*, 15 March 2020.

بیماری‌های همه‌گیر مدت‌ها پیش از دوران کنونی جهانی‌شدن میلیون‌ها نفر را کشتند. در قرن ۱۴ خبری از هواپیما و کشتی تفریحی نبود اما طاعون در کمی بیش از یک دهه از آسیای شرقی تا اروپای غربی گسترش یافت و بین ۷۵ تا ۲۰۰ میلیون نفر-یعنی بیش از یک چهارم از جمعیت اروپا و آسیا-را از بین برد. در انگلستان ۴۰ درصد از مردم جان خود را از دست دادند. نیمی از جمعیت صد هزار نفری فلورانس از بین رفت. در مارس ۱۵۲۰ یک فرد ناقل آبله-فرانسیسکو دو آگوئیا- وارد مکزیک شد. در آن زمان، هیچ قطار، اتوبوس یا حتی خری در آمریکای مرکزی وجود نداشت. با این همه، تا دسامبر همان سال آبله در سراسر آمریکای مرکزی شایع شده بود و بنا به بعضی تخمین‌ها نزدیک به یک سوم از جمعیت را از بین برد.

در سال ۱۹۱۸ نوعی آنفلوانزای فوق‌العاده مُسری تنها در چند ماه تا دورترین نقاط دنیا گسترش یافت. این ویروس نیم میلیارد نفر- بیش از یک چهارم از جمعیت دنیا- را مبتلا کرد. تخمین می‌زنند که این ویروس ۵ درصد از جمعیت هند را از بین برد. در جزیره‌ی تاهیتی ۱۴ درصد و در ساموا ۲۰ درصد از مردم جان خود را از دست دادند. در مجموع این بیماری همه‌گیر در مدتی کمتر از یک سال ده‌ها میلیون- و شاید نزدیک به ۱۰۰ میلیون- نفر را از بین برد. به عبارت دیگر، تعداد کسانی که بر اثر ابتلا به آنفلوانزا جان باختند بیش از مقتولان دوره‌ی چهار ساله‌ی جنگ جهانی اول بود.

در یک قرن بعد از سال ۱۹۱۸ آمیزه‌ای از رشد جمعیت و بهبود حمل و نقل سبب شد که بشر بیش از پیش نسبت به بیماری‌های همه‌گیر آسیب‌پذیر شود. در مقایسه با فلورانس قرون وسطی، کلان‌شهرهای مدرنی مثل توکیو یا مکزیکو سیتی محل بسیار مساعدتری برای عوامل بیماری‌زا هستند، و شبکه‌ی حمل و نقل کنونی بسیار سریع‌تر از سال

بدون اعتماد و همبستگی جهانی بر ویروس کرونا غلبه نخواهیم کرد

۱۹۱۸ است. یک ویروس می‌تواند در کمتر از ۲۴ ساعت از پاریس به توکیو و مکزیکو سیتی برسد. بنابراین، باید انتظار داشته باشیم که در جهنمی آکنده از بیماری‌های واگیردار زندگی کنیم، و این بیماری‌ها یکی پس از دیگری ما را مبتلا کنند.

با وجود این، در عمل هم میزان وقوع و هم میزان تأثیر بیماری‌های همه‌گیر به طرز چشمگیری کاهش یافته است. به‌رغم شیوع بیماری‌های مهلکی مثل ایدز و ابولا، در قرن بیست و یکم درصد کسانی که بر اثر ابتلا به بیماری‌های همه‌گیر جان خود را از دست می‌دهند بسیار کمتر از هر زمان دیگری پس از عصر حجر است. این امر ناشی از آن است که بهترین سازوکار دفاعی انسان در برابر عوامل بیماری‌زا نه انزوا بلکه اطلاعات است. علت پیروزی انسان در نبرد با عوامل بیماری‌زا این بوده که عوامل بیماری‌زا بر جهش‌های کورکورانه تکیه می‌کنند اما پزشکان از تحلیل علمی اطلاعات بهره می‌برند.

پیروزی در جنگ علیه عوامل بیماری‌زا

وقتی در قرن ۱۴ طاعون شایع شد، مردم نمی‌دانستند که علتش چیست و چطور می‌توان با آن مقابله کرد. تا پیش از دوران مدرن، انسان‌ها معمولاً بیماری‌ها را به گردن خشم خدایان، اهریمنان یا هوای بد می‌انداختند و به ذهن‌شان هم خطور نمی‌کرد که چیزی به اسم باکتری یا ویروس وجود داشته باشد. مردم به فرشته و پری عقیده داشتند اما فکر نمی‌کردند که یک قطره آب ممکن است حاوی لشگری از مهاجمان خونریز باشد. بنابراین، وقتی طاعون یا آبله شایع می‌شد، بهترین چیزی که به فکر مسئولان می‌رسید این بود که مراسم دعای دسته‌جمعی برای خدایان یا قدیسان برگزار کنند. اما این کار بی‌فایده بود.

در واقع، وقتی مردم برای دعای دسته‌جمعی دور هم جمع می‌شدند این امر اغلب به شیوع بیماری می‌انجامید.

در قرن گذشته، دانشمندان، پزشکان و پرستاران در سراسر جهان اطلاعات خود را یک‌کاسه کردند و با همکاری یکدیگر توانستند به سازوکار بیماری‌های همه‌گیر و روش‌های مقابله با آنها پی‌برند. نظریه‌ی تکامل توضیح می‌داد که بیماری‌های جدید چرا و چگونه به وجود می‌آیند و بیماری‌های قدیمی چرا و چطور مهلک‌تر می‌شوند. ژنتیک به دانشمندان اجازه داد که از دستورالعمل عوامل بیماری‌زا سر درآورند. آدم‌های قرون وسطی هیچ‌وقت به علت طاعون پی‌نبردند اما تنها دو هفته طول کشید تا دانشمندان ویروس کرونای جدید را شناسایی کنند، به توالی ژنومش پی‌برند و آزمایش مطمئنی برای تشخیص مبتلایان ایجاد کنند.

وقتی دانشمندان به علل بیماری‌های همه‌گیر پی‌بردند، مبارزه با آنها بسیار آسان‌تر شد. واکسن‌ها، آنتی‌بیوتیک‌ها، بهبود بهداشت و زیرساخت پزشکی به بشر اجازه داده تا بر مهاجمان نامرئی‌اش غلبه کند. در سال ۱۹۶۷، آبله هنوز ۱۵ میلیون نفر را مبتلا می‌کرد و دو میلیون نفر از آنها را می‌کشت. اما در دهه‌ی بعد، کارزار جهانی واکسیناسیون آبله چنان موفق بود که سازمان بهداشت جهانی در سال ۱۹۷۹ اعلام کرد که بشر پیروز و آبله کاملاً نابود شده است. در سال ۲۰۱۹، حتی یک نفر هم به آبله مبتلا نبود.

مراقبت از مرزها

این تاریخ درباره‌ی بیماری همه‌گیر ویروس کرونا به ما چه می‌آموزد؟ اول این که تلویحاً به ما می‌آموزد که نمی‌توان با بستن دائمی مرزها از خود محافظت کرد. نباید از یاد برد که بیماری‌های همه‌گیر حتی در

بدون اعتماد و همبستگی جهانی بر ویروس کرونا غلبه نخواهیم کرد

قرون وسطی، یعنی مدت‌ها پیش از دوران جهانی‌شدن، هم به سرعت شایع می‌شدند. بنابراین، اگر ارتباطات جهانی خود را تا سطح انگلستان سال ۱۳۴۸ کاهش دهید باز هم کافی نخواهد بود. انزوا در حد قرون وسطی به محافظت واقعی کمک نمی‌کند. انزوا باید به اندازه‌ی عصر حجر باشد. آیا می‌توانید تا این حد خود را منزوی کنید؟

دومین درسی که از تاریخ می‌گیریم این است که محافظت واقعی معلول همبستگی جهانی و در میان گذاشتن اطلاعات علمی معتبر است. وقتی کشوری دچار بیماری همه‌گیر می‌شود، باید اطلاعات مربوط به شیوع بیماری را صادقانه و بدون ترس از فاجعه‌ی اقتصادی با دیگران در میان بگذارد. دیگر کشورها نیز باید بتوانند به این اطلاعات اعتماد کنند و مایل به کمک باشند نه این که قربانی را از خود برانند. امروز، چین می‌تواند به همه‌ی کشورهای دنیا درس‌های مهمی درباره‌ی ویروس کرونا بیاموزد اما این امر مستلزم سطح بالایی از اعتماد و همکاری بین‌المللی است.

قرنطینه‌ی مؤثر نیز محتاج همکاری بین‌المللی است. قرنطینه و منع عبور و مرور برای جلوگیری از گسترش بیماری‌های همه‌گیر ضروری است. اما وقتی کشورها به یکدیگر اعتماد ندارند و هر کشوری احساس می‌کند که تنها به حال خود رها شده است، دولت‌ها از وضع قرنطینه و منع عبور و مرور اکراه دارند. اگر ۱۰۰ مورد ابتلا به ویروس کرونا در کشورتان کشف کنید آیا بی‌درنگ کل شهرها و نواحی را قرنطینه می‌کنید؟ پاسخ این پرسش تا حد زیادی به این بستگی دارد که از دیگر کشورها چه انتظاری دارید. منع عبور و مرور در شهرها می‌تواند به فروپاشی اقتصادی بینجامد. اگر فکر کنید که دیگر کشورها به کمک‌تان خواهند آمد بیشتر احتمال دارد که چنین اقدام شدیدی انجام دهید. اما اگر فکر کنید که دیگر کشورها شما را به حال خود رها خواهند کرد

در این صورت به احتمال زیاد آن قدر تعلل می‌کنید که کار از کار می‌گذرد.

شاید مهم‌ترین چیزی که مردم باید درباره‌ی بیماری‌های همه‌گیر بفهمند این است که گسترش بیماری همه‌گیر در هر کشوری کل نوع بشر را به خطر می‌اندازد. علت این امر این است که ویروس‌ها تکامل می‌یابند. منشاء ویروس‌هایی مثل کرونا حیواناتی مثل خفاش است. وقتی این ویروس‌ها به انسان منتقل می‌شوند در ابتدا با میزبان‌های انسانی خود سازگار نیستند. اما ویروس‌ها هنگام تکثیر در بدن انسان گاهی جهش پیدا می‌کنند. اکثر جهش‌ها بی‌ضررند. اما گاهی جهشی ویروس را مسری‌تر یا در برابر دستگاه ایمنی بدن انسان مقاوم‌تر می‌کند- و این ویروس جهش یافته به سرعت در بین جمعیت گسترش می‌یابد. چون ممکن است در بدن هر انسان تریلیاردها ویروس در حال تکثیر مداوم وجود داشته باشد، هر فرد مبتلای تریلیاردها فرصت جدید در اختیار ویروس قرار می‌دهد تا با انسان‌ها سازگارتر شود. هر آدم ناقلی مثل دستگاه قماربازی‌ای است که تریلیاردها بلیت بخت‌آزمایی به ویروس می‌دهد - و ویروس برای رشد و نمو فقط به یک بلیت برنده احتیاج دارد.

این فقط حدس و گمان نیست. کتاب ریچارد پرستون با عنوان «بحران در منطقه‌ی خطر» دقیقاً به چنین سلسله اتفاقاتی در شیوع ابولا در سال ۲۰۱۴ می‌پردازد. این بیماری وقتی شایع شد که ویروس ابولا از خفاش به انسان منتقل شد. این ویروس انسان را به شدت بیمار می‌کرد اما هنوز با بدن خفاش بسیار سازگارتر از بدن انسان بود. آنچه ابولا را از یک بیماری نسبتاً نادر به نوعی بیماری همه‌گیر تبدیل کرد جهش یک ژن در یک ویروس ابولا بود که یک نفر را در ناحیه‌ی ماکونا در غرب آفریقا مبتلا کرده بود. این جهش به این نوع خاص از ویروس ابولا- موسوم به ماکونا- اجازه داد تا به ناقل‌های کسترویل سلول‌های انسان

بدون اعتماد و همبستگی جهانی بر ویروس کرونا غلبه نخواهیم کرد

بجسبد. حالا این ناقل‌ها به جای کسترول، ابولا را به داخل سلول‌ها می‌کشاندند. این نوع جدید ویروس ابولا چهار برابر مسری‌تر بود. حالا که سرگرم خواندن این مقاله‌اید شاید جهش مشابهی در یک ژن ویروس کرونا در بدن یک فرد مبتلا در تهران، میلان یا ووهان در حال وقوع باشد. در این صورت، این خطرِ حی‌وحاضر نه تنها ایرانی‌ها، ایتالیایی‌ها و چینی‌ها بلکه همه‌ی انسان‌ها را تهدید می‌کند. گرفتن چنین فرصتی از ویروس کرونا به نفع همه‌ی مردم دنیا است. بنابراین، باید از تک‌تک آدم‌ها در همه‌ی کشورها محافظت کنیم.

در دهه‌ی ۱۹۷۰، بشر توانست به لطف واکسیناسیون همه‌ی افراد در همه‌ی کشورها آبله را شکست دهد. اگر حتی یک کشور اتباعش را واکسیناسیون نکرده بود، کل نوع بشر به خطر می‌افتاد زیرا تا وقتی که ویروس آبله در جایی وجود داشت و تکامل می‌یافت، همیشه می‌توانست دوباره به همه‌جا سرایت کند.

در نبرد علیه ویروس کرونا بشر باید به دقت از مرزها مراقبت کند. اما نه از مرزهای میان کشورها. بلکه از مرز میان دنیای انسانی و حیطه‌ی ویروس‌ها. کره‌ی زمین مملو از ویروس است، و ویروس‌های جدید دائماً به علت جهش‌های ژنتیکی تکامل می‌یابند. مرزی که حیطه‌ی ویروس‌ها را از دنیای انسانی جدا می‌کند در داخل بدن تک‌تک آدم‌ها قرار دارد. اگر ویروس خطرناکی بتواند در هر نقطه‌ای از زمین از این مرز عبور کند، کل نوع انسان به خطر می‌افتد.

در قرن گذشته بشر این مرز را بیش از پیش تقویت کرد. هدف از ایجاد نظام‌های مدرن مراقبت بهداشتی و درمانی استحکام این مرزها بوده است، و پرستاران، پزشکان، و دانشمندان نگرهبانانی‌اند که در این مرزها گشت‌زنی می‌کنند و مهاجمان را به عقب می‌رانند. با وجود این، بخش‌های بزرگی از این مرز به طور اسف‌انگیزی بی‌حفاظ به حال خود

رها شده است. صدها میلیون نفر از مردم دنیا از ابتدایی‌ترین خدمات بهداشتی و درمانی محروم‌اند. این امر همه‌ی ما را به خطر می‌اندازد. ما عادت کرده‌ایم که به سلامت در چارچوب ملی فکر کنیم اما ارائه‌ی مراقبت‌های بهداشتی و درمانی بهتر به ایرانی‌ها و چینی‌ها به محافظت اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها از بیماری‌های همه‌گیر نیز کمک می‌کند. این حقیقت ساده باید برای همه بدیهی باشد اما متأسفانه حتی بعضی از مهم‌ترین آدم‌های دنیا هم از این واقعیت غافل‌اند.

دنیای بی‌رهبر

اکنون بشر با بحران حادی روبه‌رو است که علتش نه تنها ویروس کرونا بلکه بی‌اعتمادی میان آدمیان است. برای غلبه بر بیماری همه‌گیر، مردم باید به دانشمندان اعتماد کنند، شهروندان باید به مسئولان دولتی اعتماد کنند، و کشورها باید به یکدیگر اعتماد کنند. در چند سال گذشته، سیاستمداران بی‌مسئولیت عمداً اعتماد مردم به علم، مسئولان دولتی و همکاری بین‌المللی را تضعیف کرده‌اند. در نتیجه، اکنون در حالی با این بحران مواجه‌ایم که از رهبران جهانی محروم‌ایم، رهبرانی که بتوانند مشوق و سازمان‌دهی‌کننده‌ی نوعی همکاری هماهنگ جهانی باشند و بودجه‌ی آن را تأمین کنند.

در زمان شیوع ابولا در سال ۲۰۱۴، آمریکا در نقش چنین رهبری ظاهر شد. این کشور در هنگام بحران مالی سال ۲۰۰۸ نیز نقش مشابهی را بازی کرد و پیشاپیش چند کشور دیگر از نابودی اقتصاد جهانی جلوگیری کرد. اما در سال‌های اخیر آمریکا از رهبری دنیا کناره‌گیری کرده است. دولت فعلی آمریکا حمایت از سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان بهداشت جهانی را کاهش داده و به روشنی به همه فهمانده است که آمریکا دیگر هیچ دوست واقعی‌ای ندارد- فقط منافع دارد. وقتی بحران

بدون اعتماد و همبستگی جهانی بر ویروس کرونا غلبه نخواهیم کرد

ویروس کرونا ایجاد شد، آمریکا خود را کنار کشید و تا کنون از پذیرفتن نقش رهبری خودداری کرده است. حتی اگر در نهایت بکوشد رهبری را بر عهده گیرد، اعتماد به دولت فعلی آمریکا آنقدر کاهش یافته که تنها اندکی از کشورها از آن پیروی خواهند کرد. آیا شما از رهبری که شعارش «اول خودم» است پیروی می‌کنید؟

هیچ کسی این خلاء بر جای مانده را پر نکرده است. کاملاً برعکس. اکنون بیگانه‌هراسی، انزوگرایی و بی‌اعتمادی وجه مشخصه‌ی بخش عمده‌ای از نظام بین‌المللی است. بدون اعتماد و همبستگی جهانی بر ویروس کرونا غلبه نخواهیم کرد، و احتمالاً در آینده با بیماری‌های همه‌گیر بیشتری مواجه خواهیم شد. امیدوارم که بیماری همه‌گیر فعلی به بشر کمک کند تا به خطر شدید ناشی از عدم اتحاد جهانی پی‌برد.

این بیماری همه‌گیر می‌تواند فرصتی طلایی برای اتحادیه‌ی اروپا باشد تا حمایت مردمی از دست رفته در سال‌های اخیر را دوباره جلب کند. اگر کشورهای مرفه‌تر اتحادیه‌ی اروپا به سرعت و با سخاوت پول، تجهیزات و گروه‌های پزشکی را به کشورهای آسیب‌دیده‌تر ارسال کنند، این امر بهتر از هر سخنرانی‌ای ثابت خواهد کرد که آرمان اروپای واحد چقدر ارزشمند است. اما اگر هر کشوری به حال خود رها شود تا به تنهایی گلیمش را از آب بیرون بکشد، در این صورت این بیماری همه‌گیر می‌تواند ناقوس مرگ این اتحادیه را به صدا درآورد.

در این لحظه‌ی بحرانی، مبارزه‌ی اصلی در بین خود بشر در جریان است. اگر این بیماری همه‌گیر عدم اتحاد و بی‌اعتمادی میان انسان‌ها را افزایش دهد، این بزرگ‌ترین پیروزی این ویروس خواهد بود. وقتی آدم‌ها بگومگو می‌کنند ویروس‌ها دو برابر می‌شوند. بر عکس، اگر این بیماری همه‌گیر همکاری جهانی را افزایش دهد، این نه تنها پیروزی بر

ما و کرونا؛ صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

ویروس کرونا بلکه پیروزی بر همه‌ی عوامل بیماری‌زای آینده خواهد بود.

بحران جهانی کرونا و رکود ژئوپلیتیک

ایان برمر^۱

برگردان: عرفان ثابتی

اولین قاعده‌ی رکودهای سنتی این است: درباره‌ی رکود حرف نزنید. بی‌تردید، این توصیه دلیل و منطقی دارد؛ رکودهای اقتصادی نه تنها بر آمار و ارقام اقتصادی بلکه بر احساس مصرف‌کننده مبتنی هستند. حرف زدن از رکود مردم را نگران می‌کند و احتمال وقوع رکود را افزایش می‌دهد. اما رکود انواع دیگری هم دارد، رکودهایی که به اندازه‌ی کافی از آن‌ها حرف نمی‌زنیم. قواعد این رکودها متفاوت است. چرخه‌های اقتصادی هر هفت هشت سال یک بار از مرحله‌ی رونق به مرحله‌ی رکود وارد می‌شوند. این رکود آن‌قدر مکرر و منظم رخ می‌دهد

۱. ایان برمر نویسنده‌ی هفته‌نامه‌ی «تایم»، مدرس ژئوپلیتیک کاربردی در دانشگاه کلمبیا در نیویورک و نویسنده‌ی کتاب «ما علیه آن‌ها: ناکامی جهانی گرایی» است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Ian Bremmer, '[We Are in a Geopolitical Recession. That's a Bad Time for the Global Coronavirus Crisis.](#)', *Time*, 13 March 2020.

که تعریفی تخصصی دارد: دو دوره‌ی سه‌ماهه‌ی متوالی رشد منفی. شدت رکود می‌تواند متفاوت باشد اما بازارهای مالی از الگوی مشخصی پیروی می‌کنند که سرمایه‌گذاران و سیاست‌گذاران می‌توانند برای تصمیم‌گیری خود از آن بهره‌برند. علاوه بر این، مکرر و منظم بودن رکودهای اقتصادی به متخصصان اجازه داده است که راه و روش‌هایی برای کنترل عواقب نامطلوب رکودها ابداع کنند.

سیاست جهانی هم چرخه‌هایی دارد. اما این چرخه‌ها نه هفت یا هشت سال بلکه چند نسل طول می‌کشند. هیچ تعریف تخصصی‌ای برای رکود ژئوپلیتیک وجود ندارد؛ و این رکودها آن قدر به ندرت رخ می‌دهند که هیچ قاعده‌ی مشخصی برای تعریف‌شان در دست نیست. با هر چرخه‌ی رکود ژئوپلیتیک باید به شیوه‌ی خاص خود برخورد کرد زیرا معلول زمانه‌ای متفاوت و مشکلات خاص آن است. مشکلی که امروز با آن مواجه‌ایم فروپاشی نظم جهانی به رهبری آمریکا، و فقدان رهبری جهانی است که جانشین این کشور شود. ما [نه در دنیای کشورهای عضو گروه ۲۰ بلکه] در دنیای گروه صفر به سر می‌بریم ... و رکود ژئوپلیتیک معلول آن است. در رکود ژئوپلیتیک، فروپاشی سیاست جهانی نه تنها به رفع مخاطرات جهانی کمک نمی‌کند بلکه به آن‌ها دامن می‌زند.

بسیاری از صاحب‌نظران انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا و رأی مثبت بریتانیایی‌ها به خروج از اتحادیه‌ی اروپا را دو عامل ورود به این دوران جدید سیاست جهانی می‌دانند. اما این رویدادها نه علت رکود ژئوپلیتیک بلکه نتیجه‌ی منطقی آن‌اند. دنیا از مدتی قبل با شتاب در حال حرکت به سوی این دوران ناپه‌نجان سیاست جهانی بوده است و عوامل گوناگونی در این امر نقش داشته‌اند. در این میان، چهار عامل از بقیه مهم‌ترند، و دنیا باید برای خروج از این وضعیت به آن‌ها بپردازد.

سیاست داخلی. ظهور سیاست «اول کشور خودم» در دموکراسی‌های صنعتی توسعه‌یافته‌ی دنیا با مشروعیت‌زدایی داخلی از نهادهای سیاسی در کشورهای دموکراتیک همراه بوده و پیامدهای این امر عرصه‌ی بین‌المللی را هم متأثر کرده است. کتاب‌های فراوانی درباره‌ی علت خیزش ناسیونالیسم در سراسر دنیا نوشته شده است (من هم کتابی درباره‌ی این موضوع نوشته‌ام). پاسخ کوتاه عبارت است از نابرابری فزاینده؛ پاسخ مبسوط‌تر پیچیده‌تر است. برخی تقصیر را به گردن جهانی‌شدن و اختلالات اقتصادی ناشی از آن می‌اندازند؛ بعضی دیگر مهاجرت، پناهجویان و جابه‌جایی آزاد مردم را مقصر می‌شمارند؛ برخی دیگر شبکه‌های اجتماعی و جاروجنجال سیاسی همراه با آن را متهم می‌کنند. فارغ از علت. یا به تعبیر دقیق‌تر، علل. این امر باید گفت که این وضعیت در نهایت به دودستگی شدید سیاسی در بسیاری از کشورهایی انجامیده است که زمانی رهبری دنیا را بر عهده داشتند. رهبران کنونی این کشورها نه تنها آشکارا از کل‌الگوی لیبرال دموکراسی و چندجانبه‌گرایی قانون‌مند توأم با آن انتقاد می‌کنند بلکه اغلب به شدت می‌کوشند تا لیبرال دموکراسی و چندجانبه‌گرایی را تضعیف کنند. سیاست بین‌المللی. پیشرفته‌ترین و از نظر اقتصادی موفق‌ترین دموکراسی‌های قرن بیستم با بحران‌های بسیار شدیدی در قرن بیست و یکم دست در گریبان‌اند. در همین حال، کشورهایی هستند که فعالانه می‌کوشند تا این دموکراسی‌ها را بیش از پیش تضعیف کنند. مهم‌ترین آن‌ها روسیه است که ۳۰ سال بعد از پایان جنگ سرد در پی یافتن راه‌هایی برای بی‌ثبات کردن غرب و بهبود موقعیت ژئوپلیتیک خود است. هر چند بی‌تردید روسیه در چند سال اخیر نقش مخربی داشته اما علت اصلی بی‌ثباتی دنیا ظهور چین به عنوان یک قدرت واقعی اقتصادی بوده است.

چین به رشد و شکوفایی در نظم جهانی به رهبری آمریکا قانع نیست؛ این کشور می‌خواهد دنیا را به گونه‌ای تغییر دهد که جایگاه مهم‌تری در آن کسب کند، و این کار را شروع کرده است. چین برای رقابت با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که از حمایت غرب برخوردارند، «بانک آسیایی سرمایه‌گذاری در زیرساخت» را تأسیس کرده است؛ چین با تأمین بودجه‌ی طرح «راه ابریشم جدید» بلندپروازانه‌ترین برنامه‌ی بین‌المللی تاریخ را شروع کرده و در پی ایجاد شبکه‌ی گسترده‌ای از پروژه‌های زیرساختاری به منظور تأمین کالاها و اجناس موردنیاز خود و در عین حال گره زدن آینده‌ی سیاسی و اقتصادی این کشورها به رشد مستمر خود است. اما چین نوعی دموکراسی مبتنی بر بازار آزاد نیست؛ افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی این کشور به بازار آزاد جهانی و نهادهای سیاسی‌ای لطمه می‌زند که برای رفع هرج و مرج ذاتی در نظام بین‌المللی تأسیس شده‌اند. خیزش چین، خواه ناخواه، به بی‌ثباتی وضعیت ژئوپلیتیک دنیا می‌انجامد.

ساختار نظام بین‌المللی. که به مسئله‌ی مرتبطی می‌انجامد. نهادهای چندجانبه‌ی کنونی جهان که هدف از آنها کمک به اداره‌ی سیاست دنیا و ایجاد هماهنگی جهانی بوده دیگر به درد نمی‌خورند. این نهادها اندکی پس از پایان جنگ جهانی دوم تأسیس شدند و ساختار قدرت وقت را به درستی منعکس می‌کردند. اما اکنون ۷۵ سال از آن زمان گذشته و دنیا تغییر کرده اما این نهادها تکامل نیافته‌اند. برای مثال، به آلمان و ژاپن، بازندگان جنگ جهانی دوم، در شورای امنیت سازمان ملل کرسی دائمی ندادند؛ امروز، این دو کشور از نظر رهبری سیاسی و ثبات نسبی از دیگر کشورهای دائمی عضو شورای امنیت وضعیت بهتری دارند و عضویت دائمی آن‌ها در این شورا می‌توانست بسیار مفید باشد. هدف از تأسیس ناتو مقابله با تهدیدهای اتحاد جماهیر شوروی بود؛ اتحاد جماهیر شوروی دیگر وجود ندارد، و خطر هسته‌ای روسیه در

مقایسه با بی‌ثباتی احتمالی ناشی از خیزش چین و تروریسم سایبری ناچیز است. این‌ها و بسیاری از دیگر مثال‌ها ما را به نتیجه‌ی واحدی رهنمون می‌شوند. نهادهای چندجانبه‌ی کنونی به اندازه‌ی کافی برای مواجهه با مشکلات قرن بیست و یکم منعطف نیستند. در غیاب اصلاحات ساختاری و جدی، وضعیت وخیم‌تر خواهد شد.

بی‌اعتنایی آمریکا. سرانجام، از اهمیت تصمیم آمریکا مبنی بر کناره‌گیری از رهبری دنیا هر چه بگوییم کم گفته‌ایم. با نگاهی به گذشته می‌توان فهمید که این حرکت از مدت‌ها پیش شروع شده بود. با افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی جنگ‌های نافرجام، آمریکایی‌ها به شکل فزاینده‌ای احساس می‌کردند که بیش از حد بار مسئولیت نظامی و غیرنظامی دیگران را بر دوش کشیده‌اند. این استدلال همیشه قانع‌کننده، هر چند مناقشه‌آمیز، بوده است؛ بله، آمریکا پول زیادی برای سر پا نگه داشتن نظام بین‌المللی خرج می‌کند اما این نظام بین‌المللی به گونه‌ای طراحی شده که به سود منافع آمریکا است و به منافع این کشور اولویت می‌دهد. اما واقعیت این است که آمریکا در دوران باراک اوباما کناره‌گیری از رهبری دنیا را آغاز کرده بود، اقدامی که در دوران ترامپ سرعت گرفته است. اما نباید اشتباه کرد. آمریکایی‌ها می‌توانستند از هدایت پاسخگویی به مشکلات جهانی شانه خالی کنند زیرا به لطف پول، استقلال غذایی و انرژی، و قدرت تکنولوژیک خود بیش از دیگر کشورها از این مشکلات در امان بودند (همسایگی با کانادا و مکزیک و دو اقیانوس هم به نفع آن‌ها بود).

این محاسبه دست‌کم تا پیش از ورود ویروس کرونا به آمریکا درست بود. تا وقتی که آمریکا از مشکلات جهانی نسبتاً در امان بود، آمریکایی‌ها و رهبران منتخب‌شان می‌توانستند بگویند که آن‌چه به نفع دنیاست ضرورتاً به نفع آمریکا نیست. حالا آمریکا نیز در وضعیتی مشابه با دیگر کشورها به سر می‌برد. این فرصتی برای آمریکاست تا رهبری جهانی

واقعی را نشان دهد زیرا این کشور هنوز هم بهترین دانشمندان و بیشترین منابع را در اختیار دارد. متأسفانه شواهد و قرائن تاکنون حاکی از عکس این قضیه بوده است. و رکود ژئوپلیتیک عمیق‌تر از قبل شده است. دست کم حالا می‌توانیم درباره‌ی آن حرف بزنیم.

قدرت مسری ترس؛ چرا برخی معتقدند که وحشت‌زدگی یک ویروس است

رابرت پکام^۱

برگردان: سپیده جدیری

شیوع جهانی کووید-۱۹ موجب احساس وحشت‌زدگی شده است. اما وحشت‌زدگی چیست؟ آیا مسری است، و اگر هست چگونه به ما سرایت می‌کند؟ آیا نقطه‌ی عطفی وجود دارد؟ یعنی قبل از آن که وحشت‌زدگی به یک‌باره بروز کند، مجموعه‌ای از اتفاقات کوچک در کنار هم آستانه‌ای هراس‌انگیز به وجود می‌آورد.

۱. رابرت پکام استاد علوم انسانی پزشکی در دانشگاه هنگ کنگ و نویسنده‌ی کتاب «بیماری‌های همه‌گیر در آسیای مدرن» (انتشارات دانشگاه کیمبریج) است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Robert Peckham, '[The contagious power of fear: why some believe that panic is a virus](#)', *New Statesman*, 11 March 2020.

در قرن هفدهم وحشت‌زدگی به عنوان نوعی حالت رعب ناگهانی تعریف شد که مردم را به رفتارهای خردگريزانه وامی‌دارد. به دنبال طاعون بزرگ ماری در سال ۱۷۲۰ که آخرین نمونه‌ی عمده از طاعون گاوی در اروپا بود، فرانسوا شیکوانوی پزشک این بحث را مطرح کرد که «ترس و وحشت‌زدگی» باعث این بیماری همه‌گیر می‌شود. او یک رابطه‌ی علی را نشان داد که در آن ترس تعادل ذهنی را به هم می‌ریزد و این امر نیز متعاقباً سبب طاعون می‌شود.

هر چند نظرات شیکوانو درباره‌ی «بیماری‌زایی وحشت‌زدگی» در آن زمان توجه چندانی را به خود جلب نکرد اما در قرن نوزدهم این اندیشه بار دیگر رواج یافت که ترس می‌تواند تأثیرات جسمانی داشته باشد و وحشت‌زدگی نیز به همان میزان بیماری همه‌گیر می‌تواند سریع‌گسترش پیدا کند و خطرناک باشد.

شیوه‌های زندگی جدید توأم با فناوری در طول انقلاب صنعتی سبب‌ساز شکل‌های بدیعی از رفتارهای آسیمه‌سر و جنون‌آمیز شد. گوستاو لوبون، پزشک فرانسوی، در دهه‌ی ۱۸۹۰ متذکر شد، وقتی مردم گرد هم ازدحام می‌کنند، «هیجان‌ات‌شان بسیار مسری می‌شود و سریع انتقال می‌یابد که همین امر ناگهانی بودن وحشت‌زدگی را توضیح می‌دهد.»

لوبون با عنایت به پیشرفت‌های مهم در باکتری‌شناسی که بیماری‌های خاص را ناشی از میکروارگانیسم‌های خاص می‌دانست، نوشت: «قدرت نظرات، احساسات، هیجان‌ات و اعتقادات در میان جمع‌ها همانند میکروب‌ها و به همان شدت مسری است.»

وحشت‌زدگی را اکنون امری همه‌گیر و مسری می‌دانند که می‌تواند به سرعت شیوع یابد و به همان شیوه‌ی بیماری به دیگران منتقل شود. چنین تصور می‌شود که فضاهای شهر مدرن چه برای میکروب‌های

قدرت مسری ترس؛ چرا برخی معتقدند که وحشت‌زدگی یک ویروس است

بیماری‌زا و چه برای خوف و وحشت مسری مثل آبردستگاه‌های انکوباتور می‌مانند.

سال ۱۸۸۹ که آنفلوانزای همه‌گیر از روسیه به اروپا گسترش یافت و ظرف چهار ماه همه‌ی جهان را فراگرفت، مشخص شد که وحشت‌زدگی از راه‌های نوینی می‌تواند آشوب ایجاد کند. روزنامه‌ها که شیوع این بیماری را از طریق تلگراف دنبال می‌کردند، داستان‌های نفس‌گیری منتشر کردند. نظام پستی تحت بررسی‌های ویژه قرار گرفت زیرا این ترس وجود داشت که نامه‌ها آلوده به آنفلوانزا باشند و این امر هم گیرندگان نامه را به خطر می‌انداخت و هم کارکنان اداره‌ی پست را.

وقوع هم‌زمان وحشت‌زدگی در نقاط مختلف جهان به این پرسش دامن زد که آیا وحشت‌زدگی امری جهان‌شمول است و چرا برخی رخدادها موجب وحشت‌زدگی می‌شود و برخی دیگر نه. برای مثال، برخلاف بیماری جهان‌گیر طاعون گاوی در اواخر نوزدهم که به هراس گسترده‌ای در شبه‌قاره‌ی هند دامن زد، بیماری جهان‌گیر آنفلوانزا در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ وحشت‌زدگی اندکی در هند ایجاد کرد، حال آن‌که برآورد می‌شود بیش از ۱۲ میلیون نفر بر اثر آنفلوانزا در آنجا جان باختند. چنان‌که دیوید آرنولد، تاریخ‌نگار، گفته است دولت استعمارگر بریتانیا در مواجهه با این رخداد واکنش اضافی و احساسی نشان نداد اما برعکس، بحران طاعون سوم، سیاست مداخله‌ی شدید در سلامت به وحشت‌زدگی مردم انجامید.

بیماری‌های همه‌گیر قرن بیست و یکم نشان داده که وحشت‌زدگی می‌تواند ملهم از تاریخ هر منطقه و سنت‌های آن باشد. در سال ۲۰۰۳ که بیماری سارس در هنگ کنگ شیوع یافت، مکان ساختمان‌هایی که قربانیان سارس در آن زندگی می‌کردند به صورت آنلاین اعلام شد، و این امر به نگرانی‌ها درباره‌ی حوزه‌ی شخصی آدم‌ها و انگ زدن به آن‌ها

دامن زد. این فهرست‌های مربوط به سارس یادآور فهرست‌های «خانه‌های ارواح» بود که در وبسایت‌های خرید و فروش ملک منتشر می‌شد و به خریداران درباره‌ی خانه‌ها و آپارتمان‌های بدشگونی هشدار می‌داد که ساکنانشان بر اثر تصادف مرده بودند یا خودکشی کرده یا به قتل رسیده بودند. مسائل اقتصادی، اعتقادات و ترس از ابتلا می‌تواند با یکدیگر هم‌پوشانی داشته باشد و شکل خاصی از وحشت‌زدگی از شر را در هر منطقه به نمایش بگذارد.

وحشت‌زدگی ناشی از شیوع ابولا طی سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ در آفریقای غربی جنبه‌هایی فرهنگی داشت که مورد توجه قرار گرفت. در حالی که سازمان‌های بین‌المللی برای مهار این بیماری همه‌گیر تلاش می‌کردند، ترس و بی‌اعتمادی به شایعاتی در منطقه دامن می‌زد از جمله این که مأموران بهداشت عامل شیوع این بیماری هستند یا ابولا بر اثر سحر و جادو پدید آمده است. از سویی در همان زمان وحشت‌زدگی ناشی از ابولا در ایالات متحده پیش‌دآوری‌های نژادی و فرهنگی موروثی را تقویت کرد؛ نسبت دادن بیماری به دیگری که یادآور پیش‌دآوری‌های نژادی در زمان شیوع ویروس اچ‌آی‌وی در دهه‌ی ۱۹۸۰ و وحشت‌زدگی ناشی از آن بود.

وحشت‌زدگی، گذشته را زنده می‌کند و از آینده تصویری کابوس‌وار می‌سازد. در سال ۱۹۷۶ که آنفلوانزای خوکی باعث وحشت‌زدگی در ایالات متحده شده بود، «مرکز کنترل و پیشگیری بیماری» در بیان بدترین سناریوی ممکن از آنفلوانزای عالم‌گیر سال ۱۹۱۸ نام برد که همین امر باعث شتاب و عجله‌ای برای تولید واکسنی شد که زیان ناشی از عوارض جانبی آن بیشتر از خود ویروس بود؛ گفته می‌شود صدها نفر از کسانی که این واکسن را دریافت کردند دچار اختلال عصبی «گیلین باره» شدند.

قدرت مسری ترس؛ چرا برخی معتقدند که وحشت‌زدگی یک ویروس است

در عین حال وحشت‌زدگی می‌تواند حاصل چشم‌انداز مصیبتی قریب‌الوقوع نیز باشد، نظیر اتفاقی که در سال ۲۰۰۵ رخ داد؛ آن زمان به نظر می‌رسید که جهان در آستانه‌ی بیماری عالم‌گیر آنفلوانزای مرغی قرار دارد اما این امر هرگز رخ نداد.

وحشت‌زدگی، تاریخی دور و دراز و ارتباطی نزدیک با بیماری‌های همه‌گیر دارد. تشخیص ویژگی‌های مشترک و متمایز وحشت‌زدگی در زمان‌های گذشته در هنگامی که مردم سراسر جهان شروع به انبار کردن غذا می‌کنند و از اماکن عمومی ناپدید می‌شوند، می‌تواند گام اول خوبی باشد تا دریا‌های ماهیت سرایت‌پذیری ترس، نیروهای حاصل از آن و اشکال چندگانه‌ی انتقال آن در جهان، به‌طور منظم‌تری فکر کنیم.

ما و کرونا؛ صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

آنفلوآنزای خوکی و دیگر علل وحشت

زیگمونت باومن^۱
برگردان: عرفان ثابتی

نمی‌دانم آیا وقتی این کلمات را می‌خوانید هنوز هم از تصور انتقالِ ویروس «آنفلوآنزای خوکی» از مکزیک تا پشت درِ خانه‌ی خود وحشت‌زده‌اید یا نه؛ اکنون که این کلمات را می‌نویسم، اطرافیانم از این دورنما وحشت‌زده‌اند (یا آن‌ها را ترسانده‌اند) اما نمی‌دانم آیا شما هم به اندازه‌ی آن‌ها از این امر هراسان‌اید یا نه. حتی نمی‌دانم آیا خاطره‌ی این وحشت را به یاد می‌آورید یا نه. به هر حال، یکی از وظایف اصلی تیت‌های درشتِ روزنامه‌ها این است که تیت‌های درشتِ هفته‌ی قبل را از خاطر بزدایند. و به این ترتیب، توجه مردم را به تیت‌های درشت هفته‌ی بعد جلب کنند. هر چه وحشت هراسناک‌تر و شدیدتر باشد،

۱. زیگمونت باومن جامعه‌شناس لهستانی و نظریه‌پرداز «مدرنیته‌ی سیال» است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او است:

Zygmunt Bauman (2010), 'Swine flu and other reasons to panic', in *44 Letters from the Liquid Modern World*, Cambridge: Polity Press, pp.78-82.

سریع‌تر از تب و تاب می‌افتد و دیگر مو بر تن کسی راست یا اعصاب کسی را خراب نمی‌کند؛ بنابراین، برای افزایش تیراژ روزنامه‌ها و تعداد بینندگان تلویزیون باید به سرعت تیرهای درشت جالب و ترسناک جدیدی آفرید. به این دلیل و بسیاری از دلایل دیگر، نمی‌دانم حالا که این کلمات را می‌خوانید از چه چیزی وحشت زده‌اید. حدس می‌زنم که احساس می‌کنید از ماجرای قدیمی حرف می‌زنم، از پرونده‌ای که مدت‌ها پیش بسته شده (اگر اصلاً باز شده باشد)، چیزی که ارزش وقت تلف کردن ندارد. شاید حالا به علل دیگری هراسان‌اید و در نتیجه برای پرداختن به ترس‌های قدیمی وقت ندارید.

الان که این کلمات را می‌نویسم، حتماً صفحه‌ی نخست روزنامه‌ها پُر از تیرهای درشت هشدارآمیز، نگران‌کننده و هراسناک است. خبر شیوع آنفلوآنزای خوک به صفحات کم‌اهمیت منتقل شده، و تنها گاه و بی‌گاه، آن هم با حروف کوچک‌تر، چاپ می‌شود. تازه آن وقت هم (برخلاف چند روز قبل) لحنی آمیخته با تعجب، تردید و طعنه دارد. برای نمونه، بارت لاوز، یکی از مسئولان پزشکی در مرکز پزشکی تافتس در بوستون، با تأسف می‌گوید که مسئولانی که نسبت به شیوع یک بیماری همه‌گیر هشدار داده‌اند «فقط همان کاری را کرده‌اند که دیگران از آنها انتظار داشته‌اند. ممکن است، اما اصلاً احتمالش زیاد نیست، که این ویروس مشکلات خارق‌العاده‌ای ایجاد کند»- اما او بی‌درنگ می‌افزاید که «به احتمال بسیار بیشتر [این وحشت] در یکی دو هفته‌ی آینده زائل خواهد شد زیرا فصل آنفلوآنزا تقریباً سپری شده و هیچ مدرکی دال بر رفتار غیرعادی این ویروس وجود ندارد». شرح موجز سایمون چنکینز، نویسنده‌ی روزنامه‌ی **گاردین**، از رویدادهای اخیر بدبینانه‌تر و طعنه‌آمیزتر است و به اصل مطلب نزدیک‌تر می‌شود: «جهش [این

ویروس] وجوه نگران‌کننده‌ای داشت. اما این امر به هیچ وجه جار و جنجال مقامات و رسانه‌های بریتانیایی را توجیه نمی‌کند».

می‌دانیم که تعداد کسانی که در مکزیک بر اثر جهش جدید ویروس آنفلوانزا جان سپردند از میانگین تعداد قربانیان سالانه‌ی آنفلوانزا تجاوز نمی‌کرد، و از شمار قربانیان سالانه‌ی حوادث رانندگی بسیار کمتر بود (هر سال حدود ۱۲۰۰۰ نفر در سراسر جهان به علت ابتلا به آنفلوانزا می‌میرند؛ در آمریکا، هر سال حدود ۱۵۰ کودک بر اثر آنفلوانزا جان خود را از دست می‌دهند، در حالی که تنها در سال ۲۰۰۳، ۷۶۷۷ کودک بر اثر تصادف در بزرگراه‌ها کشته شدند و ۳۰۰۱ کودک دیگر به قتل رسیدند). کسانی هم بودند که هنگام شناسایی این جهش جدید در مکزیک به سر می‌بردند و پس از بازگشت به کشور خود با سؤزن و هراس دیگران روبرو شدند چون فکر می‌کردند که ناقل این بیماری همه‌گیر جهانی‌اند- در میان آن‌ها، تعداد کسانی که دچار مسمومیت غذایی شدند (یکی از مشکلات رایج مسافران مکزیک) بسیار بیشتر از آن‌هایی بود که آنفلوانزا گرفتند. اما در عین حال می‌دانیم که دولت بریتانیا ۳۲ میلیون ماسک سفارش داد (ماسک‌هایی که ذخیره شد، بی‌مصرف ماند، و حتماً به زودی از انبارها دور انداخته خواهد شد تا جا برای دیگر مایحتاج «روز مبادا» باز شود). دولت بریتانیا به خوبی می‌دانست که هر دولتی که بخواهد در انتخابات بعدی پیروز شود، به هیچ وجه نمی‌تواند این حکم را نادیده بگیرد که «کار از محکم کاری عیب نمی‌کند»؛ این دولت همچنین می‌دانست که امروزه شرط لازم بقای هر دولتی این است که هزاران دوربین تلویزیونی بر میلیون‌ها نمایشگر تلویزیونی نشان دهند که با جدیت «مشغول فعالیت» است، توطئه‌های پنهانی، تهدیدهای خزنده و خطرات نامرئی را کشف، و شجاعانه با آن‌ها مبارزه می‌کند.

چندین میلیون پوندِ دیگر صرفِ ذخیره کردن اُسِلتامیویر در بیمارستان‌ها و مطب‌ها شد؛ اُسِلتامیویر، دارویی محصول شرکت داروسازی عظیمِ هافمن-لاروش بود که با نامِ تامی فلو به بازار عرضه می‌شد. در ۶ سپتامبر ۲۰۰۹، رابین مکی، دبیر علمی روزنامه‌ی گاردین، خبر داد که «انبار کردن میلیاردها دُز از داروهای ضروری به منظور آمادگی برای همه‌گیری آنفلوآنزای خوکی»، سودی ده‌ها میلیون پوندی نصیبِ شرکت‌های دارویی‌ای کرده که موظف شده‌اند تا در صورتی که شیوع آنفلوآنزا شبکه‌ی تولید و توزیعِ دارویی کشور را تعطیل کند، ذخایر پنی‌سیلین، مُرفین، دیازپام، و انسولین را تأمین کنند. این تصمیم به انبار کردنِ داروها در حالی گرفته شده که اخیراً عالی‌رتبه‌ترین مقامِ پزشکی دولت اعلام کرد که موجِ دومِ آنفلوآنزای خوکی آن قدرها که بیم می‌رفت، بد نخواهد بود.

این پول از خزانه‌ی عمومی پرداخت شده، پولی بوده که از طریق مالیات در سایه‌ی تهدید به اقدامات تنبیهی از هر دو گروه گرفته بودند: آن‌هایی که ترسیده بودند و آن‌هایی که در برابر وحشت آفرینی مقاومت کرده بودند. همدستی سیاستمداران و تاجران؟ شاید. اما سیاستمداران ضرورتاً در انتخاب چنین گزینه‌ای آزاد نبوده‌اند. به هر حال، دولت‌ها باید به رأی‌دهندگانِ خود ثابت کنند که هر روز در برابر فجایع توصیف‌ناپذیر - انواع گوناگونی از تهدیدات مرگبار - از زندگی و آسایش آن‌ها محافظت می‌کنند. به همین علت، سِر لیام دانالدسون، مشاور ارشدِ دولت بریتانیا در امور پزشکی، به مردم هشدار داد که هنوز برای خوش‌بینی زود است و «می‌توان انتظار داشت» که آنفلوآنزای خوکی، زمستانِ آینده «عود کند»؛ در همین حال، مسئولان در بسیاری از ایالت‌های آمریکا، اعلامِ «وضعیت اضطراری سلامتی عمومی» کرده‌اند. به همین علت، جو بایدن، معاونِ رئیس‌جمهور آمریکا، از

مردم خواسته که از مترو استفاده نکنند، هواپیما سوار نشوند، و به تاریک‌ترین و ترسناک‌ترین شکل، فاجعه‌ای قریب‌الوقوع را ترسیم کرده است. به هر حال، اکنون وحشت‌آفرینی، به قول جنکینز، «مایه‌ی حیات امپراتوری‌های پُرونقی ضدتروریسم و "سلامتی و ایمنی" است... اکنون هشدارِ دروغ درباره‌ی بیماری‌های جهانی چنان در تار و پودِ مجموعه‌های پزشکی/صنعتی تنیده شده که هیچ شخصِ عاقلی نمی‌تواند راست را از دروغ تمیز دهد». در واقع، همه‌ی ما از ترسیدن، می‌ترسیم. چه کسی آن قدر جسور و گستاخ، احمق و بی‌پروا است که در برابر منادیانِ پُرهیاهوی تباهی قد برافرازد، مُشت آنها را باز و تأیید کند که خطر، در کل، جعلی یا به شدت اغراق‌آمیز بوده. و بتوان با خیالِ راحت او را نادیده گرفت؟

تا آنجا که به فروخواباندنِ صدای اعتراض و خاموش کردن ندای عقل مربوط می‌شود، مزیت عمده‌ی این ویروس، نامرئی بودنش است، طوری که قوی‌ترین عدسی هم نمی‌تواند به ما اطمینان دهد که هوایی که در آن نفس می‌کشیم، عاری از این ویروس است. ما، مخاطبین هشدارها، که به ترسیدن ترغیب می‌شویم (البته خود نیز آمادگی داریم که بترسیم)، حق نداریم که به آزمایشگاه‌های تحقیق و توسعه‌ای که خبر این جهش مضر را منتشر کرده‌اند، وارد شویم. انتخاب با ما است: به متخصصین و «خبرگان» اعتماد کنیم یا... دقیقاً سؤال همین است: یا چه؟

سایمون جنکینز در پایانِ مقاله‌ی موجزِ خود می‌گوید مطمئن است که «وقتی هراس فرو نشیند و اوضاع آرام شود، قطعاً درباره‌ی این شکستِ مفتضحانه تحقیق خواهد شد». اما فکر نمی‌کند که این تحقیق از وقوع دیگر وحشت‌های پُرهزینه جلوگیری کند. او می‌گوید که باید به نصیحت قدیمی ولتر گوش دهیم و گاه و بی‌گاه به یک ویروس‌شناس

شلیک کنیم تا بقیه عبرت بگیرند... فارغ از ددمنشی محض چنین نصیحتی، گمان نمی‌کنم که عمل به آن مفید باشد. ویروس‌شناسان متواضع کارشان را انجام می‌دهند. این افراد دیگری - عالی‌رتبگان و قدرتمندان - هستند که ما را از یافته‌های ویروس‌شناسان یا از نظرات آنها درباره‌ی یافته‌هایشان می‌ترسانند. و به این ترتیب، منفعت سیاسی یا تجاری کسب می‌کنند. و سود و اعتبار فراوانی برای خود می‌اندوزند...

انتشار ویروس گونه: کووید ۱۹ در زیست بوم اخبار ساختگی

پیتر کرکو و پاتریک سیچرل^۱
برگردان: هامون نیشابوری

نظریه‌های توطئه و شایعات اغلب به دنبال وقایع منفی شیوع پیدا می‌کنند، به ویژه اگر این وقایع جدید و تا اندازه‌ای ناشناخته باشند. این دقیقاً همان اتفاقی است که در رابطه با ویروس کرونا روی داد. این مسئله چیزی فراتر از سایت‌های انتشار اخبار ساختگی و تله‌کلیک بود. در حالی که پلیس مجارستان با برخی از سایت‌های انتشار اخبار ساختگی برخورد سفت و سختی داشت اما حکومت مجارستان، به ویژه در مرحله‌ی نخست شیوع این همه‌گیری، در تلاشی سخت برای مقصریابی و فرافکنی، از امپراتوری رسانه‌ای خود برای انتشار اخبار ساختگی درباره‌ی منشأ و علل این بحران استفاده می‌کرد.

۱. پیتر کرکو و پاتریک سیچرل پژوهشگران Political Capital Institute هستند. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی آن‌ها با عنوان اصلی زیر است:
Péter Krekó, Patrik Szicherle, '[Gone viral: COVID-19 in the disinformation ecosystem](#),' Eurozine, 17 March 2020.

کرونا . سلطان اخبار ساختگی

با فراگیر شدن ترس از ویروس کرونا در جهان، کارزارهای انتشار اخبار ساختگی روزبه‌روز کارآمدتر می‌شوند. علاوه بر سایت‌های تله‌کلیک که با انتشار اطلاعات نادرست و جنجالی درباره‌ی این ویروس به دنبال بهره‌برداری‌اند، آن دسته از بازیگران عرصه‌ی سیاست جهانی نیز که از آشوب اطلاعاتی سود می‌برند وارد میدان شده‌اند. یکی از **مسئولان سازمان بهداشت جهانی** وضعیت را چنین خلاصه کرده است: ما با «همه‌گیری اخبار ساختگی» مواجه‌ایم، که دست‌کم به اندازه‌ی خود این ویروس خطرناک است زیرا اخبار ساختگی سریع‌تر و راحت‌تر منتشر می‌شوند و آسیب زیادی به بار می‌آورند.

اخبار ساختگی نه تنها موجب شکل‌گرفتن باورهای نادرست می‌شوند بلکه ممکن است به قیمت جان افراد تمام شده و ناآرامی اجتماعی به بار آورند. دو راه خطرناک برای انتشار اخبار ساختگی درباره‌ی این ویروس یکی پیش‌پاافتاده جلوه دادن / انکار و دیگری **مبالغه/هراس افکنی** در باره‌ی آن است. برای مثال، در کره‌ی جنوبی با مورد نخست مواجه بودیم، در آنجا **فرقه‌ای مخفی** با ۲۰۰ هزار عضو منکر وجود ویروس کرونا بودند و باور داشتند که این یک دروغ‌پردازی و صرفاً نقشه و توطئه‌ی حکومت است، که نتیجه‌ی آن مرگ هزاران نفر بود.

نمونه‌ی موفق هراس‌افکنی را می‌توان در اوکراین یافت. نامه‌ای جعلی به نام وزارت بهداشت منتشر شد که در آن اعلام شده بود ویروس کرونا به اوکراین رسیده است. این نامه‌ی جعلی به دست تعداد زیادی از مردم رسید و منجر به اعتراضاتی کوچک و برخی برخوردهای خشونت‌آمیز شد، معترضان حتی به سمت اتوبوسی که از چین آمده بود یورش بردند. ظنی قوی وجود دارد که این اخبار ساختگی با کمک روسیه انتشار یافته است.

موارد آشکارتری نیز وجود دارند: منابع روسی روایت‌های متعدد نادرست و ضدونقیضی درباره‌ی ویروس کرونا منتشر کردند، در این روایات هم منکر وجود آن بودند و هم ادعا داشتند این ویروس یکی از سلاح‌های زیستی غرب است. فیلیپ ریکر، معاون وزیر خارجه‌ی آمریکا در امور آسیا و اوراسیا، روسیه را یکی از منابع انتشار اخبار ساختگی درباره‌ی ویروس کرونا خواند.

سایر رژیم‌های خودکامه نیز در انتشار این‌گونه روایت‌های ساختگی بسیار فعال بوده‌اند. جالب‌ترین نمونه چین است، جایی که این ویروس از آنجا آغاز شد. از همان ابتدا، روسیه و چین با انتشار تعدادی اخبار ساختگی قصد داشتند آمریکا را مسئول این ویروس معرفی کنند و ادعا داشتند که آنان این ویروس را به عنوان سلاحی زیستی تولید کرده‌اند. حتی اخیراً مسئولان عالی‌رتبه‌ی چین نیز این روایت را تکرار کرده و یکی از دیپلمات‌های چینی آمریکا را منشأ این ویروس خوانده و سخنگوی اداره‌ی اطلاعات وزارت امور خارجه‌ی چین ادعا کرده است که «احتمالاً ارتش آمریکا این بیماری همه‌گیر را به ووهان آورده است.» هدف از این دروغ آشکار آن است که به جای حزب کمونیست چین - که از همان ابتدا **مسئول اصلی** انتشار جهانی این ویروس بوده است - گروه دیگری را به عنوان مقصر معرفی کنند.

احتمالاً ایران مهم‌ترین مثالی است که نشان می‌دهد چگونه واکنش‌های معمول رژیم‌های خودکامه، انکار و اتهام‌زنی‌های مورد حمایت دولت، و ناآگاهی از خود بحران می‌تواند به وضعیتی مرگ‌بارتر منجر شود. دستگاه تبلیغات حکومتی برای بالابردن تعداد رأی‌دهندگان به منظور کسب مشروعیت برای رژیم، در عمل وجود ویروس را انکار کرد و مدعی بود این صرفاً مبالغه‌ی خبری آمریکاست تا از تعداد رأی‌دهندگان بکاهد. آنان بر اساس این نظریه‌ی توطئه در برابر شهروندان و رسانه‌ها

ایستادند. نتیجه را همه می‌دانند: بنا بر آمار رسمی، ابتلای ۱۴ هزار نفر به ویروس کرونا و مرگ حدود ۸۰۰ نفر. آمار واقعی باید چندین برابر بیشتر باشد.

مجارستان: عرصه‌ی اخبار جعلی دوگانه

در مجارستان با دو نوع اخبار ساختگی مواجه ایم. در حاشیه، سایت‌های تله‌کلیک انتشار اخبار جعلی وجود دارند که در تمام جوامع دموکراتیک فعال‌اند و با سوءاستفاده از آزادی بیان روایت‌های جریان اصلی را به چالش می‌کشند. اما رسانه‌های جریان اصلی نیز در انتشار اخبار ساختگی دست دارند: رسانه‌های حکومتی و طرفدار حکومت در نقش همسرایانی برای بیان‌های رسمی حکومت ظاهر می‌شوند. این گروه از ناشران اخبار ساختگی شباهت‌هایی با ناشران اخبار ساختگی در دولت‌های خودکامه دارند.

اخبار ساختگی در سایت‌های تله‌کلیک

متهمان اصلی انتشار اخبار ساختگی درباره‌ی ویروس کرونا در ابتدای کار درگاه‌های آنلاین بودند که می‌خواستند از این وضعیت سود مالی کسب کنند. منبع اصلی درآمد آن‌ها تبلیغات است. اغلب در این سایت‌ها تبلیغات شرکت‌های چندملیتی بزرگ را می‌توان دید که، برای مثال، از طریق Google Ads در آن‌ها نمایش داده می‌شود.

۱۲ صفحه‌ی فیسبوکی پرنفوذ انتشار اخبار ساختگی مجارستان را که در مجموع بیش از یک میلیون دنبال‌کننده داشتند، انتخاب کردیم و با کمک SentiOne محتوا و دایره‌ی انتشار پیام‌هایشان را زیر نظر گرفتیم.

پست‌های این ۱۲ صفحه به شکلی چشمگیری توجه‌ها را به خود جلب می‌کرد. ۲۰۰ پست منجر به ۲۱ هزار تعامل، ۳۷۰۰ اظهار نظر، و ۲۲ هزار به اشتراک‌گذاری (تا ۲۷ فوریه) شده بود. تعداد بالای به اشتراک‌گذاری نگران‌کننده بود زیرا احتمالاً باعث می‌شد این روایت‌ها به تعداد بیشتری از کاربران شبکه‌های اجتماعی برسد. بر اساس تعداد دنبال‌کنندگان این صفحات و داده‌های مربوط به تعاملات، دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد این روایت‌های ساختگی احتمالاً به دست صدها هزار کاربر مجاری زبان رسیده است.

اما این روایت‌ها چه بودند؟

اخبار ساختگی درباره‌ی شیوع ویروس کووید ۱۹ در چهار دسته‌ی کلی قرار می‌گیرند.

گروه نخست شامل «نظریه‌های نسل‌کشی» می‌شود که بنا بر آن‌ها فردی عامدانه به دنبال انتشار این ویروس است تا به هدفی خاص دست بیابد. شایع‌ترین روایت این گروه ادعا دارد که «نخبگان جهانی» . از جمله، بیل گیتس . به دنبال کاستن از جمعیت زمین‌اند. حتی درگاه Demokrata، از سایت‌های طرفدار حکومت، نیز «نظریه‌ی بیل گیتس» را مطرح کرد اما این نظریه بیشتر در سایت‌های تله‌کلیک مطرح است. این نظریه روایتی پوپولیستی دارد.

گروه دوم شامل «نظریه‌های سلاح زیستی» است که پیش‌تر هم به آن اشاره کردیم. نظریه‌های شایع در این گروه ادعا می‌کنند در «جنگ جهانی سوم» علیه چین سلاح زیستی به کار گرفته شده است. برای مثال، یکی از این نظریه‌ها ادعا می‌کند عامل شیوع این ویروس آمریکا است و با این کار می‌خواهد «اقتصاد چین را به زانو درآورد.» این روایت با روایت ژئوپلیتیک شناخته‌شده‌ای که اغلب روسیه و چین آن

را انتشار می‌دهند کاملاً هم‌خوانی دارد، بنا بر این نظریه آمریکا با کسانی که آن‌ها را رقیب خود بداند رفتاری خصمانه دارد و حتی اگر لازم باشد معاهدات بین‌المللی را زیر پا می‌گذارد. در عین حال، نظریه‌های توطئه‌ای نیز که ادعا می‌کنند چین عامل انتشار این ویروس بوده و آن را در آزمایشگاهی نظامی در چین به عنوان سلاحی زیستی تولید کرده است، شایع‌اند. ویژگی مشترک این نظریه‌ها آن است که ادعا دارند ویروس کرونا چیزی نیست که به صورت طبیعی روی دهد بلکه نتیجه‌ی نقشه‌ای معین برای نابود ساختن گروهی از مردم است.

گروه سوم اخبار ساختگی روایت‌های آخرالزمانی «پایان جهان» است. این مطالب با ادعاهایی که به هراس مردم دامن می‌زند می‌خواهند جنجال به پا کنند. ادعا می‌شد در ووهان جنگی داخلی در جریان است و صدها فرد مبتلا، پست‌های بازرسی بر سر راه‌های خروج را «محاصره» کرده و حتی تقریباً ۵ میلیون نفر ووهان را ترک کرده‌اند و در نتیجه این ویروس در جهان انتشار یافته است. در این نوع اخبار ساختگی، در حالی که به طور رسمی هیچ موردی از ابتلا به ویروس در مجارستان تأیید نشده بود، درباره‌ی موارد ابتلا به ویروس و کشته‌شدگان بحث می‌شد.

آخرین و کوچک‌ترین گروه مطالب به «درمان‌ها» مربوط می‌شود. این اخبار ساختگی متوهمانه اعلام می‌کردند که پادزهری برای این ویروس پیدا شده است، داروهای سنتی چینی این ویروس را «متوقف» می‌کند، و درباره‌ی درمان با ویتامین ث خیال‌پردازی می‌کردند.

مقامات مجارستان از اکثر این روایت‌های ساختگی آگاهی داشتند، آن‌ها تحقیقاتی را درباره‌ی تعدادی از سردبیران درگاه‌های ناشر اطلاعات نادرست درباره‌ی ویروس کرونا آغاز کردند. این درگاه‌ها بسته شده و مقامات علیه سردبیران آن‌ها اقامه‌ی دعوی کرده‌اند. همچنین پلیس

یک ویدئوبلاگر را که با انتشار اخباری نادرست ادعا کرده بود در بوداپست منع آمدوشد برقرار خواهد شد، دستگیر کرد.

هوشیاری مقامات در مقابله با این سایت‌ها دلگرم‌کننده است و اقدامات محدودکننده علیه این گونه سایت‌ها نیز موجه به نظر می‌رسد زیرا هراس در چنین شرایطی می‌تواند به بهای جان انسان‌ها تمام شود. درگاه‌های انتشار اخبار ساختگی متعددی مشغول نشر خبرهای همراه‌کننده و تشویش‌برانگیزند و این اخبار به دست صدها هزار نفر می‌رسد. مقالات عوام‌فریبانه درباره‌ی کووید ۱۹ صرفاً تعداد بازدیدکنندگان این سایت‌ها را بالا می‌برد و به انتشار اخبار ساختگی درباره‌ی مراقبت‌ها بهداشتی و «درمان‌های» غیرمؤثر کمک می‌کند. این سایت‌ها اخباری ساختگی درباره‌ی «طب جایگزین» منتشر می‌کنند؛ آن‌ها می‌توانند مروج جریان ضدیت با واکسیناسیون باشند و آسیبی بیشتر از بحران اخبار ساختگی رقم بزنند. متأسفانه در عین حال، برخی مقامات عالی‌رتبه‌ی مجارستان با انتشار اخبار ساختگی مبارزه نمی‌کنند بلکه در تولید و گسترش آن نیز دست دارند. مشابه با مورد ایران، هدف اصلی آنان سرزنش دیگران و پنهان کردن عدم آمادگی مقامات است.

اخبار ساختگی مورد حمایت دولت

مجارستان تنها کشوری نبود که برای مقابله با ویروس کرونا اصلاً آمادگی نداشت. حتی در میان کشورهای توسعه‌یافته نیز این آمادگی وجود نداشت. در ۲۸ فوریه، که هنوز هیچ مورد تأییدشده‌ای از ابتلا به این ویروس در مجارستان وجود نداشت، ویکتور اوربان، نخست‌وزیر کشور، با اطمینان اعلام کرد که چالش اصلی برای مجارستان نه ویروس کرونا بلکه **مهاجرت غیرقانونی** است. کوچک شمردن اهمیت این ویروس بعد جای خود را به پروپاگاندایی داد که موضوع محبوب

حکومت مجارستان - یعنی مهاجرت غیرقانونی - را به این ویروس پیوند می‌داد.

نخستین بار این مشاور امنیت داخلی نخست وزیر، گئورگ باکوندی، بود که روایت اصلی را درباره‌ی پیوند بین ویروس کرونا و مهاجرت غیرقانونی مطرح کرد. او در اوایل ماه مارس اعلام کرد که «بین ویروس کرونا و مهاجرت غیرقانونی ارتباطی وجود دارد.» او افزود که اغلب مهاجران غیرقانونی از افغانستان، پاکستان یا ایران می‌آیند و در نتیجه اغلب آنان یا از یکی از مراکز این بیماری همه‌گیر آمده‌اند یا از آن‌ها عبور کرده‌اند. در نتیجه، «مکان‌های ورود» بدانام به طور خودکار اعلام کردند که تمام مهاجران از مرز جنوبی وارد می‌کند. این نخستین نشانه‌ی مهمی بود که نشان می‌داد حکومت قصد دارد از این بیماری همه‌گیر برای مقاصد سیاسی خود بهره‌برداری کند. بعداً، نخست وزیر شیفته‌ی این طرح و داستان شد و شروع کرد به ترویج آن در داخل و خارج کشور. در راستای همین استدلال، مقامات مجارستان انگشت اتهام را به سمت بیماران مبتلا به ویروس کرونا در کمپ‌های مهاجران نشانه گرفتند. در عین حال، نخستین موارد اعلام عمومی ابتلا به ویروس کرونا دانشجویان ایرانی بودند و حکومت مجارستان، مقامات مسئول و حزب محافظه‌کار فیدس به شکلی زننده آنان را به خاطر عدم همکاری در دوران قرنطینه **سرزنش کردند**. پیامی که عامدانه به دنبال تحکیم تصور پیوند بین ویروس کرونا و مهاجران مسلمان بود.

این پیام‌ها مضحک بودند. ایرانیانی که در مجارستان تست کرونای آنان مثبت بود مهاجران غیرقانونی نبودند بلکه دانشجویانی بودند که در مجارستان و در برنامه‌های مورد حمایت دولت مشغول به تحصیل بودند. از این گذشته، چگونه می‌توان مهاجران غیرقانونی را به خاطر همه‌گیری بیماری‌ای **سرزنش کرد** که مسیر پرواز نخبگان در سراسر

جهان را دنبال کرده و مقاماتی مانند شهردار میامی، همسر نخست وزیر کانادا، سخنگوی رییس جمهور برزیل، و تام هنکس را مبتلا کرده است؟ کارشناسان هوادار حکومت این پیام را که «کشورهای مهاجر بیشتر تحت تأثیر این بحران قرار دارند». که معلوم نیست عبارت «کشورهای مهاجر» در آن چه معنایی دارد. طوطی وار تکرار می کنند و تقصیر را گردن اروپای غربی، و البته جرج سوروس و نظریه‌ی جامعه‌ی باز او، می‌اندازند. در همان حال، در سطح مقامات رسمی هیچ کس حکومت چین، یعنی منشأ ویروس، را مقصر نخوانده است. احتمالاً برای حفظ پیوندهای سیاسی و اقتصادی‌شان با چین. سخنگوی حکومت مجارستان، مطبوعات را به خاطر راستی آزمایی نکردن مطالب سرزنش و روزنامه‌نگاران را تلویحاً تهدید می‌کند و مدعی ست حکومت دست به هر اقدامی خواهد زد تا سیل اخبار ساختگی و شایعات را متوقف کند. هفته‌ی پیش، پس از یک دوره انکار و تأخیر در واکنش، عاقبت حکومت مجارستان **اقدامات محدودکننده‌ی متعددی** را به اجرا درآورد تا از سرعت انتشار این ویروس بکاهد. این بحران بزرگ‌ترین چالشی‌ست که اوریان در دوران ۱۰ ساله‌ی نخست‌وزیری خود با آن مواجه بوده است. دلیل آن تنها افت اقتصادی و تعداد زیاد قربانیان، مسائلی که سایر کشورهای اروپایی نیز با آن مواجه هستند، نیست. این بحران بیشترین لطمه را به بخش‌هایی وارد آورده است. یعنی خدمات بهداشت و درمان و آموزش و پرورش. که پیش‌تر حکومت مجارستان با سیاست‌های مالی محدودکننده‌ی خود **لطمه‌ی شدیدی** به آن‌ها وارد آورده بود، آن هم در دورانی که در زمینه‌های دیگر رشد چشمگیری وجود داشت. دولت اوریان از پیامدهای سیاسی این بحران به وحشت افتاده است و می‌خواهد با کارزار انتشار اخبار جعلی و مقصربیایی، نارضایتی‌ها را به سمت دیگری هدایت کند. اوریان به شکلی از حکومت‌داری عادت کرده است که

با توجه به بنیان اقتصادی قوی می‌توانست صرفاً با توسل به اطلاع‌رسانی سیاسی و سیاست نمادین و با تکیه بر امپراتوری رسانه‌ای گسترده و شدیداً متمرکز، دست به هر کاری بزند بدون این که نگران عواقب‌اش باشد. نخستین هفته‌های مواجهه با این همه‌گیری جهانی نشان می‌دهد که این بار استفاده از چنین ترفندی بسیار دشوار خواهد بود.

انتشار ویروس کرونا و احتمال فروپاشی «جهانی شدن»

استیون ارلانگر^۱
برگردان: پیام یزدانجو

در حالی که ویروس کرونا اروپا را در می‌نوردد، پرسش‌هایی درباره‌ی وابستگی اقتصادی به چین، مخاطرات سفرهای هوایی، تغییرات اقلیمی، و شکل‌گیری نوع تازه‌ای از نژادپرستی در سیاست‌ورزی پوپولیستی مطرح شده است.

«جهانی‌شدن»، تعبیر فراگیر اما بی‌ظرافتی که در اشاره به پیوستگی و وابستگی سراسری به یکدیگر به کار می‌بریم، پیش از این‌ها هدف حمله‌ی پوپولیست‌ها، تروریست‌ها، مروجان جنگ‌های تجاری، و کنشگران اقلیمی قرار گرفته، و به هدف آسان‌یابی بدل شده است که عمده‌ی مصائب خود را به گردن آن می‌اندازیم. و حالا با ویروس کرونا مواجه

۱. استیون ارلانگر ساکن بروکسل و روزنامه‌نگار ارشد نشریه‌ی نیویورک تایمز در حوزه‌ی اروپاست. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:
Steven Erlanger, '[Spread of Virus Could Hasten the Great Coming Apart of Globalization](#),' *The New York Times*, 25 February 2020.

شده‌ایم. تحلیلگران و متخصصان می‌گویند که انتشار این ویروس می‌تواند برهه‌ی تعیین‌کننده‌ای در بحث‌و جدل‌های داغ بر سر دامنه‌ی درهم‌تنیدگی یا جدانگه‌داریِ مناطق مختلف دنیا باشد. حتی پیش از آن که ویروس کرونا به اروپا برسد، تغییرات اقلیمی، نگرانی‌های امنیتی، و اعتراض‌ها به قراردادهای تجاری نامنصفانه به دلواپسی‌ها درباره‌ی سفرهای هوایی در سطح جهانی و زنجیره‌های تأمین و عرضه‌ی کالا در دنیای جهانی‌شده دامن زده بود و اتکاپذیری چین به عنوان یک شریک اقتصادی را زیر سؤال برده بود. انتشار کرونا تا همین حالا هم ضربه‌ی سنگین دیگری به اقتصادهای در حال افول زده، و پوپولیست‌ها را در تکرار فراخوان‌شان برای کنترل شدیدتر مهاجران، گردشگران، و حتی شرکت‌های بزرگ چندملیتی جسورتر کرده است. رویکردی که تا حدودی رنگ نژادپرستی و بیگانه‌هراسی نیز به خود گرفته است.

در میان همه‌ی چالش‌هایی که پیش روی جهانی‌شدن قرار دارد، و بسیاری از آن‌ها سیاسی یا ایدئولوژیک است، این ویروس شاید چالش متفاوتی باشد. ایوان ویوودا، از همکاران «مؤسسه‌ی علوم انسانی» در وین، می‌گوید: «همیشه فراموش می‌کنیم که ما در بند اراده‌ی طبیعت‌ایم؛ دوره‌های مصیبت که می‌گذرد، فراموش می‌کنیم و به روال زندگی خود ادامه می‌دهیم. اما این ویروس ما را با همه‌ی این پرسش‌ها درباره‌ی پیوستگی و وابستگی فراگیر دنیایی که ساخته‌ایم مواجه کرده است. سفرهای هوایی، زنجیره‌های تأمین و عرضه‌ی کالا در سطح جهانی: این‌ها همه به هم پیوند خورده‌اند.» به گفته‌ی آقای ویوودا، در حالی که کرونا به اروپا و فراسوی آن رسیده، «این سبب می‌شود که چین آسیب‌پذیرتر، و وابستگی به این کشور به عنوان "کارخانه‌ی دنیا" مشکوک‌تر و شکننده‌تر به نظر برسد.»

رابین نیبلت، مدیر اندیشکده‌ی «چتم هاوس» در لندن، می‌گوید که انتشار سریع این ویروس از آسیا به دیگر نقاط دنیا «بار دیگری بر دوش جهانی شدن نهاده است که می‌تواند کمرش را بشکند.» به گفته‌ی او، تنش‌های سیاسی بین آمریکا و چین بر سر تجارت، و همچنین نگرانی‌ها در مورد تغییرات اقلیمی، پیش از این‌ها به طرح سؤالاتی درباره‌ی منطقی بودن و هزینه‌ی انتقال کالاهای اولیه از یک کشور به کشور دیگر و احتمال وضع کردن «مالیات کرین» در مرزها و مبادی ورودی کشورها انجامیده بود. آقای نیبلت می‌گوید، با توجه به مخاطره‌ی اتکا به زنجیره‌ی تأمین و عرضه‌ای که در مقابل شیوع کرونا‌ی بعدی آسیب‌پذیر خواهد بود، و با توجه به آسیب‌پذیری‌های چین به عنوان کشوری که بیش از پیش اقتدارگرا شده است، «اگر کسب‌وکار تجاری دارید، باید پیش از قرار دادن خود در معرض این مخاطرات به دقت فکر کنید»: به‌ویژه اکنون، در حالی که کشورهای بیشتری از تحریم‌ها و وابستگی متقابل اقتصادی «به عنوان شکل جدیدی از دیپلماسی فشار» استفاده می‌کنند و «این به مخاطره‌گریزی در قبال جهانی‌شدن دامن می‌زند.»

گونترام ولف، مدیر پژوهشکده‌ی اقتصادی «بروگل» در بروکسل، می‌گوید که جهانی شدن بیماری‌ها پدیده‌ی چندان تازه‌ای نیست، و به تلفات انسانی گسترده‌ای اشاره می‌کند که به دنبال ورود اروپایی‌ها به قاره‌ی آمریکا رخ داده، یا شیوع طاعون که کارناوال ونیز - که اکنون لغو شده - از جهاتی به عنوان مراسم یادبود آن واقعه برگزار می‌شود. او می‌گوید: «تفاوتی که الان وجود دارد این است که این چیزها با وجود هواپیماها می‌توانند بسیار سریع انتشار پیدا کنند.» واکنشی که بی‌درنگ شکل می‌گیرد تلاش برای واپس نشستن، و ایجاد موانع و مرزها است: «تا همین حالا هم دیده‌ایم که پروازهای هواپیمایی چه کاهش چشمگیری داشته‌اند.»

شهروندان حساس به تغییرات اقلیمی پیش از این به تبلیغ کاهش پروازهای غیرضروری، و ترویج فناوری‌های دیجیتالی که امکان انتقال اطلاعات و مشارکت در برنامه‌ها از راه دور را فراهم می‌کنند، پرداخته بودند. آقای ولف می‌گوید: «آدم فکر می‌کند شاید اصلاً صنعت هواپیمایی جهانی اوج شکوفایی‌اش را پشت سر گذاشته باشد. خیلی‌ها می‌پرسند: آیا واقعاً به این نوع سفرهای هوایی روزمره به همه‌ی نقاط دنیا نیاز داریم؟»

از یک جهت، ویروس کرونا عدم‌توازن در پدیده‌ی جهانی‌شدن را برجسته‌تر می‌کند. زنجیره‌های تأمین و عرضه‌ی کالا در بخش خصوصی بسیار کارآمد شده‌اند. سفر هوایی به شکل فراگیر درآمده و هرگز متوقف نمی‌شود. به این ترتیب، بخش خصوصی بی‌وقفه در حال گردش به دور دنیا است. اما هرگونه واکنش هماهنگ از جانب دولت‌ها هم اغلب سست و بی‌سازمان بوده. چه در قبال تغییرات اقلیمی و چه در قبال بهداشت یا تجارت. افزون بر این، ناسیونالیست‌ها و پوپولیست‌ها به هرگونه تلاش برای تقویت اقدامات همگانی در سطح جهانی حمله می‌کنند و آن را «نقض حاکمیت ملی» می‌خوانند. در مورد زنجیره‌های تأمین و عرضه‌ی کالا، کار چندانی از دولت‌ها بر نمی‌آید؛ و فقط تعداد اندکی از دولت‌ها در اروپا آنقدر انعطاف‌پذیری مالی دارند که نقدینگی کلان را به اقتصاد خود تزریق کنند.

به نظر ترزا فالون، مدیر «مرکز مطالعات روسیه، اروپا، و آسیا»، این واپس‌نشینی می‌تواند اکنون عمدتاً متوجه چین باشد. فالون که به تازگی از میلان در ایتالیا برگشته، می‌گوید آن‌جا مأموران در حال اندازه‌گیری دمای بدن مسافران‌اند، پزشکان در مورد حضور در مطب احتیاط به خرج می‌دهند، و شهروندان علناً از گردشگران چینی فاصله می‌گیرند. او می‌گوید: «رشد اقتصادی چین دامنه‌دار و پایدار بوده اما الان وخامت

اوضاع اثرش را گذاشته است.» به گفته‌ی او، ویروس کرونا که مثل پدیده‌ای پیش‌بینی نشده و استثنائی سر بر آورده، به روشنی نشان می‌دهد که چین در چه وضعیت متفاوتی قرار دارد: بسیاری از شرکت‌ها «در این باره که همه‌ی تخم‌مرغ‌هایشان را در سبد چین بگذارند دچار تردید شده‌اند»، به‌ویژه در شرایطی که امیدها به این که چین شبیه غرب شود در حال محو شدن است.

خانم فالون می‌گوید که در چین شاهد مرکزگرایی بیشتر و بی‌اعتمادی، به لحاظ آمارهایی که ارائه می‌کند و به لحاظ توانایی مدیریت بحران، هستیم. و این در حالی است که رهبران چین در صدد اعمال نفوذ بر «مدیریت گفتمانی»، به تعبیر خودشان، و اثرگذاری بر گفت‌وگوهای چین با نهادهای بین‌المللی نظیر «سازمان جهانی بهداشت» بوده‌اند تا ابعاد اپیدمی را کوچک‌تر جلوه دهند. سایمون تیلفورد، مدیر پژوهشکده‌ی «مجمع اقتصاد نوین» در برلین، می‌گوید دامنه‌ی بحران بی‌اعتمادی در چین از توانایی این کشور برای دست‌وپنجه کردن با ویروس کرونا فراتر می‌رود.

آقای تیلفورد می‌گوید، این بی‌اعتمادی «گرایش موجود در میان گردانندگان کسب‌وکارها برای کاهش وابستگی و کاهش مخاطرات را باز هم تقویت خواهد کرد.» در همین حال، به گفته‌ی او، انتشار کرونا در اروپا بر صحنه‌ی سیاسی هم تأثیر چشمگیری خواهد گذاشت و احتمالاً به افزایش حمایت از جناح راست افراطی و سیاست‌های ضد مهاجرتی و ضد جهانی شدن خواهد انجامید. او می‌گوید: «تا همین حالا هم شاهد موجی از ابراز نگرانی‌های پوپولیستی در این باره بوده‌ایم که مزایای جهانی شدن به سود شرکت‌های بزرگ چندملیتی، نخبگان، و بیگانگان، و به زیان شهروندان و شرکت‌های داخلی است.»

هر چند ویروس کرونا به آسانی از مرزها عبور می‌کند، اما موضع سیاستمدارانی که بر کنترل مرزها و محدود کردن مهاجرت اصرار می‌کنند تقویت خواهد شد. آقای تیلفورد می‌گوید: «استدلال آن‌ها این خواهد بود که سیستم کنونی نه فقط تهدیدات اقتصادی به همراه دارد بلکه از نظر سلامت و امنیت هم تهدیدکننده است، و این‌ها خطراتی هستند که موجودیت ما را تهدید می‌کنند، و ما نمی‌توانیم فقط به خاطر خوش‌آمد کسب‌وکارهای بزرگ این قدر دست‌ودل‌باز باشیم.» این استدلال می‌تواند به جذب رأی‌دهندگانی بینجامد که «از نژادپرستی آشکار بیزارند اما از عدم کنترل و آسیب‌پذیری سیستم در برابر مناطق دوردست دنیا بیم دارند.» همه اتفاق نظر دارند که تأثیر نژادی این ویروس در حال انتشار علناً مشخص نیست اما واقعاً وجود دارد.

استفانو استفانینی، دیپلمات سابق ایتالیایی، می‌گوید: «همیشه وقتی در محیط زندگی خودتان، برای آدم‌هایی مثل خودتان، اتفاقی می‌افتد ماجرا فرق می‌کند. وقتی در دانمارک یا اسپانیا یا ایتالیا اتفاقی می‌افتد، بیشتر احساس می‌کنید که این اتفاق برای آدم‌هایی افتاده است که همان شیوهی زندگی شما را دارند. و به همین خاطر ممکن است برای شما هم اتفاق بیفتد.» البته، به عقیده‌ی آقای تیلفورد، ویروس کرونا به غریب‌ها مجال می‌دهد که خصومتی را نسبت به چینی‌ها نشان دهند که احتمالاً آن را احساس می‌کرده‌اند اما از ابراز کردنش اکراه داشته‌اند. او می‌گوید: «ترس زیرپوستی از چینی‌ها پیشاپیش در اروپا و آمریکا محسوس بود زیرا آن‌ها نماینده‌ی چالشی در برابر استیلا‌ی غرب‌اند.» کارزار دولت ترامپ علیه هواوی، شرکت چینی فعال در حوزه‌ی فناوری ارتباطی، و همچنین گزارش‌های منتشرشده درباره‌ی اقدامات چینی‌ها برای سرکوب و سانسور به وسیله‌ی فناوری‌های پیشرفته به این هراس دامن زده است.

بسیاری از چینی‌هایی که در غرب زندگی یا به غرب سفر می‌کنند از افزایش سریع و شدید بدرفتاری با خود و فاصله‌گیری از آن‌ها در مکان‌های عمومی و در مسیرهای تردد خبر داده‌اند. آقای تیلفورد می‌گوید: «این نشان می‌دهد که چنین احساساتی تا چه اندازه به سطح آمده است.» آقای استفانی و آقای تیلفورد هر دو عقیده دارند که رسانه‌ها هم این احساس فاصله و تفاوت فرهنگی را به نمایش می‌گذارند. آقای استفانی بحث‌ها و اختلاف‌نظرها در وزارت امور خارجه‌ی ایتالیا بر سر فرستادن یا نفرستادن پیام‌های تسلیت را به خاطر دارد. بسته به این که چند نفر در یک حادثه جان باخته‌اند و مکان حادثه در چه فاصله‌ای قرار داشته است. آقای تیلفورد می‌گوید: «حوادثی که در استرالیا اتفاق می‌افتد پوشش بسیار گسترده‌ای می‌گیرد اما به سیلاب وسیع و تلفات گسترده در بنگلادش تقریباً توجهی نمی‌شود.» به گفته‌ی او، احساس ما در مورد انتشار ویروس کرونا در چین از این قرار بوده که این پدیده‌ای «به لحاظ جغرافیایی و فرهنگی دور» است، و احساس ما «تعمایه‌ای از نژادپرستی هم دارد، انگار که مرگ‌ومیر این آدم‌ها را به شیوه‌ی متفاوتی محاسبه می‌کنیم.»

ایلوو دیامانتی، جامعه‌شناس ایتالیایی، نگرانی فلسفی‌تری دارد. آقای دیامانتی در روزنامه‌ی **لارپوبلیکا** می‌نویسد که انتشار این ویروس در ایتالیا «یقین‌های ما را متزلزل کرده» چون «سامانه‌های دفاعی ما را در مواجهه با تهدیدات امنیتی، اگر نگوییم کاملاً از کار انداخته، دست‌کمبا مشکل روبه‌رو کرده است. دنیا دیگر مرزهایی ندارد که نتوان در آن‌ها نفوذ کرد.» آقای دیامانتی می‌نویسد که، برای دفاع از خود در مقابل این ویروس، «آدم باید از خود در مقابل دنیا دفاع کند»، در خانه پنهان شود، و تلویزیون و رادیو و اینترنت را خاموش کند: «برای این که بر اثر تماس با دیگران آلوده نشویم و نمیریم، و خودمان هم پخش‌کننده‌ی

ما و کرونا؛ صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

این ویروس نشویم، مجبور می شویم که در تنهایی خودمان بمیریم.» به عقیده‌ی او، این «مخاطره‌ای وخیم‌تر از خود ویروس کرونا است.»

